

ریکارڈ فروید

موسیٰ و پشاپری

ناشر نسخه الکترونیک

Ketabnak.com

ترجمہ
قاسم خانی

از خوانندگان تقاضا میشود پیش از مطالعه ، اغلات زیر را تصحیح فرمایند

	صحیح	صفحه سطر	غلط	صفحه سطر
کرد		کرد	۲۴	۲
نمیکنیم		نمیکنم	۱۱	۳
Albe		Alfe	۲۶	۷
من بوط		موبوط	۲۳	۸
میدهد		میدند	۲	۹
اطباق		اطباق	۹	۹
یا		با	۹	۹
خطا		خط	۱۲	۱۲
پیشتر		پیشتر	۶	۱۵
سلله		سلله	۱۶	۱۵
hotep		hotp	۱۸	۱۵
بوده		بود	۱۶	۱۹
ایختاون		انجیناتون	۲۶	۲۰
ایختاون		انجیناتون	۱۳	۲۵
محتمل		محتمل	۲۰	۲۸
دیگر آنکه از		دیگر آنکه	۹	۲۹
که آنها در حرف Z, E, A		که آنها در حرف Z, E, A	۳۴	
میرسد		میدسد	۲۹	۳۶
بدو		بدون	۲۷	۳۷
دیگر		ریگر	۱۸	۳۸
یا - ۶ سال		در ۶ سال	۴	۴۳
بهورد		مورد	۱۱	۴۶
دونسل		دودنسل	۲۷	۵۶

صحيح	صفحة سطر خالط
هرتب	هرتب ۱۳ ۹۱
تحمل کند	تجمل کنند ۲ ۹۹
که ایجاد شده	ایجاد شده که ۲۳ ۷۰
باین آمها	باین آمها ۲۵ ۷۸
بنز برای خود معتقد	بنز معتقد ۱۳ ۱۰۳
این اهانت	این شکایت ۲۶ ۱۰۳
درما	رما ۲۵ ۱۰۶
قرارداد	قرارداد ۱۲ ۱۰۷
علتها	منتها ۱ ۱۰۸
پایداری کرد	پایدار کرد ۴ ۱۰۹
حکومت جهانیش	حکومتی جهانیش ۲۰ ۱۰۹
وجب	مرحسب ۲۵ ۱۱۲
تبعیع	تبیع ۸ ۱۱۳
قیوموت	قیومت ۱۶ ۱۱۳
جحت	جحت ۲۱ ۱۱۳
می پوشید	می پوشد ۲۴ ۱۱۳
می آوردیم	می آوردم ۳ ۱۱۸
آزار دهنده	آزاد دهنده ۱ ۱۲۷
باخصوص	بخوص ۱۳ ۱۲۸
تحريف شده	متصرف ۲۰ ۱۳۲

این کتاب ترجمه آخرين اثر فرويد
دانشمند اتریشي است. وی نیمی از این کتاب را بصورت
مقالاتی در مجله روانکاری ایماگو در اتریش منتشر کرد
و انتشار بقیه آن در انگلستان صورت گرفت؛ چه نویسنده
بعلت یهودی بودن بجالای وطن و پناه بردن بداجا
مجبور شده بود.

در قسمتی از مباحث این کتاب با مفاهیم روانکاری
سروکار پیدا میکنیم ولی در کآن مستلزم داشتن اطلاعات
و سیع و عمیق در روانکاری نیست بلکه آشنایی با مفاهیم
آن برای فهم مطلب کافی است میکند.

مبنای قسمتی از استنتاجات نویسنده نظرات
او در اثر معروف و مهمنش، «توتم و تابو» است که متأسفانه
تاکنون بزبان فارسی ترجمه نشده و در میان ترجمه‌های فارسی
آثار این دانشمند جای آن خالیست
بنظرها مطالعه این اثر که با توجه به مذهب و
نزاد نویسنده بار وحیه کاملاً علمی دور از هر حرب و بعضی
نوشته شده، برای همه کسانیکه بمطالعه علمی مسائل
تاریخی از دیدگاه‌های مختلف علاقمند باشند جالب است.

شهریور ماه ۱۳۴۸

چاپ پیروز

ق - خاتمه

یک مصری بنام موسی

محروم کردن یک قوم، از انتساب بفردی که بعنوان بزرگترین فرزند خویش گرامیش میدارد، کار دلپذیری نیست و کسی با رضای خاطر باینکار نمی‌بردازد. با این‌همه هیچ ملاحظه‌ای نمی‌تواند بنام صالح ملی موهوم، مرا بجهشم‌بoshi از حقیقت و دارد. بخصوص که همه چیز گواه آنست که این‌ناکته ای از یک مسئله، میتواند هم‌مجموع واقعیتها را آشکارگر داد.

موسی، مردی که برای قوم‌بهود نجات دهنده بود و شرایع و کیش خود را بوی داد، بزمانهای آنچنان دوردست تعلق دارد که بیدرنگ برای هر کس این سؤال پیش می‌آید که آیا واقعاً باید او را شخصیتی تاریخی بشمار آورد یا چهراً است افسانه‌ای. در صورت اول باید زمان او قرن سیزدهم یا شاهد چهاردهم پیش از میلاد بوده باشد. ما درباره‌ی جز آنچه در کتب مقدس و روایات مدون بیهودیان بدمت می‌آید، اطلاعات دیگری در اختیار نداریم. هر چند نمیتوان یقین حاصل کرد، ولی اغلب مورخان در این نکته توافق دارند که موسی واقعاً وجود داشته و مهاجرت از مصر که بنام او پیونددار، وقوع یافته است. اینکه گفته‌اند، اگر فرضیه مبتنی بر وجود تاریخی اورد شده بود، تاریخ بعدی اسرائیل غیرقابل فهم می‌شد، ادعائی بحاجاست. بنابراین داش امروز، روایات گذشته را بالاحتیاطی بیش از آنچه در گذشته معمول بود، مورد بررسی قرار میدهد.

آنچه درمورد شخصیت موسی، در درجه اول توجه ما را به خود جلب می‌کند نام اوست که بعیری «موشه» تلفظ می‌شود. پس نخست لازم است بینیم

آورده شده ولی من مسئولیت تفصیلات مر بوط با آنرا بهده نمیگیرم. اندکی هم از این در شگفتمند بودم که بر سند نامهای مشابهی از قبیل اهوموس^۱، توتموس^۲ (تمنس) و رامس^۳ را که در فهرست نام شاهان مصر یافت میشود، در شمارش از قلم انداخته است. چگونه میتوان توضیح داد که در میان دانشمندان متعددی که بر پیشنهادی نام موسی پی برداشتند، هیچیک نتیجه‌گیری نکرده بالاًقل حدس نزد اندکی ممکنست کسیکه موسی نامیده میشود مصری باشد؟ هر چند که امروزه هر فرد بجای یک نام، دونام یعنی نام و نام خانوادگی دارد و هر چند که این تغییرات نامها و انتطباق با شرایط تازه زندگی همیشه ممکن است؛ مادر دوره کنونی از گرفتن چنین نتایجی تردید نمیکنیم.

بدینترتیب، ما از این مطلب که شامیسوی^۴ شاعر اصل افراسوی و بر عکس ناپلئون بن پاریت اصل ایتالیائی بوده تعجب نمیکنیم. بی هیچ شکفتی در میان بیانیں دیسرائیلی همچنانکه از ناش برمیاید، یک یهودی ایتالیائی بوده است. همه چیزگواه آنست که در امور مر بوط بادوار قدیم، تعلق باین یا آن ملت باید مشخص تر و حتی بالاطلاق قطعی باشد.

مذکور تا آنجاکه من میدانم، هیچیک از مورخان و حتی اندیمان کسانی که چون بر سند آمادگی قبول این مطلب را داشته‌اند که موسی «همه حکمت مصر را آموخته بود»^۵، در آنچه مر بوط بموسی است چنین نتیجه گیر بهائی نکرده‌اند.

چه چیز تاریخ نویسان را از این استنتاج بازداشته است؛ به قول نمیتوان آنرا حدس زد. شاید علتی حرمت خلل ناپذیر ملهم از روایات کتاب مقدس باشد و شاید هم بدان علت بوده که غیر یهودی بودن موسی امری حیرت‌انگیز جلوه میکرده است. در هر حال ملاحظه میشود که با وجود شناخت ریشه مصری نام موسی،

۱- Ahmose ۲- Thut - mose ۳- Ru - mose

۴- Chamisso

۵- باید توجه داشت که فرضیه اصل مصری موسی از دورترین ادوار تا کنون بیان شده بی اینکه روی نام دینمیر نکیه کرده باشند

ریشه و معنی این نام چیست؟ میدانیم که گزارش «سفر خروج»^۶ در همان باب دوم حاوی پاسخی باین سوال است. در آنجا نقل شده که یک شاهزاده خانم مصری، پس از گرفتن بجهه از آب نیل، او را موسی نامید و دلیل انتخاب این نام را از لحاظ فقه اللہ این دانسته‌اند که وی «از آب نجات یافته» است. مذکور این توضیح آشکارا اشتباه است بنظر یکی از مؤلفین لغت نامه یهود، تفسیر تورات از نام «کسی که از آب بیرون آورده شده»، فقه اللہ عامیا نهایست که باشکل عبری واقعی موشه که «نجات بخش» هم معنی میدهد، سازگار نیست. این دلیل بردو موضوع دیگر هم مبنی است: نخست اینکه اسناد دانستن فقه اللہ عبری بیک شاهزاده خانم مصری خلاف عقل است؛ دوم اینکه تقریباً قطعی است که آبیک بجهه از آن بیرون کشیده شده، آب نیل بوده است. بر عکس از دیرباز واژگهات مختلف حدس زده‌اند که نام موسی از لغات مصری گرفته شده است. بجای نقل قول همه مؤلفینی که این نظر را پذیرفته‌اند، من عبارتی از اثر اخیر «برستد»^۷ مؤلف تاریخ مصر را می‌آورم که میگوید: «توجه باین امر مهم است که نام او «موسی» مصری بود. کلمه مصری «موس» بمعنی بجهه بود این تلحیض بعض از اشکال کاملتر همین کلمه است مثل «آمون» - موس» یعنی «بجهه آمون» یا «پات موس»^۸ یعنی «بجهه پات». خود این نامها نیز مخصوص اشکال کاملی از قبیل: «آمون فرزندی (عطای‌کرده)» بوده‌اند. کلمه «بجهه» از نظر سهولت جایگزین همه اسمهای هر کب شده «کلمه» «موس» بر روی آثار مصری فراوان است. قطعاً پدر موسی بر روی فرزندش نامی گذاشته که کلمه آمون پات در آن بوده و نام خدا پس از آن بجهه هنوز شده و تنها کلمه فرزند «موسی» (موس) باقیمانده است. (حرف س در آخر کلمه موسی دو ترجمه یونانی تورات اضافه شده و مر بوط بزبان عبری نیست که در آن، این اسم «موسه» است). با آنکه مطالب کتاب برستد، حرف بحرف در اینجا

۱- «... و چون طفل نمود کرد، ویرا نزد دختر فرعون برداشت و را پسر شد و او را موسی نام نهاد زیرا گفت او را از آب کشیدم» سفر خروج - بباب دوم . ۱۰ و ۱۱

۲- Breasted ۳- Amon - mose ۴- Path - mose

خارجی بوده‌اند و می‌بایست باهم روابط پنهانی برقرار کنند. در هنگام بارداری یا پیش از آن، یک پیشگوئی (رؤیا یا سروش) خبر داده که تولد چه سبب بروز واقعه شومی خواهد شد و عمولاً پدر مورد تهدید قرار می‌گیرد. در نتیجه، پدر یا قائم مقام او بکشتن نوزاد یا افکندن او بکام خطرات عظیم فرمان میدهد. عموماً کورک را در سبدی گذاشته بجزیران آبمی‌سپرند. آنگاه کودک توسط جانوران یا افرادی حقیر (مثلًا چوپانان) نجات می‌یابد و جانور پست‌اندار یا زنی از مردم عادی باشیر میدهد. در بزرگی، پس از حوادث و سرنگشتهای زیاد، پدر و مادر والاگهرش را بازمی‌یابد. از پدران تمام می‌گیرد و با شناسانیدن خود، بعلمتو شیرت میرسد. قدیمیترین شخصیت معروفی که این افسانه ولادت در باره‌اش صادق است سارگن آگادی^۱ بنیانکذار بابل در ۲۸۵۰ قبل از میلاد است. بد نیست افسانه‌ای را که خود او مصنف آنست دراینجا بیاوریم:

«من سارگن هستم، پادشاه توایا ، پادشاه آگاد، مادرم یک راهبه بود. تا وقتیکه عمومی در کوهستان اقامت داشت پدرم را شناختم. مادرم در شهر آذ پیرانی^۲، در کناره فرات، مرا آبستن شد. او مخفیانه مرا بدنی آورد و در سبدی نئی که منافذ آنرا باقیر پوشانیده بود قرار داد و بجزیران آییکدر آن غرق نمی‌شد رها کرد . آب مرا بنزد «آکی»^۳ چاه کن برد و «آکی» با خوش قلبی مرا از آب نجات داد. آکی مرا مانند فرزند خویش بزرگ کرد. من با غبان آکی شدم. وقتیکه من با غبان بودم، ایشتر^۴ بمن لطف کرد. من پادشاه شدم و چهل و پنج سال فرمانروائی کردم.»

در رشته‌ای که با سارگن آغاز می‌شود نامهای موسی، کوروش و روملوس^۵ برای ما کاملاً آشناست. مع الوصف رانک توانسته تعداد زیادی از این چهره‌های قهرمانی را که بشعر یا افسانه تعلق دارند و دارای کودکی کلاه^۶ یا جزء

درباره اصل خود پیغمبر هیچ نتیجه‌ای از آن نکرده‌اند. هر اندازه هم مسئله ملت این مرد بزرگ را کم اهمیت بدانیم، باز هم امید هست که اطلاعات تازه‌تری بدست آید و از آن برای‌اما پاسخی فراهم گردد.

درست همین نکته هدف بررسی مختصر منست که در اثر استفاده از اطلاعات و معلومات روانکاوی در مورد آن، قابلیت انتشار در مجله ایماگورا پیدا کند. تردیدی نیست که استدلال من، تنها برای اقلیتی از خوانندگان که با نظرات روانکاوی آشنایی دارند و میتوانند نتایج آنرا ارزیابی کنند جالب خواهد بود. امید است که نتیجه‌گیریهای ما در نظر آن خوانندگان ارزشی داشته باشد.

در سال ۱۹۰۹، رانک^۷ که در آنوقت هنوز تحت تأثیر من بود، بتوصیه من کتابی، بنام «افسانه تولد قهرمان»^۸ منتشر کرد. او مینویسد: «تقریباً همه چماعات متمدن ... از همان دوره‌های اولیه، در اشعار و افسانه‌ها، قهرمانانی از قبیل شاهان و امراء افسانه‌ای، بنیانگذاران مذهب و سلسله‌های سلطنتی و هوسسین امپراتوریها یا شهرها و بطوارکلی قهرمانان ملی خود را ستوده‌اند؛ بهخصوص لذتی می‌برده‌اند که داستان ولادت و دوره جوانی این قهرمانان را با وقایع دل‌انگیز بیارایند.

شباهت بہت آور و گاه یکسان بودن این افسانه‌ها در میان اقوام مختلف که اغلب از هم فاصله‌زیادی دارند، از دیرباز معلوم بوده و عده‌ای از دانشمندان را بحیرت افکنده است ». اگر همانطور که رانک عمل کرده، با بکار بستن روش گالتون، یک «نمونه جامیم افسانه» برای بدست آوردن تمام خصوصیات اساسی آن افسانه‌ها ترتیب بیابد، الگوی زیر بدست می‌آید :

قهرمان از پدر و مادری از عالیترین طبقه جامعه بدنی آمده و عمولاً پسر پادشاه است. تولد او در پی بروز دشواریهای سخت مانند یک دوره خودداری پاسترونی طولانی صورت گرفته یا پدر و مادر او گرفتار منوعیتها و موائع

۱- ۰. Rank

۲- من بهیچوجه قصد آنرا ندارم که از سهم رانک در نوشتن این کتاب بکاهم (فروید)

- ۱- Sargon d'Agode ۲- Azupirani
- ۳- Akki ۴- Istar
- ۵- Romulus

وتنها در طول زمان از هم جدا می شوند . بر طبق «نمونه جامع افسانه» ، یکی از دو خانواده که کودک در آن بدنیا می آید ، خانواده اشرافی و معمولاً سلطنتی است خانواده دوم که طفل را نگهداری و سرپرستی کرده ، بر حسب اوضاع و احوال مر بوط بتفسیر ، خانواده کوچک یا مستمندیست .

تنها افسانه ایپ از این قاعده مستثنی است ؛ چه ، کودکی را که یک خانواده شاهی ترک کرده بود ، توسط زوج شاهی دیگری سرپرستی می شود . اتفاقی نیست که در مرور دادیپ ، یکی بودن اولیه دو خانواده در افسانه به جشم می خورد میدانیم که اختلاف اجتماعی دو خانواده که سرشت قهرمانی مرد بزرگ را مشخص می سازد ، وقتیکه موضوع مورد بحث ، شخصیتها ای تاریخی است ، با افسانه نقش بسیار مهم دیگری نیز واگذار می کند . شاید هم این اختلاف اجتماعی در فراهم آوردن شجره اشرافی برای قهرمان بکارمی آید تا او را بسطح اجتماعی بالاتری برساند . بدینگونه کوش که در نظر مادها کشور گشائی پیگانه بود ، از برگت افسانه ، نوء پادشاه ماد شد . وضع برای رومولوس هم بدینگونه است . اگر این شخصیت وجود داشته جز ما جرا جوئی سرگردان و تازه بدوران رسیده نبوده است . افسانه برایش تباری ساخته واورا وارد دربار شهر «البلالونگ»^۱ گردانیده است . مورد موسی بکلی بکونه دیگریست . در اینجا از دو خانواده ، اولی که بایستیق قاعده کلی اشرافی باشد ، بسیار حضر است . موسی از خاندان روحانیون خرد پا است . بر عکس ، در بار پادشاه مصر ، جانشین خانواده دوم شده که میباشد ساده و حقیر بوده بجدا سرپرستی کند . شاهزاده خانم ، کودک را مانند پسر واقعی مپرورد . پس این افسانه بانمونه جامع افسانه فرق دارد و این مطلبی است که محققان را بتعجب و ادعا شده است . مایر و پس ازاوی دیگران باین نتیجه رسیده اند که باید شکل اولیه افسانه تغییر یافته باشد . میباشند فرعون در یک رؤیای غیبی خبر یافته باشد که روزی نوء دختریش برایش خطی ایجاد می کند و باینجهه فرمان داده باشد که کودک را بمحض تولد بآب نیل افکنند ؛ واین کودک بوسیله یهودیانی که اورا مانند فرزند خود تربیت کردد نجات یافته باشد . افسانه بر حسب اصطلاح رانک به (دلایل ملی) بشکلی که میدانیم

^۱- Alte-La Longue - ۱ یکی از قدیمی ترین شهر های ایتالیا و رقیب شهر رم بوده است .

اظیر هم بوده اند ، مانند ادب^۱ ، کارنا^۲ ، پاریس^۳ ، تلفس^۴ ، پرسه^۵ ، هرالکس^۶ ، گیلگمش^۷ ، آمفیون^۸ ، نتوس^۹ ، وغيره را گردآوری کنند .

کارهای راک ، شناخت منشأ و جهت این افسانه ها را برای ما ممکن ساخته است . کافیست که آنها را با ختصار اذ نظر بگذرانیم : قهرمان کسی است که شجاعانه با پدرش مقابله می کند و کار را با پرور و زی بر او پیاپی میرساند . افسانه ای که در اینجا بدان می پردازیم مبارزه را بدوره پیش از تولد قهرمان عقب می برد و پس از آنکه فرزند بخلاف میل پدرش بدنی آمد ، از چنگ نیات سوء او میگیرید . بطور قطع قراردادن بچه در سبد ، نمایش استعاری تولد است . سبد مجازاً شکم مادر و آب مایع جنبی است . در بسیاری از این تخلیلات ، روابط میان پدر و مادر و فرزندان ، با عمل بیرون کشیدن از آب یانجات دادن ، نشان داده شده است . وقتیکه تخیل عمومی ، افسانه تولد مورد بحث را در مورد شخصیتی بکارمی بندد ، برای اینستکه نشان دهد این شخصیت کاملاً با الگوی زندگی قهرمانی منطبق است . ولی آنچه درمان خانوادگی کودک نامیده می شود ، منبع کل افسانه را تشکیل میدهد و در آن دیده می شود که چگونه پسر ، با پدر و مادر و بخصوص با پدرش با تغیرات روابط احساسی بر خود می کند . سالهای نخستین کودکی پدرش تأثیر پدر و غلو بی اندازه درباره او قراردارد . شاهن و ملکه های افسانه پریان تنها پدر و مادر را جلوه می دهند . ولی بعدها ، در نتیجه رقابت و ناکامی واقعی ، فرزند از پدر و مادر جدا می شود و نسبت با آنان رفتار مخالفی پیش می گیرد . دو خانواده افسانه ، که یکی وضعی و دیگری شریف است ! تجسم خانواده است بصورتیکه در دوره های متعاقب زندگی در نظر کودک جلوه گر می شود . میتوان گفت که این توضیخات ، فهم عمومیت و یک شکلی افسانه کودکی قهرمان را ممکن می سازد . بنابراین موضوع بیشتر از این نظر جالب است که افسانه تواده و رها کردن موسی وضعی استثنای دارد و از این لحاظ باسایر داستانها یکی نیست . نخست دو خانواده را در نظر میگیریم که مطابق داستان ، سر نوشته کودک در میان آنها تعیین می شود . بر حسب تفسیر روانکاوی ، ایندویک خانواده اند

۱- Oendipe

۴- Telephos

۷- Gilgamesh

۲- korna

۵- Persee

۸- Amphion

۳- Paris

۶- Hercules

۹- Zethus

خانواده کوچک باید خانواده حقیقی باشد و خانواده اشرافی ، تخلیلی . وضع موسی کمی متفاوت بنظر میرسد و اینجاست که دید تازه اجازه می‌دهد که دریابیم خانواده اولی که بهجه رازها کرده محققًا خیالی و خانواده دوم که موسی در آن پرورش یافته حقیقی است . اگر شهامت قبول این مطلب را داشته باشیم که دلپذیر بودن افسانه موسی ، مانند سایر افسانه‌ها ، مربوط به حقیقت عام آنست ، بروشنی هی بینیم که وی قطعاً مصریست و شاید هم از خانواده اشراف .

afsaneh از این مصری ، یک یهودی ساخته است . این نتیجه گیری ماست . رهاکردن باهای نیل در آن گنجانیده شده ولازم بود برای انباطیک یا نتیجه گیری نیت تغییر کند . وسیله از سیاست کوکد ، بوسیله نجات دادن او مبدل میگردد و یکی از ویژگیهای سرگذشت موسی ، علت اختلاف آنرا با افسانه‌های دیگر از همان نوع ، توضیح میدهد . در حالیکه دیگر قهرمانان عموماً در جریان زندگی از شرائط عادی اولیه خود بالاتر می‌روند ، موسی ، زندگی قهرمانی خود را با شایستگی قرار گرفتن در سطح کودکان اسرائیلی آغاز می‌کند .

اگر ، باین تحقیق مختصر پرداخته‌ایم ، باین امید است که دلیل ثانوی تازه‌ای بنفع اصل مصری موسی از آن بدست آوریم . دیدیم که دلیل نخست ، یعنی نام او ، همه‌جا بمنزله دلیل قطعی تلقی نشده^۱ . باید بینیم دلیل تازه‌ای که از تحلیل افسانه با پارکنده برای ما فراهم آمده ، چه سرنوشتی پیدا می‌کند یی شاک بما ایراد می‌کنند که اوضاع و احوالی که ایجاد و تحول و تغییر شکل یک افسانه را احاطه کرده ، برای امکان چنین استنتاجی ، سخت تاریک و مبهم است . خواهند گفت که کوشش برای روشن کردن عمق حقیقتی که در تاریخ شخصیت قهرمانی بنام موسی نهفته محاکوم بشکست است . ذیرا بسب درآمیختگیها ، تضادها و تحریفات مسلم ، غرض آسود ، و ملحاقاتیکه در طی قرون رویهم انبانشته

^۱- مثلاً مایر Meyer در «افسانه‌های موسی و لاویان» می‌کوید: «احتمالاً نام موسی نام نشان در دودمان روحانیان سیلو بوده نامی بی‌شک مصوب است ، معذلک این امر مؤید آن نیست که این دودمانها اصلاح‌صری باشند ولی وابستگیها و پیوندهای با مصر داشته‌اند». البته هیتوان پرسید بحث از جهه نوع پیوند و وابستگیست . فروید .

اصلاح شده است . ولی اگر دقیقت شویم تصدیق خواهیم کرد که وجود افسانه‌ای درباره موسی ، بدون اختلاف باسایر افسانه‌ها ممکن نبوده است . درواقع افسانه یامنشاء مصری دارد یامنشاء یهودی . منشاء مصری آن قبل قبول نیست . دلیلی ندارد که مصریها بموسی که برای آنان قهرمان نبود فخر کنند . بنابراین افسانه بوسیله قوم یهود خلق شده و بشکل معروف برئیس این قوم چسبیده است . معذلک این سرگذشت ، چندان بدرد کاری که در نظر داشتند نمیخورد . درواقع یک قوم از افسانه‌ای که بیگانه‌ای را قهرمان او سازد چه سودی میبرد ؟ باید گفت که افسانه موسی آنطور که بما رسیده ، جوابگوی مقامد نهانی خود نیست . اگر موسی از تهمه پادشاهی نباشد ، این افسانه نمیتواند از اوقه‌مانی بسازد و اگر یهود باقی بماند ، یعنی است که افسانه برای بزرگ کردن او بی اثر بوده است . تنها جزء کوچکی از این افسانه موثر است و آن ، این اطمینانست که طفل تو انتهٔ علیرغم نیروهای تو انای خارج زنده بماند . این خصوصیت در سرگذشت کودکی مسیح هم که در آن هرود^۱ پادشاه نقش فرعون را ایفا می‌کند وجود دارد .

میتوان حدس زد که بعدها مفسر بی‌پرواگی بخود اجازه داده که بتاریخ موسی پادشاهی تفصیلات نظیر افسانه با پارکنده را که با نمونه کلاسیک افسانه قهرمان منطبق قرار است بیفزاید . ولی این تفصیلات نتوانسته «سبب شرایط خاص» شایسته موسی باشد . و اگر ما وسایط مناسبتری برای بررسی افسانه با پارکنده موسی در اختیار نمی‌داشتمیم ، مسئله ملت موسی حل‌شدنی نبود و بنتایج ابهام آسود و مایوس کننده‌ای منجر می‌شد .

بعد خانواده افسانه بازگردید . از نظر روانکاوی میدانیم که آنها یکی هستند ، ولی بمقتضای افسانه ، یکی از این دو اشرافی و دیگری معمولیست . معذلک وقتیکه افسانه بیک شخصیت تاریخی مربوط می‌شود ، وضع سومی هم وجود دارد و آن واقعیت است . یکی از دو خانواده ، یعنی همان که مردیز رک در آن بدنیا می‌آید و پرورش می‌باید ، حقیقی است . دیگری ساختگی است و بتوسط افسانه ، بخاطر نیازهای هدف مورد نظر اختراع شده است . معمولاً

شده ، اینکار بیهوده است . من بسهم خود ، بی آنکه درپی اثبات بی پایگی آن باشم ، این روش منفی را نمی پسندم . اگر وصول بیقین ممکن نباشد ، انتشار این اثر بچه کار می آید ؟ تأسف در اینست که توجیهات من موجب القائاتی می شود . با اینهمه اگر دو دلیلی را که برای مصری بودن و اشرافی بودن موسی ارائه کردام مورد توجه قرار گیرد ، چشم اندازهای وسیع و جالبی بروی ماباز خواهد شد . بیاری پارهای از فرضیه ها ، موجبات اقدام خارق الماده موسی قابل فهم خواهد شد؛ و بدنبال آن ، دلایل احتمالی خصیصه ها و وزیر گهای قوانین و دینی که وی برای بیهودیان آورد بدست می آید ؛ و آنگاه میتوان بتنظر به مستدلی درباره عموم مذاهب و مبنی بر یکتا پرسنی نایل آمد . مذلک باید از تکیه بر احتمالات ساده روانشناسی در چنین نتیجه گیری مهمنی پر هیز کرد . حتی اگر اصل مصری موسی را واقعیتی تاریخی بدانیم ، لازم است نتھله اتکای دیگری تدارک بیینم ! تا بتوانیم بیاری آن هر اتفاقی را رد کنیم . میتوانند پر ماخرده بگیرند که خود را بدست تخیلات سپزده ایم و احتجاج کنند که از واقعیت بسیار بدوریم و از عصری که موسی در آن میزیست و خروج در آن اتفاق افتاد ، شواهد و دلائل عینی در دست نداریم . بی شک اگر چنین دلایلی کشف نشده بهتر است بهمین حدقتاعت شود و در صدد آن نباشیم که از موضوع مصری بودن موسی تتابع دیگری بگیریم .

اگر موسی مصری باشد .

پیذیریم یا که معماًی جدید و دشوار در بر این ما قرار میگیرد که باید بحل آن پردازیم. و قبیله یا که قوم (با یک قبیله) برای یک اقدام بزرگ آماده میشود، باید انتظار داشت که فردی در رأس جنبش قرار گیرد یا پادان را بانتخاب خود برهبری و ادار سازد. مغذلک قابل فهم نیست که چگونه یک مصری از طبقه بالا، شاید یک شاهزاده، یا کروحانی، یا که مقام عالی‌تر به توانسته باشد در رأس یک دستگاه بیگانه مهاجر دارای حداقل مدینت قرار گیرد. چگونه توضیح دهیم که او به مراء آنان کشور را ترک گفته است؟ چیزی که بیشتر موضوع را در ابهام فرو میبرد اینستکه از رفتار مصریان نسبت با قوام بیگانه اطلاعات کمی در دست است و بعقیده من همین ابهام، مانع قبول ملت مصری از جانب آنده از مورخان شده که بمصری بودن نام موسی عقیده داشته‌اند و حکمت مصر را با نسبت داده‌اند. مشکل دیگری هم برای مشکل افزوده میشود. فراموش نیاید که موسی تنها رهبر سیاسی بودیان مستقر در مصر نبود، بلکه، قانونگذار و معلم آنان بود که مذهب نوینی بر آنان بارد کرد و نامی بر آن نهاد که همچنان باقیست: مذهب موسی. ولی آیا مردی بتهائی میتواند مذهبی ایجاد کند؟ و اگر کسی در صدد برآید که بر مذهب دیگران اثر بگذارد، آیا طبیعت آن نیست که بکوش آنان را بقبول مذهب خود و ادار سازد؟

قطعاً بودیان مصر نوعی مذهب داشته و با ان عمل میکرده‌اند و اگر موسی که برای آنان دین نوینی آورد مصری باشد، این امر بذهن متبارمیشود که مذهب اخیر، مذهبی کاملاً مصری بوده است. مغذلک این فرضیه بمانعی برخوردمیکند؛ بدین معنی که بین مذهب بیهودی منسوب به موسی و مذهب مصری بینان کلی وجود دارد؛ چه، مذهب نخستین مبتنی بر یکتاپرستی مطلق است. تنها خدای بیگانه وجود دارد که بر تراز خیال و قیاس و گمان و وهم است که نه انسان میتواند امید دیدنش را در دل پروراند و نه حق دارد تصویری از آن در ذهن بسازد و نه حتی نامش را بر زبان آورد. در مذهب مصری تعداد بیشماری خدا وجود دارد که از حيث اهمیت و منشاء متفاوتند. بعض از آنها تجسم نیروهای طبیعی از قبیل آسمان و زمین و خورشید و ماه میباشند یا تجسم معانی مجردند مثل معت^۱ (عدالت -

۱- Muat

در فصل اول کتاب میکوشیدم تاییاری استدلای تازه، فرضیه مصری بودن موسی، نجات دهنده و قانونگذار قوم بیهود و بیهودی بودن اورا بر با نگهدارم. از دیر باز متوجه این نکته شده‌اند که نام وی از لغات مصری مشتق شده؛ بی‌آنکه تمام اهمیتی را که واقعاً این مسأله واجداد است برایش قائل شوند. من برای نیمنطلب افزودم که تفسیر افسانه به نیل افکندن موسی، باین نتیجه منجر میشود که پیغمبر مردی مصری بوده و قوم او بیهودی کردنش نیازداشتند. در پایان توضیح خود گفتم که نتیجه گیریهای مهم و وسیعی از نظریه مصری بودن موسی ناشی میشود. مغذلک آمادگی دفاع از این نظریه را در خود نمیدیدم؛ چه، بجای دلیل عینی بر احتمالات روانشناسی متکی بود. عقیده‌ای که ازین راه پیداست می‌اید هر چه بیشتر مهم جلوه کند، جادار دکه پیش از رو برو شدن با اظهار نظرها و انتقادات عامه، اساس استواری پیدا کند. بدون چنین احتیاطی، عقیده مذکور مانند مجسمه مفرغی بر پایه گلین خواهد بود. احتمال هر آن داشه فرینده باشد مانع از خطا نیست؛ حتی اگر همه معلومات مسأله مانند اجزای یک تصویر، درست بر جای خود قرار بگیرد. باید در نظر داشت که احتمال همیشه حقیقی نیست و حقیقت همیشه محتمل نخواهد بود. از اینها گذشته، قرار گرفتن در دریف مدرسیها و شارحن تورات که بیشتر، از بکار بستن مهارت خود لذت میبرند بی‌آنکه بدرجۀ حقیقت مدعای خود توجه داشته باشند، چندان دلپذیر نیست. با وجود این دلایل که امن و ذه ارزش سابق خود را همچنان حفظ کرده‌اند و علیرغم چدال درونی، تصمیم دارم بررسی نخستین خود را دنبال کنم و با انس سر انجامی بدهم. ولی این بار نیز موضوع بحث نه یک کل است و نه حتی مهمترین جزء آن. اگرما ملیت مصری موسی را

زندگی در آن دنیا رنج نبرده است.

برای اینکه ازیریس (Osiris) خدای اموات و صاحب آن دنیا از همه خدایان معروف‌تر بوده و کمتر از خدایان دیگر مصری در معرض انکار قرارداشته است. بر عکس، مذهب قدیم یهود، بكلی بیقای روح بیعلاقه بوده و بهیچوجه اشاره‌ای با مکان حیات پس از مرگ نکرده است.

این امر پیشتر از آنجهت تمجیب آور است که ایمان بزندگی در جهان دیگر، بشهادت و قایع، پیشتر با یکتاپرستی سازگار است. امیدما این بود که نظریه مصری بودن موسی در زمینه‌های مختلف، تسهیلات و دوشهیه‌ای برایان فراهم سازد؛ ولی نخستین نتیجه گیری، باقید اینکه مذهب اعطائی موسی یهودیان مذهب خود او بوده، با اختلافات و حتی بتناقض آشکار دومذهب بر خورد می‌کند.

۴

معدالک، حادثه‌ای عجیب در تاریخ مذهب مصر، دیدگاه جدیدی بروی ما می‌کشاید. کشف این‌موضوع و درک ارزش واقعی آن اخیراً صورت گرفته است. با این‌همه ممکنست مذهب اعطائی، موسی یهودیان کیش خود او یا مذهب مصری بوده باشد.

در زمان پادشاهی پرشکوه سلسله‌محمدیم، در حدود ۱۳۷۵ قبل از میلاد یعنی در عصری که مصر امپراتوری جهانی شد، فرعون جوانی بر تخت سلطنت نشست که نخست خود را مانند پدرش امن هتب (Amen hotep) امن هتب چهارم نامید و بعداً نام خویش را مانند چیزهای پسیار دیگر تعییر داد. این پادشاه بتحمل مذهب نوینی باتباع خود پرداخت که هم برخلاف سنت هزاران ساله وهم مغایر رسوم متداول آنان بود. مطلب عبارت از یکتاپرستی کاملی بود که تا آنجا که اطلاع داریم نخستین ابتکار و اقدام از این‌گونه در تاریخ است. با ایمان بخدای یکتا، امر غیرقابل اجتناب تعصب مذهبی که در آن‌زمان و مدتی پس از آن نیز دوام یافت و در دنیای باستان سابقه نداشت پدید آمد. ولی حکومت امن هتب ۱۷ سال بیشتر دوام نکرد. کمی پس از

حقیقت) یا هیأت‌های عجیب و غریب، مثل خدای کوتوله شهر بس^۱. معدالک اغلب این خدایان محلی و مربوط بدوره‌های هستند که سرزمین مصر بنواحی متعدد تقسیم شده بود. این خدایان بهیأت حیوانات بودند چنانکه گوئی هنوز مرحله باستانی «حیوانات توأم» را پشت‌سر نگذاشته بوده‌اند.

این خدایان حیوانی، اختلاف آشکاری باهم نداشتند. ببعض از ا نوع نادر آنها وظایف خاصی نسبت داده می‌شد. درسرودهایی که با آنها اختصاص داشت آنرا با عبارات یکسان می‌ستودند و از تخلیط آنان بنحوی سردر گم کننده ابائی نبود. نام خدایان، بنحوی درهم و بره است که بعض از آنان القابی برای خدایان دیگرند. چنانکه خدای اصلی شهر تبس^۲ در اوج دوره امپراتوری نوین آمون^۳-رنامیده می‌شود؛ و حال آنکه آمون نام خدای شهر است با سرقوق که عالم شهر است؛ در حالیکه (ر) نام خدای خورشید است با سرقوقی که عالم شهر (ان) است. پرستش این خدایان، مانند زندگی روزمره مردمصری، تابع تشریفات، عبادات، آداب جادو و طلسمات بود.

بعض از این اختلافات میان دین موسی و دین مصریان را میتوان بتضاد اصولی موجود میان یکتاپرستی مطلق و شرکی بین نسبت داد و بعض دیگر آشکارا از اختلاف سطح فکر ناشی می‌شود. چه یکی از آن دو خیلی نزدیک بمذهب اعصار او لیه باقیمانده در حالیکه دیگری بقله تجرید محض نزدیک شده است. شاید مناسب باشد که احساس وجود تضاد میان مذاهب موسی و مصری را که گاه بغمد تشیدیافته باین دو عامل نسبت دهیم. تضادی که بخوبی احساس می‌شود و قیکه مشاهده می‌کنیم یکی از این دو مذهب، هر نوع سحر و جادورا بشدیدترین وجه محکوم می‌کند؛ در حالیکه در دیگری، جادو و جادوگری بحد وفور رونق دارد.

یا وقیکه‌قدغن اکیدما نندسازی از هر نوع موجود ذهنی‌باخیالی، در برابر ذوق سیر نشدنی مصریها برای نمایش مادی خدایان از سنگ و خاک و فلز قرار می‌گیرد تضاد بخوبی محسوس می‌شود.

ولی اختلاف دیگری هم میان دو مذهب بحسبت که ما در صدد توضیح آن نیستیم. هیچ قوم باستانی اینقدر در پی نفی و انکار مرگ نبوده و تا بدین حد برای تأمین

1- Bes

2- Thebès

3- Amon-Rê

از سوریه آمده در مصر ظاهر کرده باشد. آمن‌هتپ هرگز پرستش خورشید آن را انکار نکرده است. در دوسروی که در سنگ نبشته گورها محفوظ مانده و شاید اثر خود فرمانروا باشد، خورشید، بنوان آفرینش و حامی آنچه در مصر خارج از آنست ستد شده است. شور و هیجانی که در این سردهاست، با آنچه که چند قرن بعد در ستایش یوهو در مزا میر دیده می‌شود قابل مقابله است. معدلك وی براین پیشی گرفتن بر کشفیات علمی جدید نسبت بنتایخ تشعشع خورشید اکنفا نمود بلکه گامی جلوترفت. او خورشید را نه بنوان یا ک وجود مادی، بلکه همچون مظاهر خداوندی که نیروی او در پرتوهایش تجلی می‌یابد مورد پرستش قرار داد.^۱

معهداً اگر بخواهیم در باره این فرمانروا انصاف را رعایت کنیم، شایسته است که اورا فقط هوای خواه و حامی مذهب‌اتن که پیش از وجود داشت تلقی نکنیم. کار اویش از اینها بود. او با این خدای همگان چیزی افزود که آنرا بصورت یکتا پرستی درآورد و آن خصیصه منحصر بفرد بودن است. دریکی از سردهایش چنین آمده است: «توای خدایی که یگانه‌ای و در خدابی شریکی نداری». نباید فراموش کرد که برای ارزیابی آئین‌تازه، تنها شناخت محتوی مثبت آن کافی نیست بلکه باید بهمان اندازه بجهنمی آن، یعنی آنچه را که از میان برداشت توجه کرد. قبول این مطلب هم که مذهب جدید ناگهان مانند انته که از جمجمه ذوس بدر آمد بطور کامل و ساخته‌پرداخته سر بر

۱ - سرچشم گرفتن دین جدید دولت از شهر آن بهر اندازه که مسلم باشد موضوع آن عبارت از پرستش صرف خورشید نبوده است. کلمه آن بجای کلمه قدیمی (نوتر) بمعنی خدا بکار رفته و این خدا با خورشید مادی آشکارا متفاوت است^۲ برستد - تاریخ معاصر ص ۴۶۰ «تردیدی نیست که آنچه را فرمانروا خدا می‌شناخت، نیروی تأثیر خورشید بزمین بود» برستد - طلوع معرفت ص ۲۸۹ ارمان Ermun نیز در کتاب دین مصر عقیده‌ای مشابه این دارد: « آینه‌ها کلماتی هستند که بشکل تجزیه‌ی دشان میدهند که خطاب مذهب بستارگان نیست؛ بلکه بوجود دست که در آنها متجلی می‌شود.»

مرک او که در ۱۳۵۸ رخ داد، مذهب تازه ممنوع گردید و خاطره پادشاه هر تد بیدی یاد شد. در خرابه‌ای جایگاهی که ساخته و بخدای خود اختصاص داده بود و در نوشهای مقبره‌ها، مختصر اطلاعاتی از این سلطان بمارسیده است.

مطلوب مربوط باین شخصیت پرجسته و منحصر بفرد^۱، بینهایت مفید است. مقدمات و شرایط هر نوآوری جبراً درگذشته فراهم می‌آید و مامیتوانیم تا گذشته‌های دور، تاریخ یکتا برستی مصر را با دقیقت و صحت کامل از نظر بگذرانیم. در مکتب روحانیان معبد خورشید، واقع در شهر ان (هلیوپولیس)، برای بسط مفهوم خدای عمومی و استنتاج جنبه‌های اخلاقی از آن، تمایلی آشکارشده بود. مدت، الهه، حقیقت و نظم و عدالت، پرستش خدای خورشید رونق تازه‌ای یافت هنپسوم، پدر و سلف پادشاه مصلح، پرستش خدای خورشید بود. از زمان امن و بی‌شک در مبارضه با آمون، خدای شهر تبس نیز مذکور شد. نامگذاری بسیار قدیمی خدای خورشید یعنی اتن با اتم (Aton) Atom یا از سرگرفته شد و در این مذهب بود که فرمانروای جوان نهضتی را یافت که نیازی با یجاد نداشت و کافی بود که بدان بپیوندد.

در آن زمان شرایط سیاسی هم تاثیر خود را بر مذهب مصر آغاز کرده بود. در پرتو پیروزیهای تتمس سوم فاتح بزرگ، مصر بقدرتی جهانی تبدیل شده بود. نوبه در جنوب، فلسطین و سودیه و قسمتی از بین النهرین در شمال با مپراتوری ملحق شده بود. از آن زمان این امپریالیسم در مذهب بشکل یکتا پرستی متجلی شد. چون قدرت فرعون بجز مصر، در جبهه سوریه‌هم اعمال می‌شد، خدا هم نمایایست بالانحصار ملی باشد. فرعون، یکانه پیشوای تمام دنیا معلوم مصریان بود؛ خدای اونیز نمایایست یگانه و قادر مطلق باشد. بعلاوه طبیعی بود که مصر، همراه با گسترش حدود سرحدات امپراتوری، پیشتر در معرض تاثیر نفوذ خارجی قرار گرفته باشد. بین همسران پادشاه برخی شاهزاده خانه‌ای آسیائی بودند و ممکنست که بعضی از آثار یکتا پرستی

۱ - برستد اورا نخستین شخصیت و فردیت در تاریخ نامیده است.
۲ - شاید این همان نفر تی Nofertete همسر محبوب آمن‌هتپ باشد.

این سلسله در نوبه و آسیا ازدست رفت . در این دوره فترت غم انگیز ، مذاهب کهنه مصر از نو برقرار شدند و مذهب اتن متروک گردید . شهر اخناون غارت شد و خاطره بانی آن بصورت خاطره یک جنایتکار منفور درآمد . اکنون بعضی از خصیصه های منفی مذهب اتن را به صد خاصی مورد بررسی قرار میدهیم . قبلاب گوئیم که این مذهب ، همه اساطیر و اعمال سحر و جادو را نفعی کرد . سپس مانند سازی از خدای خودشید را دگرگون ساخت؛ باینمیتی که دیگر مانند گذشته، بایک هرم کوچک و یک شاهین نمایش داده نمیشد؛ بلکه بنحوی تقریباً عقلانی و منطقی بصورت قرصی درآمد که از آن پرتوهای ساطع بود و بدسته های آدمی ختم میشد . با آنکه دوره عمارنه ، دوره شکنگی هنریست ، تاکنون کشف چهره خدای خودشید، اتن ، ممکن نشده و میتوان یقین داشت که هر گز چنین تصویری پیدا نخواهد شد . بالاخره ، از این پس ، نه از خدای ازیریس گفتگویی هست نه از قلمرو مردگان . در سرودها و کتبیه های مقبره ها هیچ نوشته ای که بتواند با آنچه مصریان بیش از همه عزیز میداشتند اشاره کند، پیدا نمیشود و چیزی هم که مباین مذهب عامه مردم باشد بیچشم نمیخورد .^۱ سعی مایستکه از تمامی آنچه گذشت نتایجی بdst آوریم . اگر موسی واقعاً مصری بوده و مذهب خود را بیهودیان ارزانی داشته باشد ، این مذهب میتواند همان مذهب ایختاتون، یعنی مذهب اتن باشد . ما قبل از مذهب یهود و مذهب عمومی مصر را مقایسه کردیم ! و میزان اختلاف آنها را بیان داشتیم . حال مذاهب یهود و اتن را برای نشان دادن وحدت اولیه آن دو

۱- « ایختاتون اعتقاد بجهنمی را که موجود و حشت باشد و لازم آید که باطلسمات سحر آمیز خود را از آن درامان نکهدارند ، قبول ندارد ». « ایختاتون اجازه نمیداد که از اتن تصویری ساخته شود . وی میکفت خدای حقیقی شکل ندارد و در سراسر دوره حیات خود براین اعتقاد باقی ماند »

Weigall. the life and times of Ichnaton pp.102-121

« ازیریس بکلی فراموش شد . در هیچیک از نوشته های ایختاتون یا قبور عمارنه ازاوذ کری نمیروند ».

Breasted , Dawn of conscience p291

آورده باشد اشتباه است . بر عکس ، همه شواهد نشان میدهد که این دین در طول سلطنت امن هنپ بتدربیح استحکام یافته ، روشنی ، هماهنگی و دقت پیدا کرده است . شاید این تحول در نتیجه مخالفت شدیدی که کهنه آمون در مقابل اصلاحات پادشاه بروز دادند بوقوع پیوسته باشد . در ششین سال سلطنت آمن هنپ کار خصوصیت بجا می رسید که پادشاه بخاطر آنکه کلمه آمون ، خدای مطر و د را از نام خود حذف کند تغییر نام دادواز آن پس خود را ایختاتون نامید . ولی وی تنها بحذف نام خدای مطر و داز نام خود را کتفا نمود؛ بلکه آن از تمام نوشته ها و حتی از نام پدر خود امن هنپ سوم نیز زدود . کمی پس از تغییر نام ، شهر تبس را که قلسه و آمون بود ترک گفت و پایتخت جدیدی در پائین رود نیل بناسکرد که آنرا اخناون (افق اتن) نامید . خرابه های این شهر امروزه تل العمارنه نامیده میشود . آمون قربانی اصلی فشاره ای مذهبی فرمانروا بود ولی تنها قربانی نبود در سراسر امپراتوری معباد بسته شد و اموال الشان ضبط گردید . تشریفات مذهبی قفن و خزانه های کاهنان مصادره شد . پادشاه در تصرف خود تبارانجا پیش رفت که فرمان داد تاهر کجا نام خدا در نوشته های قدیمی بصورت جمع نوشته شده باشد . شکفت آور نیست که این اقدامات در میان کهنه مستمدیده و مردم ناراضی چنان حس انتقامجویی را برانگیخت که تنها با مرکایختاتون فرونشست . مذهب اتن عمومیت نیافت؛ تنها گروم کوچکی از اطرافیان خویشان گمنام و اخلاق او که دوره پادشاهیشان کوتاه بود ، اطلاعات مختصی بمارسیده است . دامادش تو تاختان ، بیازگشت به تبس و تبدیل اتن به امون در نام خود مجبور شد . سپس تاسال ۱۳۵۰ که سپهبد هارمباد^۲ موفق بیرقاری نظم شد ، یک دوره هرج و مرچ فر ارسید .

سلسله پرشکوه هجدهم بزوال گرائید و همزمان با آن ثمره فتوحات

۱- مکانیات پادشاهان مصر و دوستان یادست نشاند گان آسیائی آنها که

اهمیت تاریخی زیادی دارد، در ۱۸۸۷ در این محل کشف شد.

چنانکه فی المثل تجسم مادی خداوند را منع میکند . غیر از نام خدا ، اختلاف اساسی دراینست که مذهب یهود ، پرستش خورشید را بکلی ترک گفته؛ درحالیکه مصربان ، پرستش آن ادامه میهند . در مقایسه مذهب عامه مصری با مذهب یهود ، دیدیم که علاوه بر تباین اصولی ، یک عامل تضاد که ناشی از قضا خاص بود در اختلاف دو مذهب نقشی داشت . اگر در مقایسه‌ای که بدست دیدیم ، بحای مذهب یهود ، مذهب اتن ایختناون را قرار دهیم ، این احساس تأیید میشود ؛ چه ، دیدیم که وی بقصده و از روی خصوصت نسبت بمذهب عامه آنرا بننا نهاده بود .

ما بحق از ملاحظة این مطلب که مذهب یهود منکر آنچه ان و حیات پس از مرگ است ، دچار شگفتی میشویم ؛ و حال آنکه این عقیده با یکتاپرستی قاطع سازگار نیست . اگر توجه را از مذهب یهود ، به مذهب اتن معطوف سازیم و اگر قبول کنیم که این نفی زندگی پس از مرگ ، از مذهب ایختناون گرفته شده ، تعجب ما از میان میرود .

برای مذهب اتن ، انکار اعتقاد بوجود جهان دیگر ، در مبارزه برض مذهب عامه ، که در آن ، خدای مردگان ، ازیریس ، نقشی مهمتر از همه خدایان بلندمرتبه دیگر داشت ، بصورت ضرورتی در آمده بود . تطابق مذاهب یهود و اتن در این نکته مهم ، نخستین دلیل قاطع بنفع نظریه ماست .

خواهیم دید که این تنها دلیل نیست . موسی تنها یک مذهب تازه یهودیان نداد ، بلکه وی رسم ختنه‌را نیز برقرار کرد : که اذلحتاظ مانحن فیه ، اهمیت فراوان دارد . با اینهمه این مطلب تا با مروز از نظرها پوشیده مانده است . درست است که روایات تورات دراین باره اغلب متناقض است . نخست ختنه‌را تازمان آبای بنی اسرائیل بالا میبرد و آنرا بمنزله نشانه‌ای از اتحاد منعقد میان خداوند و ابراهیم قلمی میکند ؛ سپس دریک عبارت میهم دیگر نقل میکند که خداوند از مشاهده اینکه موسی آن رسم مقدس را بدست فراموشی سپرده ، خشمگین گشت و بر آن شد تا اورا بمرگ مجازات کند ؛ ولی همسر وی ، که زنی از مردم مدنی بود ، بالاجرا سریع مراسم ، شوهر مغضوب خورا از خشم

مقایسه میکنیم . میدانیم که اینکار ساده نیست چه عطش انتقام‌جویی کاهن‌ان آمون ، مارا از اطلاعات کامل درباره مذهب اتن محروم ساخته است . مذهب کلیمی رانیز در شکل قطعی آن میشناسیم ؛ یعنی بشکلی که تقریباً ۸۰۵ سال بعد بوسیله روحانیان یهود ، در دوره پس ازمه‌ها جرت ایجاد شده است . اگر با وجود این کمبود اسناد ، بیافتن قراین و اماراتی برای اثبات نظر خود نایل شویم ، برای ما ارزش زیادی در برخواهد داشت . البته یک وسیله آسان برای تأیید نظریه وحدت میان دو مذهب اتن و موسی وجود دارد ؛ و آن استفاده از یک دعا یادکر است . ولی میترسم بن ایراد بگیرند که این طرق غیر عملی است . میدانیم که اصل توحید در مذهب یهود میگوید : « ای اسرائیل گوش فرادار ! خدای ما ، آدونایی ، خدای یگانه است » اگر امری اتفاقی نباشد که نام مصری اتن یا اتم سبب تداعی کلمه آدونایی و نام خدای سوری آدونیس میگردد و چنانچه این تشابه نتیجه قرابت اولیه زبان نباشد ؛ در آن سورت ، چگونه میتوان دعا یهودی : « ای اسرائیل گوش فرادار : خدای ما اتن (آدونایی) خدای یگانه است » را توجیه کرد ؟ متأسفانه ، عدم صلاحیت مطلق من در این زمینه ، مرآ محل مساله مانع میشود و من در مآخذ نیز اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در این زمینه بدست نیاورده‌ام .^۱ بعلاوه پژوهشین موردی نباید کار راساده گرفت . مانا کزیر خواهیم بود درجای دیگر ، مسئله نام خدا را از سر بگیریم . تشابهات و اختلافات دو مذهب با انسانی قابل تشخیص است ولی مطلب را چندان روش نمیسازد . هردو وجودی از یکتا پرستی محسنهند ؛ و ما میل داریم از آغاز ، مشابهات مشهور را ناشی از این خصیصه اساسی بشمار آوریم . یکتا پرستی یهود از جهاتی بمراتب قاطع‌تر از یکتاپرستی مصرب است .

۱- در اینجا فقط چند عبارت از ویکل (زندگی و عصر ایختناون) فصل اول صفحات ۱۲ و ۱۹ را نقل میکنیم :

« بی شک خدای اتم که در حیات در » همچون خورشید مغربی نموده میشد با اتن که در شمال سوریه پرست میشد از یک مسئله است . باین‌دلیل که یک مملکه خارجی (نفرتی) همسر ایختناون (وملازمانش) بیشتر ممکن بود بسوی هلیو پولیس تمایل پیدا کرند تا بجانب شهر تپس » فروید .

اگر موسی علاوه بر دین، ختنه را نیز بیهودیان تعلیم داده، برای آنست که شخصی بوده نه یهودی! و حاصل اینست که مذهب موسی محتملایک مذهب مصری بوده! ولی نه مذهب عامه مصری، که با آن بسیار مقاومت است، بلکه مذهب آتن، کمدر مواد اساسی با مذهب یهود مطابقت دارد. چنانکه نشان دادیم، یهودی نبودن موسی و مصری بودن وی، معماً جدیدی در بر این قرار میدهد. رفتاری که برای یک یهودی عادیست برای یک مصری غیر قابل فهم است؟ با اینهمه، اگر موسی را در عهد ایختاتون قرار دهیم و او را با این فرعون مربوط بدانیم، معماً روشن و مسائل مطروحة حل میشوند. فرض کنیم که موسی متعلق بیک خانواده اشرافی دارای مقام اجتماعی عالی بوده و مثلاً چنانکه در افسانه آمده، عضو خانواده سلطنتی بوده باشد. قطعاً با اطلاع از امکانات وسیع خود، جاه طلب و فعال بوده؛ و شاید آرزوی آنرا داشته که روزی پیشوای بزرگ ملت خود و فرمانروای امپراتوری باشد. بسبب دوستی نزدیک با فرعون، خود را پیرو مؤمن دین تازه فرمانروانشان داد؛ دینی که اصول اساسی آن را فراگرفته و از آن خودگردانیده بود. در اثر سیز قهرمانی که پس از مرگ فرعون روی داد، وی همه امیدها و نتشدهای خود را بر بادرفته یافت. در صورتی که باید افلا از معتقدات گرامی خود روگردان نشده باشد. مصر دیگر چیزی نداشت که با او عرضه کند. او وطن خود را از دست داده بود. در منتهای بیجارگی چاره عجیبی یافت. ایختاتون خیال پرداز، روحیه ملت را بضم خود برانگیخته و امپراتوری را بتجزیه کشانیده بود. موسی که دارای سرشی فعال بود، بدان امپراتوری جدیدی را در سرپروراندتا مذهبی را که در مصر خوارگشته بود، بدان عطا کنید. بطوریکه می بینیم، این تلاشی بر ضد سرنشست بود؛ تازیانه ای را که از دو جانب، در اثر فاجعه سقوط ایختاتون بر روی وارد آمده بود، جبران نماید. شاید هم او فرمانروای ایالت مرزی (سرزمین گسن)^۱ را داشته؛ کهی شک، از زمان هیکس‌ها^۲ مسکن برخی از قبایل یهودی بوده است. از همین قبایل بود که وی میخواست ملت جدیدی برای خود ایجاد کند؛ و این تصمیم دارای اهمیت

خدا نجات داد. معذلک این مطالب هم از جمله تحریفاتیست که نباید سبب گمراهی ماگردد و ما دلایلی را که سبب این تحریفات شده‌اند بعداً بازخواهیم شناخت. اگر پرسیده شود که رسم ختنه یهودیان از کجا آمده، جوابی نمیتوان داد جز آنکه بگوئیم از مصر. هر دوت، « پدر تاریخ » میگوید که ختنه از دیر باز در مصر معمول بوده و تصریحات او با کشف مومیائیها و بعض نقشه‌ها بر دیوار مقابر تأیید شده است. تا آنجا که میدانیم هیچیک از اقوام دیگر مدیترانه شرقی براین رسم نبوده‌اند. میتوان قبول کرد که یهودیان، بابلیان و سومریان ختنه نداشته‌اند و خود تورات آنرا رسم مردم کنعان میداند و این امر از سرگذشت دختری مقوی و شاهزاده سیشم^۳ مستفاد میشود. ما، فرضیه‌ای را که بر طبق آن، یهودیان ساکن مصر از طریق دیگر جز رابطه با مذهب موسی، ختنه را پذیرفته‌اند، بی اساس میدانیم. نباید فراموش کرد که ختنه در مصر، رسم شایع در میان همه مردم بوده است و بافرض آنکه موسی، همانطور که عموماً می‌پنداشند، یک یهودی مصمم بر هائی هموطنانش از یوگ مصر و هدایت آنان بسرزمینی بوده باشد که بتوانند در آن باس بلندی از استقلال ملی بهره‌مند شوند؛ یعنی همانچیزی که صورت واقع بخودگرفت؛ در اینحال چرا باید رسم شاقی را بیهودیان تجییل کند که ممکن بود آنرا تاچدی بر نگه مصریان در آورد؟ ابدی ساختن خاطره مصر در آنان برای چیست؟ آیا بر عکس، نبایست کوشش موسی درجهت آن باشد که باید سرزمین بندگی و بردگی قوم را از خاطر آنان بزدايد؛ و حسرت^۴ روز گارگذشته رادر آنان فرونشاند. تعلیم رسم ختنه از جانب موسی یهودیان با فرضیه یهودی بودن وی چنان ناساز گار است کمماً حق داریم نتیجه زیر را از آن بدست آوریم:

Siehem نام قدیمی شهر نابلس امروزی واقع در فلسطین است.
۲-... و بنی اسرائیل بازگریان شده گفتند، کیست که ما را گوشت بخواراند. ماهی را که در مصر مفت میخواردیم و خیار و خربزه و تره بیاز و سیر را بیاد می‌آوریم....» (سفر اعداد باب یازدهم ۸-۵) (۲)

یهودیانی که به مراه آنان جلا وطن کرده، جانشین مصریانی شوند که ترکشان گفته بود؛ و نماییست در هیچ موردی، از مصریان پست تر باشدند. موسی بر آن بود، که از آنان، بنا بتصویر تورات، یک «ملت مقدس» بسازد؛ و بنشاند این تقدس مراسمی را باب کرد که اقلام آنرا با مصریان برآبرساند. بعلاوه برای موسی مطبوع بود که بینند، آنها، باختنه از اقوام ییگانه‌ای که سرزمینشان مقدس مهاجرت بود، ممتاز می‌شوند. شاید یهودیان هم بدینتر تب مانند مصریان، که از هر ییگانه‌ای فاصله می‌گرفتند، از اختلال با آن مردم اجتناب می‌کردند. معذلكست یهود، بعدهار قفاری را پیش گرفت که گوئی از همین امری که موضوع نتیجه گیری ماست، بتنگ آمده بود. قبول ختنه بعنوان رسم مصری، تقریباً با شناختن دین موسی بعنوان دین مصری معادل است. از آنجاکه یهودیان با انکار این امر نیاز مبرم داشتند، می‌بایست به مانسان، آنچه راهم که مر بوط باختنه بود منکر شوند.

بنابر آنچه گذشت، من تاریخ موسای مصری را در عهد ایختاتون قرار دادم و گفتم که تصمیم برای دردست گرفتن مقدرات و مصالح قوم یهود را وضع

۱- هرودت که در حدود سال ۴۵۰ قبل از میلاد از مصر دیدن کرده، در گزارش سفر خود موضوعی را که برای نشان دادن ممیزات ملت مصر مناسب است و با پاره‌ای از اویزگیهای یهودیگری دوره‌های بعد، شbahat‌های دارد، منعکس می‌کند. وی می‌گوید: «آنها از هر لحظه از سایرین پرهیز کارترند و بعلت پاره‌ای عادات از آنان ممتازند. چنانکه آنها ختنه می‌کنند و بخاطر پاکیزگی نخستین کسانی بوده‌اند که آنرا متداول ساخته‌اند. دیگر اینکه از خود نفرت دارند.

.. بالاخره آنها ماده‌گاو را مستلزم میدارند و هر گز آنرا نمی‌خورند و قربانی نمی‌کنند؛ چه، با ایتکار بحریم ایزیس (isis) که دارای شاخه‌ای گاو ماده است تجاوز می‌شود. باشدلیل است که هر گز یک زن یا مرد مصری مایل نیست که یک یونانی را در آغوش بگیرد؛ کارد یا سیچنگ کیاپ یا دیک اورا بکار بیند، یا از گوشت گاوی که با کارد یونانی ذبح شده، اگر هم پاک باشد، نمی‌خورد. مصریان با غرور بسیار، خود را از ملل دیگری که ناپاک بوده، باندازه آنان بخدا یان نزدیک نیستند بر ترمی بینند. (بنقل از Erman - مذهب مصر - ۱۸۱ و..)

تاریخی قابل ملاحظه‌ای بود. با این قبایل ارتباط برقرار کرد و در رأس آنان قرار گرفت؛ و با «دستی آهنین» خروج آنان را سازمان داد. باید قبول کرد که مهاجرت، برخلاف آنچه در تورات آمده، بدون درگیری و بی‌آنکه مورد تعقیب مخالفان قرار گیرند انجام شده؛ و این امر از اقتدار قانونی موسی امکان پذیر گشت؛ چه، قدرت من کزی در آنجاتسطی نداشت که مانع برسر راه موسی قرار دهد. اگر فرضیه ما درست باشد، هجرت بین سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۰ قبل از میلاد صورت گرفته؛ یعنی پس از مرگ ایختاتون و قبل از آنکه هارمیاد سلطه دولت را مجدداً برقرار سازد.

هدف مسافرت جز سرزمین کنیان نمی‌توانست بود. این همان سرزمینی است که پس از زوال استیلای مصر، قبایل جنگجوی آرامی، بصورت فاتحین غارتگر بدان راه یافته بودند. این امر نشان میدهد که یک ملت مستعد و لائق، در چه موقعیتی میتواند مالکیت اراضی جدید را برای خود تأمین نماید. این جنگجویان، با کشف نامه‌های بایگانی شهر ویران عمارته در سال ۱۸۸۷ میلادی شناخته شدند. آنها در آن نامه‌ها، حبرون نامیده شده‌اند و معلوم نیست که چگونه بعداً این نام به اجمان جدید یهودی منتقل شد، است، ممکن نیست که در نامه‌های عمارته، از عبریها، که بسی دیرتر آمده بودند نام برده شده باشد. در جنوب فلسطین یعنی در کنیان هم، قبایلی زندگی می‌کردند که با یهودیان از مصر آمده، نسبت نزدیکی داشتند.

بعقیده‌ما، متدال شدن رسم ختنه و پیش آمدن مهاجرت دارای یک محرك است. ما از عکس العمل اشخاص و اقوام، در مقابل این رسم بسیار کهن و دور از ذهن، آگاهیم. آنانکه این رسم را پذیرفتند، بمنظرشان عجیب و ترسناک جلوه می‌کنند؛ ولی آنانکه آنرا حفظ کردند، بآن میناگند و خود را بواسطه آن سر بلند می‌یابند و ختنه نکرده‌ها را ناپاک می‌شمرند و تحقیر می‌کنند. امروزهم یکی از دشنهای ای که ترکها بمسیحیان میدهند «سگ ختنه نشده» است.

از همه اینها این مطلب بذهن مبتادر می‌شود که، موسی، که بعلت مصری بودن ختنه شده بود می‌بایست همین طرز تلقی را داشته باشد. پس لازم بود

از این افسانه‌ها بطرز دلفربی وصف میکند که چگونه گردنفرازی موسی، از همان اوان کودکی نمایان شد . یک روز فرعون ، در حال بازی موسی را روی دست گرفته و بالا نگهداشته بود ، بجهه که در آن زمان سهساله بود ، تاج اورا برداشت و بر سر خود نهاد . شاه که از این تفأّل وحشت زده شده بود ، با حکما بمشاوره پرداخت . در جای دیگر ، روایت ، قتوحات جنگی موسی را در حبشه ذکر میکند و اضافه مینماید که علت فرار وی از مصر آن بود که از حسادت و بدگمانی یک دسته‌بندی در باری ، و حتی از حسادت خود فرعون بیمناساب بود . توصیف خود تورات ، خصائصی را بموسی نسبت میدهد که هدف آن استوارتر ساختن ایمان است . در آنجا ، پیغمبر سخنگیر وزود خشم نموده میشود . در حال خشم ، نگهبان بی‌ادبی را که با یک کارگر یهود بدرفتاری کرده میکشد . یا از مشاهده کجر وی ملت خود خشمگین شده الواح قانونی را که در کوه سینا بدوداده شده بود می‌شکند . خداهم سرانجام ، بخاطر کاری که از سر ناشکیبایی از موسی سرمیزند و ماهیت آن بر ما معلوم نیست ، اورا مجازات میکند . از آنجا که چنین صفات و خصالی ، افتخاری نصیب کسی نمیکند ، بلکه میتواند بیشتر با حقیقت تاریخی منطبق باشد امکنست خصالی از این قبیل را که یهودیان ، بدرک قبلی خود از خدا افزوده‌اند ، از خاطره موسی گرفته شده باشد ؛ مثلاً آنجا که خدائی حسود و سخنگیر وی گذشت را وصف میکند . بعلاوه ، این موسی بود ، که آنانرا از مصر بیرون آورد ، نه خدای نامنی . سیماهی دیگری هم که بموسی نسبت داده شده ، شایان توجه است . ظاهراً سخن گفتن برای پیغمبر دشوار بوده ؛ یعنی ، ازلکنت در تکلم یا عیبی در تلفظ ناراحت بوده ؛ پنجویکه در گفتگوهای فرضی با فرعون ، از هارون ، که میگویند برادرش بوده ، یاری گرفته است . شاید در اینجا هم یک حقیقت تاریخی در میانست و این چیزیست که خوشبختانه بشخص کردن سیماهی مرد بزرگ یاری میدهد . ولی میتوان از آن نتیجه گیری مهمنتری هم کرد . حکایتی که پدینگونه دگرگون و واژگون شده میین آن نیست که موسی بیگانه بوده و اقلال در آغاز روابطش با نویسنده ایمان یهود ، نمیتوانسته با آنان بی‌ترجم سخن بگوید ؛ این مطلب ، تأیید جدیدی بر مصری بودن موسی

سیاسی کشور باوانشاء کرد؛ وبالآخره نشان دادم که مذهبی که او بقوم خود داد مذهب آتن بود؛ که مصریان آنرا تازه طرد کرده بودند. من انتظار این سرزنش را دارم که بگویند پایه این بنا، بر احتمالات گذاشته شده با اعتقادی همراه است که انتقامی باستان تاریخی ندارد . بنظر من این سرزنش ناموجه است. من در مقدمه هم جای عصر شک را باز گذاشتم و همین باید مرا از زحمت تکرار معاف سازد. پارهای از ملاحظات انتقادی خودم را براین بحث خواهم افزود. نقطه اساسی نظریه ما ، یعنی وابستگی یکتا پرستی بهود ، بدورة زود گذر یکتا پرستی در تاریخ مصر را قبلاً مؤلفین دیگر دریافت و نشان داده‌اند . نقل آنها در اینجا بیفایده است. چه ، هیچیک از آنها توانسته نحوه این تأثیر را بیان کند. هر چند از نظر ما این تأثیر بشخص موسی مربوط است ، ولی اینهم حقیقتی است که شاید امکانات دیگری هم ، سوای آنچه مورد توجه ماست و بر شمردیم ، وجود داشته باشد. نمیتوان تصور کرد که سقوط مذهب رسومی آتن ، پایان جنبش یکتا پرستی در مصر باشد. مكتب کاهنان شهر آن ، که یکتا پرستی از آن برخاست ، پس از فاجعه نیز باقی ماند و بی شک میباشد که از اینها نیز به تبلیغ خود و تعلیم نسله‌ای بعدی ادامه داده باشد . حتی اگر موسی ، معاصر اینختاون هم نبوده ، یا تحت تأثیر شخصی او قرار نکرفته باشد ، مانند ندارد که فکر کنیم اویکی از پیروان یا اعضای مكتب اتن بوده باشد ، این فرضیه منحر میشود باینکه تاریخ خروج را در قرن ۱۳ قبل از میلاد قرار دهیم : یعنی تاریخی که همه قبول دارند؛ ولی هیچ مطلبی آنرا تأیید نمیکند . ولی در اینصورت باید محض کهای را که راهنمای موسی بوده‌اند توضیح دهیم : چه اگر خروج ، با یک دوره آشفتگی در مصر مقابله نمیشد ، با این راحتی صورت پذیر نبود . فرمایان را این سلسله نوزدهم ، یعنی اخلاق اینختاون ، با قدرت بر مملکت حکومت کردن . همه شرایط خارجی و داخلی مناسب برای خروج ، تنها پس از مرک پادشاه مرتد جمع بوده است . یهودیان غیر از تورات ، ادبیاتی غنی دارند که در آنها افسانه‌ها و داستانهای در اطراف سیماهی رهبر و بنیانگذار مذهب ، در طی قرون گرد آمده و آنرا در گون ساخته است. درین هم‌اینها ، اقطاعی از روایات صحیح ، که در اسفار پنجمگانه نیست ، بصورت پراکنده‌ای درآمده‌اند. یکی

میان خدا و خلق در بد و پیدائی مذهب جدید ، موسی نامیده شده . وی داماد یک روحانی مدین بنام یترو (Jethro) بوده ؛ که بشبانی مپرداخته؛ تا آنکه خدا اورا برگزیده است . یقرو بقصد تعلم ، بدیدن او بقادش رفته است . مایر خاطر نشان میسازد که در نادرست بودن تاریخ اقامت در مصر ، و فاجههای که برای ملت مصلدخ داده ، شک ندارد؛ ولی مسلمان نمیداند این وقایع کجا در کجا قرار دهد و چکونه بکار ببرد ؟ وی تنها رسم ختنه را از منشاء مصری میشناسد . اوبا دوخبر مهم ، استدلال قبلی مارا غنا میبخشد ؛ یکی اینکه « یوش از خلق خواست که ختنه را معمول دارند تا استهزا و ریشخند مصریان ختنی شود »؛ و دیگر آنکه هر دوت نقل میکنند که فنیقه‌ها ، (بی شک مظلوم یهودیانست)، دسودیها ، خودشان هم قبول دارند که ختنه را از مصریان آموخته‌اند ؛ ولی تصور یک موسایی مصری ، خوشابند او نیست و میگوید : « موسائی که مامیشنا سیم نیای روحانیان قادر ، یعنی چهره‌ای باشجره افسانه‌ایست که بمذهب من بوط است و یک شخصیت تاریخی نیست . و انکه باستثنای کسانی که در بست به روایتی یک ارش تاریخی میدهند ، هیچیک از آنان که موسی را شخصیت تاریخی میدانند ، توفیق نیافرده است که قالب تهی را از یک محتوی پر کند؛ و نهم تو استهدا آن شخصیتی معین بسازد و درباره آنچه وی ایجاد کرده و درباره اثر تاریخی او چیزی بفهماند ». بر عکس مایر در استنتاج از روابط موسی با قادش و مدین خسته نمیشود : « چهره موسی پامدین و معا بد مقدس صحر اچنان پیوند ناگستنی دارد که ... »؛ داین چهره جدائی ناپذیر از قادش (مش و مریه) ، بوسیله ازدواج با دختر یک روحانی مدین ، این روابط را مستحکمر ساخته است . بر عکس روابط اوبا خروج و تاریخ کوکیش امری تا نویست ؛ که ازلروم پیوند دادن وی یک تاریخ یکدست و بهم پیوسته ناشی میشود سپس تذکر میدهد که همه مطالب مهمی که در تاریخ موسی روایت شده ، بعدها از قلم افتاده است : « موسی در مدین ، دیگر یک مصری یا داماد فرعون نیست ؛ بلکه شبانیست که یهوه بر او تجلی میکند ». در حکایات بلازای دهگانه ، از روابط گذشته اش و تأثیراتی که میتوانست داشته باشد ذکری بهیان نیامده و ظاهراً فرمان کشتن نوزادان اسرائیلی بکلی فراموش شده است . دیگر موسی در مورد خروج و نابودی مصریان نقشی

است . ظاهر اماییک نتیجه گیری دست کم موقتی نایل آمده‌ایم . فرضیه ملیت مصری موسی ، غلط یاد رست ، ظاهر آنست که مانمیتوانیم از آن نتیجه دیگری بگیریم . هر مورخی ، حکایت تورات را درباره ذننگی موسی و خروج ، افسانه‌ای مذهبی بنظر می‌آورد که در آن روایتی کهنه ، بنحوی غرض آسود ، دستکاری شده است . ما از اصل این روایت اطلاقی نداریم . میخواستیم تمایلات تحریف کننده را بفراست دریا بیم ولی بیخبری از وقایع تاریخی ما را در ابهام نگه میدارد .

اگر در بررسی خود برای بعض وقایع هیجان انگیز تورات ، از قبل بالهای دهگانه ، عبور از دریای سرخ و اعطای الواح بر روی کوه طور ، محلی قائل نشده‌ایم ، جای نگرانی نیست . با اینهمه اگر ما را در درجهت مخالف تحقیقات تاریخی عینی معاصر قلمداد کنند تفاوت نخواهیم بود این مورخین امروزی که در رأس آنان مایر قرار دارد ؛ دریک موضوع اساسی با تورات موافقند . آنها میدانند که قبایل یهودی که بعداً ملت اسرائیل را تشکیل دادند ، دریک لحظه مین دین تازه‌ای اختیار کردند . ولی این واقعه ، نه در مصر رخ داده‌نه هم در بای کوهی در شبه جزیره سینائی ؛ بلکه در محلی بنام قادرش اتفاق افتاده که واحدهایست در خطه جنوب فلسطین ، واقع درین منتهی الیه شرقی شبه جزیره سینائی و منتهی الیه غربی عربستان ؛ و بواسطه فراوانی چشم سارهایش معروف است . در آنجا یهودیان ، پیش‌شتن خدای یهوه را پذیر فتند که بدون شک آنرا از قبیله عرب مجاور ، یعنی مدینی‌ها گرفتند . محتقول است که بعض از قبایل هم‌جوار دیگر نیز این خدا را پذیر فته باشند . یهوه ، بطورقطع خدای آتشفهانها بوده ؛ و حال آنکه همه میدانند که در مصر آتشفهان نیست و کوههای شبه جزیره سینائی هم هرگز آتشفهانی نبوده‌اند . بر عکس ، در طول سواحل غربی ، آتشفهانها ی و وجود دارد که مدت‌ها افال میدانند . میباشد یکی از آنها سینائی - هر ب باشد ، که آنرا اقامنگاه یهوه بوده‌اند . میباشد یکی از آنها سینائی - هر ب باشد ، که آنرا اقامنگاه یهوه میدانند . با وجود همه تغییرات و اصلاحاتی که عارض متن تورات شده ، مامیتوانیم بر طبق نظر مایر ، سیماه این خدا را که اهل یمنی شوم و خون آشام است و شبها پر سمیزند و از روشانایی روزیم دارد ، اذنو تصویر کنیم . واسطه

بی صحبت و سقم تفسیری که سلین از نوشهای پیغمبران کرده نیستم . ولی اگر اینطلب صحیح باشد ، ما مجاز خواهیم بود خبری راکه او باز شناخته ، بمنزله یک حقیقت تاریخی بررسی کنیم .

در واقع چنین وقایعی اخترا نمیشود و هیچکس محرك محسوسی در اینگونه کارها ندارد . اما باحتی میتوان فهمید که چرا در مواردی که این وقایع اتفاق میفتند ، انسان علاقمند است آنرا فراموش کند .

اجباری نیست که چیزی بتفصیلات خبر بیفرائیم . سلین گمان دارد که مرک موسی ، در ناحیه شیتیم ، در منطقه شرقی اردن اتفاق افتاده است . خواهیم دید که انتخاب این محل بدلایل ماسازگار نیست . ما این فکر را از سلین داریم که پس از قتل موسای مصری بدست یهودیان ، مذهبی را که او آورده بود ترکشده . این فرضیه ، مارا قادر میسازد که تاریخ پود نظریه خود را بیافرمیم؛ بی آنکه درجهت خلاف نتایج قابل اعتمادی که مورخان بدست آورده اند سیر کنیم . معدله میتوانیم ، همه عقاید این مورخین را پیذیریم و راه خود را ادامه دهیم . خروج از مصر مبدأ ماست . عده قابل ملاحظه ای از مردم ، به مراء موسی ، رنج جلای وطن را بر خود هموار میکنند . چه ، جاه طلبی مانند موسی ، که هدف بزرگی داشته ، نباید ذحمت رهبری یک دسته کوچک یهودی را بخود همواره کرده باشد . بی شک ، اقامت مهاجرین در مصر آنقدر ساخته که جمعیت آنان افزایش یابد . معدله ای مامحاطه قبول این نظریه را مانند اغلب مصنفین بر خود هموار نمیکنیم که بگوئیم تنهای باخشی از آنها که میباشد بعداً بملت یهود تبدیل شوند ، اسارت در مصر را تحمل کرده بودند . بیمارت دیکر ، قبیله در مراجعت از مصر ، بقبایل مشابه دیکر که از دیرین باز ، در ناحیه مصر و کنعان مستقر بودند ، ملحوق گشت . این اختلاط که حاصل آن ملت اسرائیل بود ، با قبول مذهب مشترک میان همه قبایل ، یعنی یهوه ، تقطیر کرد . بنظر مایر ، این واقعه در قادش و تحت تأثیر مذهبی ها رخ داد . یعنی وقتیکه موسی ملت خود را بقدر کافی برای تصرف کنعان نیز وند یافت . همه این امور مانع آنست که پیذیریم؛ فاجعه ای که بر موسی و مذهب او وارد شد ، در ناحیه ای در شرق اردن حادث شده : بلکه میباشد پیش از الحاق قبایل و قوع یافته باشد .

ندارد و نامی از او نیست . خصیصه قهرمانی سرگذشت کودکی ، در آنچه که بموسای دوره بعد میتوسط میشود ، معحو میگردد . اوققت آفریده خداست و فاعل معجزاتیست و یهوه باونیروئی فوق طبیعی اعطا کرده است .

بی شک نظر ما اینست که موسای قادشی و مذهبی ، که روایات هم بجنیش در آوردن مار مفرغی را که نشانه خدای معالجه است بدوسخت داده اند ، با مصری بزرگی که مادر نظر داریم ، و بملت خود مذهبی داده که در آن ، جادو و جادوگری بشدت منح شده ، بکلی متفاوت است . شاید موسای مصری ما ، باموسای مذهبی بهمان اندازه اختلاف دارد که خدای جهانی اتن با یهوه ، خدای شریر ساکن کوه مقدس . و اگر ما در مواردی اکتشافات مورخین امروزی را پذیریم ، باید قبول کرد که رشته ای که میباشد ، بر اساس اعتقاد بمصری بودن موسی ، تاریخ پود مارا بهم پیوند دهد ، چنان گسیخته میشود که امیدی در بهم پیوستن آن نیست .

٥٠٠

وسیله پیش بینی نشده ای برای حل مشکل بما عرضه میشود . پس از مایر گرسمن و دیکر محققین نیز میکوشند مقام موسی را از مقام روحانیان قادش بالاتر برده آوازه ای را که اخبار و روایات باو بخشیده اند پا بر جا سازند . در ۱۹۲۲ ، سلین در کتاب هوشع پیغمبر ، (نیمة دوم قرن هشتم) ، آثار قطعی از روایتی بدست آورده که بر طبق آن ، مؤسس مذهب ، در جریان شورش ملت لیخ و متولد خود بقتل رسیده است . مذهبی که او پایه گذاری کرده بود ، در همان وقت ترکشده . این روایت که جز در کتاب هوشع نیست ، بعد هادر نوشه های اغلب پیغمبران آشکار میشود : بنظر سلین امیدهای بعدی پنهان مسیح ، بر همین پایه است . در اواخر دوره تبعید ببابل بود که در یهودیان این امید پیدا شد که پیغمبری را که آنان ، با آن شکل شرم آور کشته بودند ، از میان مردگان برخواهد خاست ! و ملت پشمیان خود ، و شاید دیگر ملل را بس زمین قدس ابدی رهبری خواهد کرد . ما در اینجا در صدد مقایسه این مطلب ، و سر نوشه شبهه باین ، که برای مؤسس مذهب دیگری پیش آمده نیستیم . من در

مصری ، بی بدرقه و ملازم در برای یک قوم خارجی ظاهر شده باشد. قطعاً عده‌ای از قبیل هوداران نزدیک ، منشیان و نوکران ، همراه او بوده‌اند. اینها ، لاویان اولیه بوده‌اند. موضوع ذیل که قبل از نقل شده ، این نظر را تأیید می‌کند. در زمانهای بعدی نیز لاویان نام مصری دارند.^۱ میتوان فرض کرد که تعداد زیادی از این اشخاص توانسته‌اند از فاجعه‌ای که برای موسی و مذهب او پیش آمده ، برگذار بمانند. از خطر جستگان ، با جماعت سرزمینی که در آن زندگی می‌کردند ، اختلاط یافته؛ در نسلهای بعد افزایش پیدا کردند و به پیشوای خود وفادار ماندند و خاطره اوراگرامی داشته ، سنن آئین اورا نگاهداشتند؛ و در دوره اتحاد مجدد با هوداران یهود ، اقلیتی فعال و متمن تر از بقیه جمیعت را تشکیل دادند. حال فرض کنیم که میان پایان کار موسی و استقرار مذهب در قادش دونسل ، و شاید یک قرن گذشته باشد. چطور میتوان تعیین کرد که آیا نومصریان (یهودیانیکه باموسی از مصر آمدند) ، پیش از آنکه مذهب یهود را پذیرفته باشند ، بپارادان تزادی خود بر خوده‌اند با بعد از آن؟ محققان^۲ برخورد قبل از آن بوده؛ ولی نتیجه نهائی یکی شده. آنچه در قادش اتفاق افتاد ، قول وقاری بود که مسلمان‌قبیله (همراه ان) موسی در انعقاد آن شرکت داشته‌اند. اینجا دوباره از درسم ختنه ، که میتوان گفت همچون معیاری در اختیار ماست ، مدد می‌گیریم.

قبول این عادت که در مذهب یهود ، قدرت قانونی پیدا کرده با مصر پیوند ناگستنی دارد ، امتیازیست که به مراهان موسی داده شده است. حداقل لاویان بخطاب ثبت خود ، از آن دست برداد نبوده‌اند و آنرا وسیله حفظ مذهب قدم خود قرار داده بودند. در مقابل ، برای بزرگداشت خدای جدید و اعتقاد با آنچه روحانیان مدین نقل می‌کردند ، آماده شده‌اند شاید اینها امتیازات بیشتری هم گرفته بودند گفته که آداب مذهبی یهود ، قیودی در استعمال نام خداوند مقرر میداشت. میباشد بجهای یهود ، آدونایی گفت.

۱- این عقیده با آنچه که یهودا در باره تأثیر مصر بر نوشه‌های قدیم یهود میتواند موافق است در اینخصوص بكتاب‌وي بنام « زيان اسفار پنج گانه ». و روابط آن با زيان مصري من اجده شود. فرويد

و یقیناً پاره‌ای عوامل مختلف و مقاومت ، بشکل ملت یهود کمک کرده‌اند؛ ولی اختلاف بزرگ میان قبایل ، قطعاً از اینجا ناشی شده که پاره‌ای از آنها مقیم مصر بوده‌اند؛ و وقایی راک در آنجا پذیده بود تحمل کرده بودند؛ در حالیکه پاره‌ای دیگر ، در سرزمین و خانه خود بودند. میتوان گفت ملتی که تشکیل شد ، زائیده اتحاد و عنصر بوده و پس از یک دوره کوتاه وحدت سیاسی ، جدائی بدو قسم قلمرو اسرائیل و قلمرو یهودیه ، از آن ناشی شده است. تاریخ ، این نوع جمع و نفری را که در آن اختلاطهای طولانی ، از میان میروند و جدائیهای قبلی ظاهر نمی‌شود ، دوست دارد. رفرم نیز نمونه بر جسته این نوع است که پس از یک فاصله هزار ساله ، وقتیکه دوباره بوقوع پیوست ، یک خط فاصل میان ژرمی که درمی شده بود و ژرمی که بحال خود باقیمانده بود ، دوباره ظاهر شد. در مرور قوم یهود ، این یکنواختی و وفاداری بوضع قدیمی ، امر و نه دیده نمی‌شود. شناخت ما از این دوره چنان قطیع نیست تا بتوانیم ثابت کنیم که در شمال کشور ، آنها بودند که از پیش مقیم بودند؛ و در جنوب آنها بودند که از مص بآذشته بودند. معدلك در اینجا هم تجزیه بعدی ، با اتحادی که در گذشته حاصل شده بود ، بی ارتباط نیست. مصریان قدیم که بی شک تمدداشان کم بوده میباشد از لحاظ مذهب پیشرفت تر باشند. آنها در تحول بعدی ملت ، اثر بزرگی داشتند؛ چه ، آنان حامل سنتی بودند که دیگران فاقد آن بودند. شاید چیز دیگری مؤثر تر از سنت‌هم داشتند. مسئله منشاء لاویان یکی از رازهای بزرگ قبل از تاریخ یهود را تشکیل میدهد. آنها داما اولادیکی از اسپاط دوازده‌گانه ، یعنی قبیله لاوی ، دانسته‌اند. ولی کسی جرأت آنرا نداشته که حدس بزند این قبیله از کجا آمده؛ یا اینکه کدام ایک از نواحی فتح شده کنعان با آنان واگذار شده بود. آنان در مقامات روحانی مقام‌های بسیار مهمی داشتند و خود را روحانی مشخص می‌شمردند. یک لاوی الزاماً روحانی نیست لاوی نام یک کاست هم نیست. ناچاریم برای فرضیه خودمان در باره موسی توضیحی بجوئیم . ممکن نیست شخصیتی مانند موسی

۱- کاست طبقه اجتماعی موروثی است که اعضای آن ، از یک فرزاد ، یک نوع هردم و یک حرفة یا یک مذنب می‌باشند.

یعنی محل سکونت روحانی مدین ، منتقل کردند . بعدها خواهیم دید که چگوئه این راه حل ، اراضی تمایلات تن و تخفیف ناپذیری را ممکن ساخت . نوعی قول و قرار گذاشته شده بود که بر طبق آن ، یهوه ساکن کوهستان مدین ، مجاز بود قدرت خود را تامیر بسط دهد . در حالیکه موسی و فعالیت او ، بقادش و ناحیه شرق اردن برده شد . بدینگونه موسی ، باکسیکه بعدها مذهبی تأثیس کرد و داماد مردی مدینی بودونام موسی را برخود گذارده بود مشتبه گشت . معاذلک ها از آن موسی چیزی نمیدانیم ؛ چه بکلی تحت الشاعر موسای دیگر ،

یعنی موسای مصری ، قرار گرفته و ماتتها تصویر پرازتناقضی را می بینیم که متون مقدس از اخلاق موسی پدست میدهند ؛ و اغلب بصورت موجودی خود سر و حتی خشن نشان داده شده ؛ و همچنین میگویند که هر بانترین و بربارترین مردم بوده . روشن است که صفات اخیر ، برای موسای مصری که دست بکار اجرای طرحهای وسیع و دشواری برای ملت خود بوده مناسب نیست . بی شک بیشتر این صفات ، سهم موسای مدینی است . فکر میکنیم ممکن باشد این دو شخصیت را از هم جدا کنیم . بنظرما نمیباشد موسای مصری بقادش آمده و حتی تلفظ نام یهوه را شنیده باشد . همانطور که موسای مدینی هیچگاه بر خاک مصر قدم نتهاده ؛ و بکلی از آن بیخبر بوده است . برای اینکه اختلاط این دو شخصیت ممکن شود ، لازم بوده تاریخ و افسانه موسای مصری را بمدین منتقل کنند ؛ و دیدیم که این امر با نحوه مختلف توجیه شده است .

یقین داریم بما ایراد میگیرند که در تجدید بنای تاریخ گذشته ملت اسرائیل ، سخت ببرو بوده ، اطمینان ناموجهی نشان میدهیم . این اتفاقات شدیدی نیست ؛ چه ؟ انگلکسی در قضاوت من دارد . من خوب میدانم که ارتقاد بنای ما مقتضن نقاط ضعی است ؛ ولی جنبه‌ای استوار و محکم نیز دارد . اینها باعتباری دلایلی است بنفع تداوم بر دیهای ما ؛ و در همان جهاتیکه ترجیح بیشتری دارند . متن توراتیکه در اختیار ماست ، حاوی اطلاعات تاریخی مفید و حتی فوق العاده پر ارزشی است . ولی این اطلاعات تاریخی ، درنتیجه تأثیرات غرض آسود ، تحریف شده ؛ یا بصورتی شاعرانه آراسته شده‌اند . تحقیقات کنوی ما ، درک ماهیت یکی از این تمایلات تحریف کننده

ما از این قید ، برای تأیید استدلال خود استفاده میکنیم . ولی موضوع آن فرضیه‌ایست که اساس استواری ندارد . همانطور که میدانیم ، منع تلفظ نام خدا ، یک تابوی قدیمی است ؛ ولی کسی نمیداند که این تابو ، بهجه دلیل در قوانین مذهبی بهود پیداشده است . شاید تحت تأثیر عوامل حديثی بوده . دلیلی هم در دست نیست که فکر کنیم این منع کاملا رعایت شده باشد . وارد کردن نام یهوه در اسمهای خاصی که بک جزء آن نام خداست ؛ یعنی در نامهای مرکبی از قبیل : یوحنا ، یا هو و یوشیع ، یحیا بوده ولی این نامها خصوصیت‌هایی داشته‌اند میدانیم که تفسیر کتاب مقدس برای اسفرار پنجه‌گاهه و صحنه‌یوشع ، دو منبع قائل است که آنها ^{لایا} دو حرف [] ، [] . که حروف اول ذنام مقدس یهوه و الوهیم باشد ، مشخص می‌سازند . الوهیم درست است نه ادونائی و در اینجا نظر یکی از مؤلفین راییاد می‌آوریم که میگویید : « نامهای مختلف ، دقیقاً نشان میدهند که بحث آنان از خدایان مختلف است ». بعیده‌ما ، حفظ رسم ختنه مؤید آنست که توافقی از زمان تاسیس مذهب درقادش برقرار شده است . [] و [] بما می‌فهماند که موضوع آن چیست . از آنجا که دروروایت باهم مطابقت دارند ، بایستی از یک منبع مشترک (نوشته‌ها یا اخبار شفاهی) ، ناشی شده باشند . فکر اصلی ، نشان دادن عظمت و اقتدار خدای جدید ، یهوه ، بوده است . بنابراین چون همان موسی اهمیت‌زیادی برای خروج خود از مصر قائل بودند ، مناسبت داشته که آزادی خود را بیهوده نسبت دهند . لذا بمنظور نمایش قدرت و حشمت خدای آتششانها ، واقعه بهر زیوری آرامشید : مثلاً ستون دود ، در طول شب ، بستون آتش تبدیل شد . طوفان بطوری آبهارا از هم جدا کرد ، که تعقیب کنندگان در باز گشت امواج غرق شدند . در همین حال ، هجرت و استقرار مذهب تازه ، در طی زمان بهم تزدیک شدند ؛ و فاصله‌ای که دعواقه را از هم جدا میکرد ، فراموش شد . همچنین تأیید شد که فرمانها ، در پای کوه مقدس ، بملامت بروز و فوران آتش داده شده‌اند نه درقادش . معاذلک این توصیف برای خاطره موسی ذیان شدیدی بار آورد؛ چه ، او بود که قوم را از مصر بیرون کشیده بود ؛ نه خدای آتششانها . لازم بود که این حسران جبران شود ؛ و بدین‌طور بوداوار بقادش ، یا روز کوه سیناگی-هرب

از معاصرینش باشد؛ چه، گزارشی واقعی هربوط پیان‌صدسال پیش از هر دوست، پدر تاریخ است. اگر ازمن پیذیرند که نفوذ مصر در آن بکار رفته، یعنی این اثر نزدیک خواهیم شد. همچنین این مطلب را متفکر ند که قدیمیترین اسرائیلیان، منشیان موسی، با ختراع الفبای اولیه کمک کرده‌اند^۱. مانند آنیم که تاچه اندازه خبرهای ازمنه قدمی، بر نوشته‌ها یا اخبار شفاهی مبتنی بوده‌اند. و کدام فامیله زمانی هر واقعه را از نوشتة مر بوط بدان جدا کرده است. مغذک خود متن، آنطور که بیما رسیده تغییر شکلهای را که پیدا کرده بازگوییکند. در آن، آثار دو طرز عمل کاملاً مخالف بچشم می‌خورد. از یکطرف، دستکاری کنندگان، متن را بر حسب اغراف پنهانی خود، تحریف و مثله کرده و شرح و بسط داده و در جهت عکس آن منحرف ساخته اند؛ و از طرف دیگر، عده‌ای پارسای پرهیز کار آنرا حفظ کرده‌اند؛ و کوشیده‌اند تا آنرا بهمان صورت که هست نگهداشند؛ خواه جزئیات آن باهم بخواهند یا نقیض هم باشند. از این روست که همه‌جا، محدودفات مسلم، تکرارهای مخل، تضادهای واضح و آثار اموری که امیدی بکشفشان نیست، یافت می‌شود. تحریف یک‌متن از بعض جهات بیک قتل شبهه است. اشکال کاردار ارتکاب جنایت نیست؛ بلکه، در پنهان کردن آثار آنست. می‌خواهیم بكلمة تحریف (*Entstellung*)^۲، معنی متعاف گذشته آنرا بدهیم. در واقع نمی‌بایست این کلمه را به معنی ساده تغییر شکل منظره چیزی در تظر گرفت؛ بلکه باید به معنی فرادادن چیزی بجای چیز دیگر هم دانست. باینجهت ما یقین داریم که در غالب تحریفات متون بتوانیم چیزهای را که حذف و قرآن شده، یا تغییر وضع داده، پیدا کنیم. اشکال کار در باز شناختن آنست. تمایلات تحریف کننده‌ای را که می‌خواهیم کشف کنیم، آنها بایست که قاعدتاً بایستی پیش از تدوین اخبار، بر آنها اثر گذاشته باشند. این مطلب، وسیله کشف یکی از آن تحریفات را که شاید هم از همه قویتر باشد بdest میدهد. وقتی که یهوه، خدای تازه، درقادش مستقر شد، لازم بود برای تقدیس او چیزهایی پیدا

- ۱- هنچ چهره پردازی مستملک متسابقی چهت ترا ک خطهیر و کلیفی و بکار بردن حروف برای زبانی تازه بوده است،
- ۲- کلمه آلمانی *Entstellung* بدود، معنی است: تغییر شکل و جا بجا کردن.

راممکن می‌سازد؛ و راه ادامه کار را بما نشان میدهد؛ و در تحقیق سایر تأثیرات تحریف کننده مشابه، بمقدمه میرساند. اگر وسیله شناخت تحریف‌های را که انجام شده پیدا کنیم، بروشن کردن سایر عناصر حقیقت نیز نایل خواهیم شد. نخست آنچه را که از بررسی اتفاقاتی تورات، آنطور که در اسفار ششگانه آمده (پنج سفر موسی و صحیفه یوشع مورد نظر ماست)، درک می‌کنیم، در تظر می‌گیریم لح حرف اول کلمه یهوه از قدیمیترین منابع بشمار میرود؛ و پاره‌ای از محققین امروز، اخیراً از آن نام «ابجاتار» روحانی معاصر داود را استنباط کرده‌اند. کمی بعد، در تاریخی که تعیین آن ممکن نیست؛ بخشی از کتاب مقدس فرامیرسد که در آن کلمه الوهیم^۳ بجای کلمه یهوه بکار رفته است؛ و شمال مملکت تعلق دارد. پس از ویرانی مملکت، دد ۷۲۲ قبل از میلاد، یک روحانی یهودی بخشهای لورا را یکجا گرد آورده و چیره‌ای بدان افزود. این تألف است که با حروف لـ نشان داده می‌شود. در قرن هفتم قبل از میلاد دعوترون^۴ یعنی کتاب پنجم بر آن افزوده گشت؛ که می‌گویند مجموع آنها در آن زمان، در معبد یهود، موجود بوده است. نسخه تازه را مر بوط بزمان پس از ویرانی معبد (۵۸۶ ق.م) یعنی هنگام تبعید، و بنام (مجموعه قوانین روحانیان) می‌شناستند.

در قرن پنجم، کتاب شکل قطعی بخود می‌گیرد و از آن پس تغییر قابل ذکری نمی‌باشد^۵. متحمل است که تاریخ داود پادشاه و عصر وی، کار یکی

Elohim-۲ Ebjatar-۱

Deuteronomie-۳

۴- از لحاظ تاریخ، تأیید شده که نمونه یهودی، پس از فرم عزرا و نعیم (Ezra, Nehimie)، در قرن پنجم قبل از میلاد، پس از تبعید، بطور قطع ثبت شده؛ بنا بر این، این نتیجه، پس از تبعید و در دوره تسلط خوارهان نهایاً پان حاصل شده است. بنتظر ما آنوقت، در حدود ۹۰۰ سال از ظهور موسی گذشته بود. دستورهایی که هدف آنها حفظ مجموع ملت بود، در این اصلاح موردنظر قرار گرفت؛ و منع ازدواج با محارم وجودی از ملل دیگر را تأمین کرد. اسفار پیغمگانه، کتاب حقیقی شرع، شکل قطعی بخود گرفت و اصلاحاتی که مجموع شرایع روحانیان بdest میداد، پایان یافت. مغذک همچوی می‌رسد که فرم، هیچ تمايل چدیدی همان‌انداشت و بنقش و تحکیم اطلاعات بdest آمده است که اینها کرد.

باشد . در عبارتی که مایر از صفحه یوشع نقل میکند ، این مطلب مورد قبول است : ولی لازم بوده بهر قیمتی که شده ، آنرا انکار کنند . ما از افسانه‌ها و اساطیر مذهبی انتظار نداریم که با دقت و اختیاط کامل اطباق و ارتباط منطقی را در تقارن بکیرند ؛ که مبادا بدون آن ، احساسات عمومی ، حقیقتاً از رفتار خدای جریحه دار شود که تأثیر نهای پس از امضا قرارداد اتحاد با آبای بنی اسرائیل ، ازیاد آوری آن بشرکای خود دست میکشد ؟ تاناگهان ، دو باره ، بفرزندان آنان ابراز دارد . شگفت آورتر آنکه بینم ، این خدا ناگهان ملتی را برای خود انتخاب میکند و اعلام میدارد که خدای آنهاست . این امر ، مورد منحصر بفرد در تاریخ مذاهب بشر است . جاهای دیگر خدا و خلق ناگستینی هستند و جاودانه واحدی را تشکیل میدهند . اغلب همانطور که میدانیم ، مواقیع فرامیرسد که قومی ، خدای تازه انتخاب میکند ؛ ولی هیچگاه خداوند قویی تازه بر نمیگزیند شاید با اطلاعه روایتموسی باقوم یهود ، بهم بخراین موردن حصر بفرد نایل شویم . موسی شایستگی پرداختن بیهودیان را داشت و از آنان ، ملتی خاص خود ، «ملت بر گزیده»^۱ درست کرد . موضوع نسبت دادن مذهب تازه یهود با آبای بنی اسرائیل ، هدف دیگری هم داشت . آنها در کنعان

۱- بیشک ، یهود خدای آتشفانها بود . دلیلی نبود که سکنه مصر اورا پیشستند . البته من شخصیتین کسی نیستم که از تشا بهی که میان نام یهود و ریشه نام رب النوع دیگر یعنی زوپیتر یا یوپیس وجود دارد متوجه شده باشد . نام وحنا ، که از عبری به و متشق میشود ، تقریباً به معنی (لطفل الله) است و معادل کلتازی آن هانی بال ، باشکال یوهان ، جان ، زان در آمده یکی از اسمهای متداول مسیحیان اروپاست . و قیکه ایتالیائیها از آن جیوارانی رامیسازند ، و یک روزه فته را «جیودی» مینامند ، یک تشابه کوچک و شایدهم بسیار مهم را روشن میسازند . بدینترت تیپ ، چشم اندازهای وسیع ولی غیر قطعی در بر این مقاره میگیرد . بنظر میاید که در طی این قرون تازیک ، که بسختی در دسترس مطالعات تاریخی است ، کشورهای حوزه شرقی مدیترانه صحته دگر گوژیهای فراوان و شدید داشت که بر سکنه این نواحی اثر شدیدی بجامیگذارد . ایونس قبول دارد که ویرانی قطعی کاخ مینوس در نوسوس Cnossos تیجه زمین لرزه ←

شود . یا بهتر اینست که بگوئیم لازم بود جایی برای او پیدا کرده مستقرش سازند و آثار و علایم مذهب قدیم را از میان بینند . در آنچه مریوط بمذهب قبایلی است که در آنجا مستقر بودند ، همه چیز گواه بر توفیق کامل در ایشکار است ؛ چه دیگر آذآن چیزی نشنیده ایم . ولی اوضاع بر وفق مراد اسرائیلیهای بازگشته نبود . عزم راسخ آنها براین بود که از خروج از مصر و از شخصیت موسی و رسم ختنه جدا نشوند . البته آنها در مصر مقیم بوده اند و میباشند از آن بعد ، همه آثار نفوذ مصر فراموش شود . لذا برای قرار دادن موسی در مدنیون و قادر ، و در آمیختن اوبا روحانی بینانگذار مذهب یهود ، دست بکارشند . میباشند که رسم ختنه را که افشاگر و باستگی بمصر بود حفظ کنند ولی عذرغم همه شواهد مسلم کوشیدند تا آنرا از انتساب بمصر جدا سازند . در سفر خروج یک نکته معملاً مانند وجود دارد ؛ که بر طبق آن ، یهود از اینکه دید موسی رسم ختنه را ترک کرده ، خشمگین شد و هسر مدنی او با انجام سریع آن ، جان شوهر خود را نجات داد . مسلمانان روایت بمنظور پوشانیدن یک واقعیت افشاگر است . جمل دیگری هم که بزودی خواهیم دید بمنظور خدشدار کردن یک شهادت مزاجم صورت گرفته است . تمایل دیگری هم هست که بگمان من ، نمیتوان نوبید داشت ؛ چه ، از قدیم وجود داشته ؟ و هدف آن انکار اینست که یهود برای یهود خدای تازه و بیگانه بوده ؟ تلاش افسانه آبای بنی اسرائیل - ابراهیم ، اسحق ، ویعقوب - برای همین است . یهود تأیید میکنند که خدای این آباء بوده ؛ هر چند که خود بر آنست که بدان دیگری پرستش میشده؛ ولی نمیگوید که این نام چه بوده . در اینجا فرصت خوب است که حمله قطعی بر ضد دلیل مصر بودن ختنه صورت گیرد . یهود از ابراهیم ختنه را خواسته بود تا بنشانه اتحادش با اولاد و احفاد آباء ، برقرار شود . این جملی ناشیانه بود . وقتیکه میخواهند بکسی تشخیص بدهند و امتناعی برایش ایجاد کنند ، یکم موضوع شخصی را که میلیونها مردم دیگر فاقد آنند انتخاب میکنند . وقتیکه یک اسرائیلی در مصر بود میباشند همه مصریان بچشم برادرانی بینند که با عالمتی همانند او با یهود متحدند . ختنه کردن مصریان نمیتوانست از نظر اسرائیلیانی که متن تورات راساخته و پرداخته اند پنهان

که برای تشکیل یک ملت هم درهم می آمیزند، دو قلمروی که از تجزیه این ملت ناشی می شود، یک خدائی کدرمنابع تورات دونام دارد، دو ثنویت دیگر هم میافرائیم از اینقرار، تأسیس دو مذهب بدیع، کاولی بوسیله دومی واپس زده شد و پس از مدت کمی دوباره پیر و نمندانه سر بلند کرد؛ و دو مؤسس مذهب که هر دو موسی نامیده می شدند؛ ولی ماباید شخصیت آنها را از هم جدا کنیم. ولی همه این دو گانگیها، الزاماً از دو گانگی نحستین ناشی می شود. در واقع بخشی از ملت اثر زخمی برداشت، که بخش دیگر از آن بر کنار بود؛ ولی هنوز هم مواردی برای بحث و تفسیر و اثبات وجود دارد؛ و این برای بعد از وقایی است که مطالعه تاریخی صرفما، نتیجه موجه نشان دهد. مطالعه این امر که یک سنت اساساً از چه ساخته شده؛ و نیروی خاص آن مبتنی بر چیست؛ و اثبات تأثیر مسلم چند مرد در تاریخ عمومی نسبت به مردم خاص تاریخ یهود، حقیقتاً دل انگیز است.

این مطالعه نشان میدهد که اگر تنها محركهای مادی محض را در نظر بگیریم، بتنوع عظیم زندگی آدمی خدش وارد می شود. با توجه به جهات مختلف میتوان کشف کرد که افکار، وبخصوص افکار مذهبی، نیروی تسلط بر افراد و ملتها را از چه منبعی بدست می آورند. چنین تکمله ای، دنباله تحقیقاتیست که قریب بر بیان قرن پیش در باره «توتم و تابو» منتشر گردید، ولی فکر میکنم که حالا توانایی اقدام بچنین کاری را ندارم.

هو سی، قوم او، و یگنا پرسنی



پیش گفتار

۱۹۳۸ مارس ۱۹ دروین نوشته شده.

در اینجا میخواهیم با شهامت کسی که چیزی ندارد که از دست بدهد، پتosome موجه خود بازگردم؛ و از دروس اله خود درباره موسی تیجه‌ای بگیرم که آنوقت نوشته نشده بود. در پایان آخرین رساله خود گفتم که بی‌شک آن نیرو را ندارم که امکان چنین تیجه‌گیری را بدهد.^۱ طبیعاً اشاره من، بزوال استعداد خلاقه درسین پیری بود؛ ولی بموانع دیگری هم توجه داشتم. ما در عصر عجیبی زندگی میکنیم و باید باشگفتی تصدق کوکه پیشرفت و حشیگری همداستان شده‌اند. در روسیه شوروی، برای تأمین شرایط زندگی بهتر، برای یک ملت صد میلیونی که تحت فشار قرار دارد، دست بکار شده‌اند، حکومت، برای بازداشت آنان از محدود مذهب، جسارت کافی بخراج داده؛ و بدادن آزادی جنسی بمیزان منطقی، فرزانگی نشان داده است. معدله در همین حال، بالاجباری و حشیانه، ملت را آزادی تفکر محروم ساخته است. با خشونتی از همین گونه، مژه نظم و احسان تکلیف را بایقابیاً ایها چشانیده‌اند. ولی اگر در نظر آوریم که در مردم ملت آلمان، حرکت قهرائی

۱- من با معاصر خود بر تاریخ اسلام عقیده نیستم که میگوید، انسانها هر گز تووانای انجام دادن کاری را نخواهند داشت مگر آنکه سیصد سال زندگی کنند؛ چه اگر شرایط زندگی دگرگون نشود، طول عمر بکاری نمی‌آید. فروید

بسی و حشیگری ماقبل تاریخی، با هیچ‌گونه ترقیخواهی همراه نیست، باز خود را شبکه‌دار حس میکنیم. بهر حال، امر و زمان لاحظه میکنیم که دموکراسی‌های محافظه‌کار، بنگاه‌های نان پیشرفت مدنیت تبدیل شده‌اند و عجیب‌اینست که، کلیسا‌ای کاتولیک، که ناکنون دشمن بی‌گذشت آزادی فکر و پیشرفت فرهنگ بوده، در برابر خطر مقاومت نشان میدهد. ما اینجا، دریک‌کشور کاتولیک و در حمایت کلیسا‌ای آن بسر میبریم؛ و یقین نیست که این حمایت، در آینده نیز برای ما تأمین شود. معدله‌که تا زمانیکه کلیسا‌ای کاتولیک وجود دارد، ماطبعاً از انجام دادن کاری که خشم ویرا برانگیزد اجتناب میکنیم. این ترس نیست بلکه احتیاط است. دشمن جدید (منظور ناسیونال سوسیالیسم آلمان است.) که‌ما از خدمت باوتون میز نیم، خطرناکتر از دشمن قدیمی است که مداراً زندگی صلح‌آمیز با او را آموخته‌ایم.

کاتولیکها هر نوع تحقیق روانکاوی را با بدگمانی تلقی کرده‌اند و ما نمیگوئیم که این بدگمانی خطاست. وقتیکه بر دسیه‌های را باین نتیجه میرساند که مذهب اختلال روانی بشریت است و نشان میدهد که قدرت موحس آن، همانند عارضه اختلال روانی بیماران است، یقین داریم کشیده‌ترین کینه مراجع قدرت این کشور را متوجه خود ساخته‌ایم. باید گفت که‌ما بر آنچه یک دریع قرن پیش گذته‌ایم ولی فراموش شده، چیزی نمی‌افزاییم. ولی یاد آوری و روشن کردن آن بکمک هثار نمونه‌ای از تجووه تأسیس مذهب، بیفایده نیست. معدله‌که شاید در آن نصورت از بررسی روانکاوی منع شویم. کلیسا با روشهای خشن فشار بیگانه نیست؛ و این بررسی رایش از روشهایی که خودبکار می‌برای امتیازات خویش زیان بخش می‌باید. هرچه بساشد، روانکاوی که من در حیات طولانی خود شاهد توسعه آن در همه کشورها بوده‌ام، «وطنی» گرامی‌تر از شهری که‌من در آن زاده و بزرگ شده‌ام ندارد. من مطمئن و میدانم که خطر خارجی از انتشار آخرین قسمت کارمن درباره موسی، ممانت خواهد کرد. کوشیده‌ام که مشکلات را تاچیز بشمارم؛ و بخود بقولانم که نگرانی‌های من بیشتر از آن ناشی می‌شود که اهمیت و اعتبار خود را زیاد ارزیابی کرده‌ام؛ بی شک مرا اکثر قدرت، بنوشه‌های من درباره موسی، و ریشه مذاهب یکتا-

پرست، بی اعتمنا خواهند بود؛ ولی آیا هی توان نسبت باین امر یقین داشت؟ پیشتر چنین بنظر می‌آید که سوئیت و نیاز بکسب ججه در میان توده‌ها، جانشین اندک اعتباری خواهد شد که هم‌عاصران برایهم قائلند. پس ای آنکه بخواهم اینکار را منتشر کنم، مینویسم؛ چنانکه دو سال است یادداشت‌های برداشتم که برای افزوده‌شدن بدومقاله قبلی، تنها باصلاح نیازدارند و از آن پس مطالعات من، در انتظار انتشار خواهد ماند؛ باشد که روزی بکسی که بهمین نتایج رسیده باشد بگویند: « در تاریکترین روزها مردی میزیست که مثل شما فکر میکرد ».

پیش گفتار دوم

ژوئن ۱۹۳۸ — لندن

در موقع تحریر این رساله در باره هوسی، مشکلات بزرگ، و سوابهای روانی، پایپای موافع خارجی — بزروی من‌سنگینی میکرد. بایندلیل سومین و آخرین قسمت کارمن، دو پیش‌گفتار دارد که نقیض‌همند و یکی دیگری را نفی میکند.

در طی زمان کوتاه میان این دو پیش‌گفتار شرایط زندگی مؤلف بكلی عوض شده است.

در زمان پیش‌گفتار نخستین، من در حمایت کالیسامیزیستم و بیم داشتم که با انتشار کتابم، آن حمایت را از دست بدhem و hem میترسیدم باعث منوعیت از کار شوم و این منوعیت همه در میان گران و شاگردان علاقمند بر وانکاواری را شامل گردد. بعد، ناگهان هیجوم آلمان صورت گرفت و کاتولیسیسم نشان داد که بقول انحصار « نی خم شونده » است. از بیم شکنجه و آزاری که نه تنها بخاطر عقاید، بلکه بسبب نژادم، در انتظارم بود، با بسیاری از دوستانم، شهری را که پس از دوران کودکی دل‌انگیز و ۷۸ سال زندگی بمنزله وطنم بود، ترک گفتم. در انگلستان زیبا، آزاد و کریم، از من دوستانه استقبال شد. اکنون در آنجا بسر میبرم و با من همچون همان رفتارمی‌شود. دور از ستم‌گران و فارغ از خواندن و نوشتن و حتی اندیشیدن بچیزی، آنچنانکه خواست و سزاوار

اگر نمیتوانستم بر تفسیرهای تحلیلی اسطوره باب افکنند تکه کنم و دسیدن بنظارات و القایات سلین ، راجع پیایان کارموسی برایم ممکن نبود ، این کتاب را نمینوشتم . در هر حال من در این راه گام نهاده‌ام . مطلب را با تلخیص دومین رساله درباره موسی ، که دارای جنبه تاریخی محض است آغاز میکنم . در اینجا از آن انتقاد نمیکنم ؛چه ، تایبع حاصله عبارت از استنتاجات روانشناسی است که از آن ناشی میشوند و ارتباط مستمری میان آنها برقرار است.

منست بالاخره جرأت آن را دارد که قسمت آخر تحقیقاتم را منتشر کنم . دیگر موافع ، یاحداقل موافع و حشتناک ، در برآبر من نیست . در این چند هفته‌ای که در اینجا اقامت دارم ، نامه‌های بیشماری از دوستانم دریافت کرده‌ام که مبین خشنودی آنان از حضور من در لندن است . مردم ناشناس واشخاصی که بکلی باکارهای من بیگانه‌اند ؛ فقط خواسته‌اند شادمانی خود را از اینکه من در اینجا ام نیت و آزادی خود را باز می‌یابم بیان کنند .

باوفوری که بنظریک بیگانه عجیب مینماید ، نامه‌هایی از نوع دیگر هم دریافت داشته‌ام . نامه‌هایی که نشان میداد که برای نجات روح من نگرانند و در آنها ، راه‌خدا را بمن مینمودند و سعی داشتند مردار برآرده آینده اسرائیل روش کنند . اشخاص شجاعی که این نامه‌هارا برایم نوشته‌اند چیز زیادی درباره من نمیدانند . ممذکو انتقال دارم روزی که ترجمة این اثر درباره موسی ، بدست همشریان تازه‌من بر سد . علاوه قلبی عده زیادی از این نامه‌نگاران و همچنین بعض اشخاص دیگر را ازدست بدهم . در آنچه من بوط مشکلات درونی منست ، نه تبدلات سیاسی ، نه تغییر اقامتگاه ، نتوانست در آن تغییری ایجاد کند . اکنون مانند آنوقت درباره کار خردمنشک دارم و اتفاق نظر کاملی با آن حس نمیکنم ؛ آنطور که هر مؤلف باید باشد . این احساس بسب آن نیست که من پس ازربع قرن ، از صحت استنتاجات خود مطمئن نیستم . من پس از «توق و تابو» (۱۹۱۲) تغییر عقیده نداده‌ام . بر عکس یقین راستختر شده است . یقین دارم که پدیده‌های مذهبی ، با عالیم اختلالات روانی فردی قابل مقایسه است ؛ یعنی عالیمی که برای مابمنزله تکرار و باز نمود و قایع مهمی است که پس از فراموشی طولانی ، در جریان تاریخ خانواده پسری رخ داده است . پدیده‌ها خصلت آزار دهنده خود را از این منشاء بدست می‌آورند و این جنبه است که برآدمی اثر میگذارد ؟ نه حقیقت تاریخی موجود در آنها .

من موضوع یکتاپرستی یهود را فقط بعنوان نمونه انتخاب کرده‌ام ؛ و همیشه با تردید از خود میپرسم که تاچحدد ، در دفاع از نظر خود موفق شده‌ام . بمفهوم انتقادی ، اینکار درباره موسی ، قابل قیاس با رقصهایست که بارقص بر روی انگشتان پا ، احساس خاصی را مجسم میکند .

است.

معرفی عمیقتر ، در باره شرایط تاریخی و روانی تشکیل و ایجاد آن برای ما ارج فراوان دارد . ولی انتظار نمیرفت که بتوانیم اطلاعات کافی در باره مذهب اتن بدست آوریم .

با آغاز پادشاهی اعقاب ضعیف ایختاتون، هرچه او ساخته بود، درهم دیخت . روحانیانی که بر کنارشان ساخته بود، بقصد انتقام بخاطره او حمله برداشتند . مذهب اتن مضمحل شد و اقامتگاه فرعون غارت و با خالک یکسان گردید .

در حدود ۱۳۵۰ قم ، سلسله هجدهم روی زوال گذاشت . پس از یک دوره آشفتگی ، هارمیاد که تا ۱۳۱۵ سلطنت کرد نظام را برقرار ساخت . اصلاحات ایختاتون صورت واقعه بی اهمیتی بخود گرفت که محکوم بفراموشی بود .

اینها وقایع تاریخی بود؛ آنچه پس از این خواهد آمد ، امور فرضی است .

در میان نزدیکان ایختاتون، مردی بود که شاید مانند دیگر هم‌عصر اش، «تمس» نامیده میشد؛ وانگهی نام حقیقی او اهمیت چندانی ندارد؛ ولی قسم آخر آن میباشی «من» باشد. تمس مقام بلندی داشت و خود را طرفدار مؤمن مذهب اتن نشان میداد؛ ولی بر عکس شاه فکور ، جدی و پر جنب وجوش بود . برای اینمرد، مرگ ایختاتون و سقوط مذهب جدید، بمنزله پایان امیدهای بود . از نظر مصریان نیز، مردی مرتد و مطرد بود .

شاید بعنوان حکمران یک ایالت مرزی، فرصتی بدست آورده بود تا با یک قبیله یهودی که از چند نسل پیش در آنجا مستقر بودند تماس برقرار کند تنها وسرخورده باین ییگانگان دوآورد و بر آن شد تا آنچه را ازدست

داده بود ، در میان آنان جبران کند. آنرا ملت خسود شمرد و در پی تحقق آدمان خود بدست آنان برآمد. پس از آنکه با ایشان و به مراره مردانش مصر را ترک گفت، ختنه را با آنان واجب کرد و بر ایشان قوانینی آورد و مذهب اتن را که مصریان ترک گفته بودند، با آنان تعلیم داد. شاید قوانینی که این موسی

بخش اول

۱- فرضیه تاریخی

منظرة دور دست و قایی که برای ماجالب است از اینفرار است: فتوحات سلسله هجدهم، مصر را بصورت یک قدرت جهانی درآورده . امپرالیسم جدید، در تحول ادراکات مذهبی منعکس میشود؛ و اگرنه در ادراکات مذهبی همهٔ خلق، لااقل در قشرهای عالی که از لحاظ فکری فعالند . تحت تأثیر روحانیان خدای خورشید شهر آن (هلیوپولیس)، تأثیری را که شاید هم با القاءات وارد هم از آسیا تحکیم یافته بود بجا میگذارد . تصویر ذهنی خدای اتن که دیگر فقط خدای یک ملت و یک کشور نیست ، سر بر می‌آورد . امن‌هست چهارم، فرعون جوانی که از قفار او بسط مفهوم خدا در درجه اول اهمیت قرار دارد ، بتخت می‌نشیند؛ بمذهب اتن رسیده‌یی بخشش و در پرتو وجود اوهادای جهانی ، خدای منحصر یفرد میشود . آنچه راجع بخدایان دیگر میگویند ، دروغ و فربی است . او بشدت ، باهمه وساوس ساحرانه مخالفت میکند و تصور زندگی پس از مرگ را ، که بخصوص برای مصریان گرامی است ، بدور میندازد . با درکی شگفت و منطبق با نظرات علمی بعدی ، اعلام میکند که اهرمزی خورشید، منبع زندگی بر روی زمین است و باید بنشانه قدرت خداوند پرستش شود .

او از لذت ابداع و زندگی در همت (حقیقت وعدالت) مغروست . این نخستین و بی‌شك خالصترین نمونه مذهب یکتاپرستی در تاریخ بشری

قادش جدا میکنند . ممکنست مدت زمانی که میان قادش و فتح کنعان طی شده، کوتاه بوده باشد . قبل دیدیم که روایت یهود ، نیاز ذیادی بکوتاه کردن فاصله زمانی خروج واستقرار مذهب جدید در قادش داشته است : ولی تمایل مادر جهت عکس آنست . اما همه اینها نکات تاریخی است : و تنها اقدامی است بخاطر پر کردن حفرهای اطلاعات تاریخی؛ و تکرار چیزهاییست که در پخش های قبل بر رسمی کرد یادآور شدیم . کنجکاوی مامعطوف برس نوش موسی و کیش اوست که ظاهرآ عصیان یهود بدان پایان بخشیده است . روایات پخش «یهومای» تورات ، که در حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده ، ولی بی شک بر گزارش های قدیمیتری مبنی است ، بما میفهماند که پس از اتحاد قبایل و بنیانگذاری مذهب در قادش ، موافقی حاصل شده ، که دو طرف آن ، کاملاً از یکدیگر متمایز بوده اند . یکی از طرفین توافقی ، باطنابر آن بوده که ، صفت تازگی و بیگانگی یهود را از او دور کرده ، حقوق رهبری ملت را برای او قائل شود . طرف دیگر مایل پدل کنند از خاطرات گرامی آزادی و فراد از مصر و چهره باعطم موسی نبود ! و توانست نظر خود را ، در طرح جدید ماقبل تاریخ یهود ، بکرسی بنشاند : یالا قبل نشانه خارجی مذهب موسی ، یعنی ختنه را ، حفظ کنند .

شاید حدودیتی راه در استعمال نام خدای جدید تحمیل کرد . گفتم کسانی که از این نظرات دفاع میکردند ، اولاد هو اخواهان موسی ، یعنی لاویان بودند . بین آنان و معاصرین و هموطنان پیغمبر که سنی زنده آن ارا بخاطره وی مر بوط میساخت ، فقط چند نسل فاصله بود . حکایات چنین شعارانه و زیبا که بقسمت یهودی ورقیب بعدی او بخش الوهیمی نسبت داده شده ، از نوع بنایی مقبره ایست که میباشد در زیر آنها ، شرح واقعی امور گذشته مر بوط بهمیت مذهب موسی ، و واقعه ناشی از خشونت مر دیزرک ، از دیدرس نسلهای آینده بدور مانده پنهان ابدی فرورونده . اگر فرمن مادرست باشد ، دیگر اسراری در این تاریخ وجود ندارد ؛ ممکن باشد سرانجام واقعه موسی را در تاریخ

۱- این مطلب ، چهل سال اقامت در بیان را که در تورات آمده ، تأیید میکند .

بیهودیان داد ، ازدواجین رئیس و استادش ایختناون هم سخت تر بود . شاید اثکاء به آن خدای خورشید را هم که ایختناون بزرگ میداشت ، فروگذاشت . حدس ما اینست که خروج ، در دوران فترت سلطنت ، پس از ۱۳۵۰ واقع شده است . ادوار بعدی ، تا استقرار در کنعان بکلی تاریک و مبهم است : ممکن تحقیقات تاریخی اخیر ، دو واقعه را روشن کرده است . هردو واقعه ، از ابهامی که روایات تورات ایجاد کرده بودند بیرون کشیده شده اند . واقعه نخست که بوسیله سلیمان کشف شده ، اینست که بیهودیان ، حتی بگفته تورات ، نسبت بشارع ، متولد ویاغی بودند : و عصیان کردند و اورا کشتد : و مانند کاری که قبایل مصریان کردند ، مذهب اتن را مض محل کردند . واقعه دوم را که مایر کشف کرده اینست که یهودیانی که همراه موسی از مصر آمدند ، بعداً ، باسایر قبایل مجاور ساکن سرزمینهای میان فلسطین و شبه جزیره سینائی و عربستان یکی شدند . در آنجا ، دریک ناحیه حاصلخیز و پر نعمت ، بنام قادش ، تحت تأثیر مذهبی های عرب ، مذهب جدیدی را که عبارت از پرستش یهود خدای آتشفانها بود پذیرفتند : و کمی بعد ، برای تهاجم بسرزمین کنunan آمده شدند .

تبیین زمان این وقایع گوناگون ، نه بوسیله ربط آنها باهم ، نه با فرار پخارج از مصر ممکن نیست . یک اطلاع تاریخی بالوح فرعون من نیپه (که تا ۱۲۱۵ سلطنت کرد) بدست مارسیده است . این لوح ، گزارش جنگی را در سوریه فلسطین داده : میان غلوین ، از اسرائیل نام میبرد .

اگر تاریخ مورد بحث بمزنله تاریخ تقریبی در نظر گرفته شود ، میتوان نتیجه گرفت که همه وقایع ، از هنگام فرار از مصر ، تقریباً در یک قرن ، یعنی پس از ۱۳۵۰ تا حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد صورت گرفته است . ولی ممکن است نام اسرائیل بقبایلی که موضوع بحث ماست ، مر بوط نباشد : و در واقع لازم باشد که مدت زمان بیشتری را در نظر بگیریم . قطعاً استقرار بعدی ملت یهود در کنunan عبارت از یک پیروزی سریع نیست؛ بلکه رخدهای آهست و آرام و توانم پیش رویست . اگر از اطلاعی که لوح مر نیپه بدست میدهد صرف نظر کنیم ، قبول این مطلب آسانتر است که سن موسی ، بمدت زندگی یک انسان (۳۵ سال) بوده؛ و حداقل دو نسل - ولی بی شک بیشتر - اورا از زمان اتحاد

فرمانروایی آن در مصر ، دریک دوره شکوفان که در آن ، وحدت امپراتوری تأمین شده بمنظیر سید ، شروع شد . حتی وقتیکه تجزیه امپراتوری آغاز شد ، پرستندگان آن ، خود را نسبت باین بدختیها بی توجه نشان داده ، بستایش آفرینش‌های خدای خود و پرمندی از آن ادامه دادند . سرنوشت ، برای ملت یهود یا کرشته مصائب دردنگ و طولانی بارگان آورد . خدای آنان بیرحم و سختکر و پرازابهام شد . وی ، خصیصه عمومیت وجهانی بودن خود را با فرمانروایی برهمه ملل و کشورها حفظ کرد . با اینهمه ، اینطلب که پرستش او از مصریان یهودیان رسیده ، بنحو ذیر توجیه می‌شود . یهودیان ، ملت برگزیده می‌شوند که روزی باید تعهدات خاص آنان بنحو خاصی جبران شود . البته برای ملت ، فهم این موضوع دشوار بود که چکونه ممکنست مفهوم برتری ، که خدا بُوی ارزانی داشته ، با پیش‌آمد های شومی که ناشی از سرنوشت تاریخی است ، سازگار افتاد . ولی ملت متزلزل نشد . احساس مجرم بودن ، برای از میان بردن شک نسبت بوجود خداوند رشد می‌بافت . شاید یهودیان آتروژهم ، مانند پاره‌ای از مقدسین امروز آنرا به تقدیر الهی « مر بوط می‌ساختند . هر وقت یهودیان دچار تبعیب می‌شدند از اینکه خداوند همیشه ظهور جباره ستمکار و ستمگر جدیدی از قبیل ، آشوریها ، بابلیها ، پارسها را ممکن می‌سازد »؛ قدرت خداوند باشکست فرجامین و محظوظه و قلمرو این دشمنان بی‌رحم پنهان‌میرسید . سـ انجام ، خدای بعدی یهودیان ، درسه موضوع مهم با خدای قدیمی موسی برآبر شد . درواقع اوحدای واحدی شناخته شد که از اک خدای دیگری درکنار او غیرممکن بود ؛ و این برجسته‌ترین مطلب است . یکتاپرستی ایختاتون از جانب تمامی قوم‌جندی گرفته شد ؛ تا آن‌جا که این فکر اساس ذندگی معنوی آنان گردید ؛ وهمه مصالح آنان را در بر گرفت . ملت و روحانیتی که بر آن مسلط بود ، در اینطلب بتوافق رسیدند ؛ ولی روحانیان با تخصیص و تمکن فعالیت‌ها ، برای استقرار شریفات مذهبی ، دربرابر جریانی قوی قرار گرفتند که خلق را بتجدد حیات دو آئین مذهبی دیگر موسی‌هدایت می‌کرد . پیغمبران لایق قطع اعلام میداشتند که خداوند ، از قریانها وجود و گری بیزار است ؛ و تنها ، خواهان اتفاق‌امذهبی و ذندگی توأم باراستی و عدالت

ملت یهود ، تعیین کنیم . عجیب اینست که جریان حواله بآن روشی نیست . انکاس قوی این وقایع فقط بدها محسوس گشت و کم کم ، در طی قرنها ، بمنصه ظهور رسید . کم احتمال دارد که یهود ، باصفت خود ، از خدایان معبود قبایل و ملل مجاور ، چندان متمایز باشد . یهود ، مانند خود قبایل که بمن خود در جنک بودند ، بایان خدایان در نبرد بود ؛ ولی میتوان فرض کرد که پرستندگان یهود بیش از اندکار وجود خدایان کنعان چون موعاب^۱ و املک^۲ وغیره ، با نکار ملی که بآن خدایان معتقد بودند تمایل داشتند .

فکر یکتاپرستی ایختاتون ، دوباره پر اموش سپرده می‌شد . اکتشافاتیکه در جزیره الفانین^۳ ، نزدیک نخستین آشناز نیل صورت گرفته ، این موضوع عجیب را آشکار کرد که یک کلّی فعال یهود قرنها در آنجا مستقر بوده است . در ممبتدی که در آنجا پر ایوه ، در کنار خدای اصلی یهود^۴ ، رب النوعه‌های مداده‌ای ، که یکی از آنها است^۵ - یهود نامیده می‌شدند . درست است که این یهودیان ازمام میهن بدور افتاده بودند و در جریانات تحولات مذهبی آن بودند ، و امپراتوری ایران (قرن پنجم قم) آنان را با مقررات حدید مذهبی اورشليم آشنا ساخت . بحق باید با توجه باعصار دور پگوئیم ، که بطور قطع ، خدای یهود ، شاهتی با خدای موسی نداشته است . اتن ، قطعاً همچون مظہر ذمینی یا نمونه کامل خود ، فرعون ایختاتون کدست روی دست ، شاهد تجزیه امپراتوری بزرگ ساخته نیاگان خود بود ، خدای مسالمت جو بوده است . البته برای یک ملت آزمند پیروزی ، یهود مناسبتر بود و طبیعاً مبایست همه آنچه که در خدای موسی ، حقیقتاً شایسته تقدیس بود ، از ادراک توده‌های بدوی بدور باشد .

قبلاً گفتم - و عقیده من در این موضوع ، با سایر مؤلفین یکیست - که در تحول مذهبی یهود ، یک مطلب اساسی بچشم می‌خورد و آن اینست که خدای یهود ، در طی قرنها ، خصیصه ویژه خود را با خاطر شاید هر چه بیشتر با خدای قدیمی موسی ، آن ، ازدست داد ؛ و اگرچه با این‌اندک اختلافی نشان میداد ، ولی در ارزیابی این اختلاف که باسانی توضیح داده می‌شود ، نباید شتاب کرد .

1- Moab

2- Amalek

3- Elephantine

4- Jahu

5- Anat-Jahu

روحانیان ، در پی ایجاد پوستگی میان زمان خود و زمان موسی بوده ، میتوانند آنچه را که برایما ، آموزنده ترین موضوع تاریخ مذهب یهود است انکار کنند . باید دانست که میان قوانین موسی و مذهب متعاقب آن ، فاصله ای وجود دارد که نخست با پرستش یهود پرشده بود ؛ و سپس ، اندک اندک با هستگی از میان رفت . طرح روحانیان ، این تناقض و قایع را باری احتجاجات گوناگون رد میکند ؛ هر چند صحت تاریخی آنها تردید ناپذیر باشد؛ و با وجود تغییراتی که در متن تورات داده شده ، اطلاعات متعددی آنرا تایید میکند . اخبار روحانیان هم از آن تمایل تحریف کننده که از خدای جدید ، یهوه ، خدای آبای قوم راساخته بود ، تبعیت میکند . با توجه به جموعه قوانین روحانیان ، عدم اعتقاد باینکه فکر یکتاپرستی را موسی بقوم خود داده باشد ، دشوار است ماهم بطريق اوی مایلیم باور کنیم که میدانیم ایده یکتاپرستی از کجا بموسی رسیده ؛ و این جیز بست که روحانیان یهود ، بکلی ازیاد بردند . ولی ممکنست پرسند ، چه نوعی مفترض است براینکه بدانیم یکتاپرستی یهود ، از یکتاپرستی مصر ناشی شده است ؟ و از طرح سوال باین صورت ، مانقريباً در آنچه من بوط بمنشاء فکر یکتاپرستی است ، فایده ای نمیبریم . پاسخ ما اینست که ، آنچه برایما جالب است ، فایده نیست ! بلکه نفس تحقیق است . شاید بتوانیم بایافتن مسیر امور ، معرفت تازه ای بدست آوریم .

است . وقتیکه پیغمبران ، سادگی و سلامت زندگی صحرا را میستودند ، قطعاً تحت تأثیر آدمانهای موسی بوده اند . ولی آیا لازمست برای توضیح چگونگی ایجاد مفهوم نهائی خدای یهود ، تأثیر موسی توسل جوئیم ؟ آیا کافی نیست قبول کنیم که در جریان یک مذهب چندین قرنی ، تحولی خود بخود بسوی معنویتی عالیتر صورت گرفته است ؟

این توضیح ممکن ، بمعنای مورد بحث ما پایان میدهد ؛ ولی من در باره آن ، دو تفسیر میکنم : نخست میگویم که این توضیح ، هیچ چیز را توضیح نمیدهد . شرایطی متناظر ، ملت یونان را ، با آنمه شایستگی ، بیکتاپرستی رهمنون نشد ؛ بلکه با نظر افسن فکر چند خدائی و آغاز تفکر فلسفی منجر شد . تا آنجا که میتوانیم در رایم ، یکتاپرستی در مصر ، فقط نتیجه فرعی امری بالیسم بود . خدا ، انکاس فرعونی بی هیچ الزام و مسئولیت ، و با قدرتی نامحدود ، دریک امپراتوری بود . از لحاظ یهودیان ، شرایط سیاسی مخالف آن بود که خدای ملی انتشاری ، بخدای جهانی تبدیل شود . ملتی کوچک و بیچاره و ناتوان ، این غرور ابلهانه را از کجا آورد که خود را فرزند عزیز خدای عالم کند ؟ بدینترتیب مسأله اصل یکتاپرستی در میان ملت یهود لایتحل باقی میماند . یا باید طبق هرسوم ، قناعت کنیم باینکه ، مسأله بانبوغ مذهبی خاص این ملت توضیح داده شود ؟ ومیدانیم که نبوغ ، غیرقابل دریک نوع عجیب است ؛ و این لحاظ ، توسل باین توضیح ، تنها در مواد دیست که هر راه حل دیگری غیرممکن بنظر رسد . بعلاوه باید دانست که روایات و تاریخ ، بالادعای اینکه مفهوم خدای واحد دا ، موسی بملت یهود داده است ، خود را بمناشان میدهند ؛ و در این عقیده تناقضی نیست . تنها ایرادی که میتوان گرفت ، اینستکه روحانیان ، با اصلاح متومن توراتیکه در اختیار ماست ، امور بسیاری را بموسی نسبت میدهند . پاره ای از نهادها و مقررات و تشریفات مذهبی ، که بدون شک متأخر تراست ، بمنزله قوانین موسی و آنmod شده و مسلمان مغلوب این بوده که آن مقررات و تشریفات از قدرت بیشتری بر خوددار باشند . این امر برای امام جبی است تابا نهابا تردید بنکریم ؟ بی آنکه آنها را رد کنیم . در واقع دلیل اساسی این اغراق روشن است .

نمیدارد که موضوع بحث چه بوده است . تعجبی نیست که مجموع مسیر تحول، مدت مديدة بطول انجامیده است . بی شک توجه داریم که موضوع مورد بحث پدیده مر بوط بر اشناسی توده هاست . پیدا کردن شbahat کامل بین این پدیده و آنچه در زندگی روانی هر فرد میگذرد چندان دشوار نیست . شخصی بادر نظر بگیریم که مطلب تازه ای برایش کشف شده که واقعیت محقق است؛ ولی با پاره ای از تمایلات مخالف است؛ و بعضاً از گرامیترین معتقداتش «خدش» میزند . این شخص تردید خواهد کرد . بدنبال اسباب شک و تردید خواهد گشت و مدتی با خود در کشمکش خواهد بود؛ تا سرانجام از قبول این حقیقت ناچار شود؛ و بخود بگوید: «با اینکه این همه درست است؛ ولی چه سخت است قبول آن، چه رنجی باید برای پذیرفتن آن متتحمل شوم!»

این مسیر تحول، بماما آموزده که مدتی وقت لازم است تا کار فکری «من» بر ایرادها و اعراض اضافی که بوسیله موجودیهای فکری و عاطفی بر انگیخته شده، پر وزشود . با این همه، میدانیم که تشبیه میان اینها درست، و آنچه در اینجا بررسی میکنیم، چندان زیاد نیست . نمونه ای را که اینکه مورد مطالعه قرار میدهیم، خیلی دور از موضوع بنظر میرسد . گاه اتفاق میفتاد که فردی، ظاهراً از یک حادثه و حشتناک، مثل بر خود قطار، جان سالم بدر میرد . طی هفته های بعد، یک رشته اختلالات شدید روانی و تحریکی نشان میدهد؛ که نمیتوان آنها را پسر به یا تکان روحی یا عملت دیگری که بحداده من بوط باشد استناد داد . اینک او، بیماری چکار باختلال روانی است . موردی که بکلی غیرقابل فهم، یعنی تازه است، مدت فاصل میان حادثه و ظهور نخستین نشانه های بیماریست که به «زمان روی تخم خوابیدن» مصطلح است . اصطلاحی که مضمون اشاره روشی بپرسی بیماریهای غافنی است . با وجود اختلاف عمیق دومورد تبیجه میگیریم که در یک نقطه، میان مسئله اختلال روانی و یکتاپرستی بیهود تطبیقی وجود دارد . این شbahat، در آنچه اختفا مینامند، وجود دارد . درواقع میتوان فکر کرد، که در جریان تاریخ مذهب بیهود، پس از سقوط مذهب موسی، یک فاصله طولانی زمانی جریان داشته؛ که در طی آن، ظاهر فکر یکتاپرستی وی ارزشی هراس و تشریفات و تقویت مبانی اخلاقی قطع شده است . این امر باما مکان میدهد که حل مسئله را دریک وضع روانی خاص جستجو کنیم . نادر موارد متعدد، از آنچه در قادش

مرحله اختفا و روایت

قبول داریم که فکر خدای واحد و طرد مراسم ساحر آن و تقویت و تحکیم خواسته ای اخلاقی بنام این خدا، واقعاً آئین های موسی بود؛ که در آغاز طرفداران کمی داشته؛ بعد از اینک دوران واسط طولانی، پعمول و ممتاز شده اند . این تأخیر چگونه توضیح داده میشود؛ و پدیده های تغیر آنرا، در کدام جای دیگر میتوان یافت؟ مانظایر آنرا در خاطر خود، بصورت زنده داریم؛ و تعداد زیادی از آنها را در زمینه های مختلف می یابیم . آنها ظاهراً با نهاده مختلفی ایجاد میشوند و فهمشان کم و بیش آسانست . بعنوان نمونه، سرنوشت یک تئوری علمی جدید، یعنی تئوری داروین را، درباره تحول، درنظر میگیریم . این تئوری، در آغاز، خصومتهای را بر انگیخت و مطرود شد . طی دهه اسال، در ارزش آن تردید داشتند؛ ولی در حدود یک نسل است که معتقد شده اند که این تئوری گام بزرگی بسوی حقیقت است . خود داروین مفترض است که مقبره ای در «وست مینستر» دارد . تغیر این هورد، تعجبی ندارد . حقیقت تازه، مقاومتهای عاطفی را بر انگیخت؛ که بشكل استدلاتی در آمد که بمدد آنها، شک در دلایل تئوری مورد مخالفت ممکن میگردد . جنگ عقاید، در طی مدتی از زمان، دنبال میشود . طرفداران و مخالفان، صفات آرائی میگنند . تعداد و اهمیت موافقان و طرفداران افزایش می یابد و اینها عقیده را پیروزی میسازند . در طول مدت مخصوصه، هیچکس از نظر دور

کند؛ چه، اغلب، موضوع ثبت قرار گرفته، بصورت نوشته در می‌آید. بعدها بازهم از امکانات دیگری سخن خواهیم گفت.

پدیده اخفارا در تاریخ یهودیگری چکونه باید توضیح داد؟ بنظر ما وقایع و اطلاعات حقیقی، که نوشهای مشهور برسمی علا درپی انکار آنند، درواقع هیچوقت از میان نرفتند. خاطره آنها، در روایاتیکه در میان خلق باقی است، زنده مانده است. سلین اطمینان میدهد که حتی در مورد هرگ موسی، روایتی وجود داشته؛ که بکلی با توضیح رسمی متناقض بوده و بیشتر نزدیک به حقیقت مینموده است. همین امر میباشد در مورد معتقدات دیگری که ظاهراً در همان زمان موسی از میان رفته و نیز در مورد آئینهای مذهب موسی، که از طرف اکثریت معاصران وی ترک شده، پیش آمده باشد.

در اینجا، ما در برابر یک واقعیت مهم قرار داریم، این روایات، نه تنها با گذشت زمان کم اثر نشده؛ بلکه در طی قرنها، بیش از پیش نیز و مند گشته؛ و در دستکاریهای بعدی گزارشهای رسمی، نفوذ یافته؛ و سرانجام برای تأثیر قاطع بر افکار و اعمال خلق، قدرت کافی پیدا کردن. شرایطی که چنین توسعه‌ای را ممکن ساخته‌اند، هنوز هم بر ما مجهول مانده؛ و این امر بحدی عجیب است که شایسته دقت بیشتریست. همه مشکل مادراینست. قوم یهود، با ترک مذهب اتن، که موسی تعلیم داده بود، پرستش خدای دیگری را پذیرفت که به «یعل»، خدای اقوام مجاور نزدیک بود. تمام کوشش‌های که بعدها برای کتمان این موضوع موهن بکار رفت، بی‌نتیجه ماند؛ ولی مذهب موسی هر چند محظوظ شد، آثاری بصورت خاطره از خود بجا گذاشت؛ و بی‌شک، روایتی مبهم و تحریف شده، روایتی از یک گذشته بزرگ، باقیماند؛ که در خفا بکار خود ادامه میداد؛ و کم کم، برای تبدیل خدای یهود به خدای موسی، و یادآوری مذهبی که قرنها قبل مستقر وسپس ترک شده بود، بیش از پیش، بر ارواح و افکار مسلط شد. درک اینطلب برای ما دشوار است، که چکونه، روایتی از یاد رفته، چنین تأثیری را بر زندگی معنوی یا کملت بجا گذاشته است. مادر اینجا با روانشناسی توده‌ها سروکار داریم و کار ما آسان نیست. بنابراین باید امور متناظر، و موضوعاتی را که ماهیت مشابه دارند،

گذشت، و دو قسمت ملت آینده یهود، دریک مذهب مشترک وحدت یافتند، سخن گفتم. در میان کسانی که از مصر بازگشته بودند، چنان خاطرات خروج و شخصیت موسی، ذنده و نیز و مند بجا مانده بود، که لازم بود آنرا در همه مناسبات این اعصار قدیم در تظر گیرند.

شاید بعض از این مردم، اعقاب اشخاصی بودند که زمان موسی را در راک کرده بودند. بعض از آنها خود را مصری میدانستند؛ و نامهای مصری داشتند با این وصف آنها حق داشتند خاطرات سر نوشته رهبر و شارع خود را واپس بزنند.

آنچه برای دیگران در درجه اول اهمیت بود، میل بتقدیس خدای تازه، و انکار منشاء خارجی آن بود. هردو بخش ملت، از انکار وجود یک مذهب قبلی و ماهیت دستورهای آن نفع میبردند. در اینجا بود که اولین توافق حاصل شد و بصورت مدون درآمد. از مصر آمدگان، کتابت و ذوق نقل امور تاریخی را با خود به مراه آورده بودند. معدّل مدت مدیدی لازم بود؛ تا مورخان بتوانند از آن، آرمان حقیقت عینی را درک کنند. قبل، در ساختن حکایات بر حسب نیازها و تمایلات زمان هیچ پرواپی نداشته‌اند؛ مثل اینکه مفهوم تحریف را از یاد برده بودند. نتیجه این بود که تضادی میان شکل مدون یا کوچه، و نقل سینه بسینه آن، یعنی روایت ایجاد میشد. آنچه در نوشهای از قلم میفتاد ویا تحریف میشد، در روایت دست نخورده باقی میماند.

خبر، هم مکمل و هم مخالف وقایع مطبوط بود و کمتر، در معرض تمایلات تحریفی قرار میگرفت. و شاید هم، در بعض موارد، از آن بر کنار میماند؛ و باین ترتیب میتوانست اغلب صحیحتر از نوشهای باشد. با اینهمه، نقل سینه بسینه، از یک نسل بنسل دیگر، بیش از خاطرات نوشته، در معرض تغییر شکلهای مختلف و تحریفات متعدد بود. چنین اخباری، سر نوشهای مختصّلی پیدا میکرد؛ ولی اغلب، در برابر نوشهای از میان میرفت؛ و نمیتوانست در کنار آنها عرض وجود کند؛ و روز بروز هم مبهمنتر میشد؛ تا سرانجام در فراموشی از میان برود. ولی ممکن بود سر نوشته دیگری هم پیدا

حفظه میکند . تعجب آور است که حماسه، بعنوان یك شاخه ادبی ، در طی قرون ، از میان رفته است . شاید این امر بآن علت است که شرایط لازم برای بروز و ظهور آن ، دیگر بچشم نمیخورد . همه مصالح کهن بکار گرفته شده ؛ و برای حوادث بعدی ، تاریخ، جای روایت را گرفته است . در روز گار ما، قهرمانانه ترین عملیات ، نمیتواند الهام بخش حماسه باشد . اسکندر کبیر هم دیگر شکوه‌ای نمیکرد از اینکه همراه برای ستایش او وجود نداشت . اعصار دوردست باشی شدید و اسرار آمیز ، بر تخيیل باقی میکذارتند . بمحيض آنکه مردم ، از زمان حال ناراضی میشوند ، بگذشته بر میکردن ؛ و امید وارند ، یکبار دیگر ، آرزوهای فراموش نشدنی یک عصر طلائی را بازیابند؛ و این چیز بست که فراوان دیده میشود . بی شک ، آنها در معرض افسونی دوران کودکی فرامیکرند؛ که خاطره آن ، چون دوره‌ای شادو زلال جلوه میکند . وقتیکه از گذشته ، تنها خاطرات ناقص و مبهومی میماند که ما روایت مینامیم ، هنرمند برای پر کردن حفره‌های خاطره و انبیاق آصور زمانی که بنقاشه آن پرداخته ، باميل ولخواه خویش ، لذت میبرد .

میتوان گفت هر چه روایت مبهم تر باشد ، بیشتر بکار شاعر میخورد . بنابراین ، چرا باید از اهمیت روایات ، برای شعر منتعجب بوده قیاس با شرایط لازم برای شکفتگی حماسه ، مارا بر آن میدارد که بآسانی این اندیشه را پذیریم ، که در میان یهودیان ، اخبار و روایات هر بوط بموسی ، پرستش یهوه را پرستش مذهب قدیم موسی مبدل گردانید . ولی این دو مورد ، از یک لحاظ بایکدیگر متفاوتند . دریکی ، موضوع عبارت از ایجاد شعر و در دیگری ، استقرار مذهب است . قبول داریم که موضوع دوردستی کدو باره صورت میپذیرد ، در مذهب ، تحت تأثیر روایات و اخبار ، بیشتر بآنمنه اصلی مرتبط است ؛ وحال آنکه این انبیاق ، در حماسه دیده نمیشود . مغذلک ، برای توجیه ، یا پیدا کردن مشابهات و نظایر ، مطالب و موضوعات بسیاری مبهم باقی میماند .

ولو در زمینه‌های مختلف ، جستجو کنیم ؛ و بطور قطع آنها را پیدا خواهیم کرد . در زمانیکه یهودیان ، دست بکار احیای مذهب موسی بودند ، ملت یونان ، گنجینه بی‌مانندی ، از قصه‌ها و اساطیر قهرمانی ، در اختیار داشت . گمان می‌رود که در قرن نهم یا هشتم ، دو حماسه‌هم پدید آمد ؛ که موضوع آن از جمیع آن افسانه‌ها مایه‌گرفته بود . ما در پر تو داشن روانشناسی کنونی خود ، می‌بایست مدت مديدة پیش از شلیمان^۱ و ایوانس^۲ سؤال زیر را مطرح کرده باشیم : « یونانیان ، مایه‌های افسانه را که بچنگ هم و درام نویسان بزرگ برای خلق شاهکارهایشان افتاد ، از کجا آورده‌اند ؟ » پاسخنا ، می‌بایست چنین باشد : « ظاهرا ، این علت ، در جریان مقابل تاریخ خود ، یک دوره رفاه و شکفتگی فرهنگی داشته ؛ این مدنیت ، در افسانه‌ها ، حفظ شده است . تحقیقات باستان‌شناسی معاصر ، این فرضیدرا اثبات کرده است ؛ فرضیدای که در آن مان قطعاً تهور آمیز جلوه گر شده است ؛ و گشفتگیت می‌شی^۳ - می‌سنی را که بی‌شک در حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد در بر یونان از میان رفته ، ممکن ساخته است . مودخین یونانی قرون بعد ، پندرت چیزی از این مدنیت ذکر میکنند . آنها ، راجع بزماینکه کرتیه‌ادر دریاها فرمانروائی داشتند ، اشاره‌ای به مینوس^۴ شاه و قصر او ولاپرنت میکنند ؛ همین و بس ! از این دوران ، جز روایاتیکه در اختیار شاعران قرار گرفت ، چیزی برجانمانده بود . ملل دیگر هم حماسه‌هایی دارند ؛ آلمانها ، هندوان ، فنلاندیها . با نویسنده‌گان تاریخ ادبیات است که اگر ممکن باشد ، همان فرضیه یونان را ، راجع باین آثار بکار بینندند . من فکر میکنم که تحقیقات مشابه ، تایع مثبتی بدست دهند . بعقیده من ، منشاء حماسه‌های ملی ، چنین توضیح داده میشود : دوره‌ای از تاریخ قدیم هست که پس از پایانش ، مهم ، باشکوه و پر از کارهای بر جسته و قهرمانی جلوه میکند . مغذلک ، این دوره آنقدر در زمانه‌ای دور و گذشته قرار میگیرد ، که تنها روایت مبهم و ناقصی ، آثار آنرا برای آیندگان

1-schliemann

2- Evans

3- minoenne - mycénienne

4-minos

نیست، اغلب باین نتیجه رسیده‌ایم که در بعض اجبارهای که هر موجودی بنا چار باشد تحمل کند فقط یک عکس العمل غیر عادی وجود دارد. بعض از افراد آنها را پنهانی تحمل می‌کنند که ما عادی تشخیص نمیدهیم. وقتیکه توضیح بروزیک اختلال روانی، جز با دلالت دادن استعداد ذاتی یا رثی ممکن نباشد، طبیعتاً باید بگوییم که اختلال اکتسابی نبوده، بلکه با هستگی نمود کرده است. معدّلک دو مطلب در خور ذکر است: نخست اینکه، تکوین اختلالات روانی همیشه وهمجاً، از تأثیرات کودکانه بسیار پیش‌رسی ناشی می‌شود؛ دیگر اینکه درباره‌ای موارد معروف به ترورماتیک، نتایج، ازیک یا چند تأثر قوی که در دوران کودکی ادرالکشده‌اند، سرچشم می‌گیرد. این تأثیرات، بطریقی عادی‌زايل نشده‌اند؛ و بدینظریب، میتوان گفت که اگر وقایع مورد بحث بوجود نمی‌آمدند، اختلالات روانی هم ظاهر نمی‌شوند.

برای حصول نتیجه، کافیست تحقیقات من بوط بمشابهت را بموارد ترورماتیک محدود کنیم؛ ولی میان این دو گروه فاصله عمیقی بچشم نمی‌خورد. کاملاً ممکنست که هر دو شرط عامل من بوط بانگیزه شناسی را در مفهوم واحدی جمع کنیم. موضوع، فقط تعریف «ترورماتیک» است. اگر پذیریم که فقط عنصر کمی، بیک واقعه، خصلت ترورماتیک می‌بخشد، باید نتیجه بگیریم که هنگامی که این واقعه، عکس‌العمل‌های پاتولوژیک غیر عادی داموجب می‌شود، بایندلیل است که مورد نیاز شدید شخصیت بوده است. بنابراین می‌گوئیم که پاره‌ای از امور، بر روی بعض از طبایع بمنزله ترورماتیسم عمل می‌کنند؛ در حالیکه بر روی طبایع دیگر، اثری ندارند؛ و از اینجا، تصور «میان متفاوت» بسته می‌اید؛ یعنی آنچه «رشته مکمل» نامیده می‌شود؛ و در آن، دو عامل در انگیزه شناسی، دوش بدوش یکدیگر قرار می‌گیرند، که کمیود یکی، بسامازاد دیگری جبران می‌شود. بطور کلی، دو عامل باهم عمل می‌کنند؛ و این، همکاری دو منتهای یک رشته است؛ یحديکه میتوان ازیک سبب ساده سخن گفت.

نتیجه این اندیشه‌ها اینستکه، باید در موضوعات من بوط مشابهت، برای اختلاف میان انگیزه‌شناسی ترورماتیک، و انگیزه شناسی غیر ترورماتیک، اهمیت قائل شویم. با وجود خطرات تکار، فکر می‌کنم گروه بندی کردن اموریکه مشابهت مهم مورد بحث را نشان میدهد، مفید باشد. آنها از این‌نظر اند:

مشابهت

یکاده مشابهت قانع گفته شده راجع به سیر تحول عجیبی که در تاریخ مذهب یهود بچشم می‌خورد، در زمانه‌ای بظاهر دور از موضوع مورد بحث ما بدبست می‌اید. ولی این مشابهت، آنقدر کامل است که تقریباً میتوان از یکی بودن گفتگو کرد. ما، در آن، پدیده اختفا، بروز تظاهرات غیر قابل توضیحی را که این‌همه باید توضیح داد، ضرورت واقعه گذشته و فراموش شده، و همچین اعمال غیر ارادی را که بر فکر منطقی، تحمیل و بزنگی روحی چیزی می‌شود، یعنی خصوصیتی که در آفرینش حمامه نقشی ندارد، بازاری می‌سایم. مایلین مشابهت را در روانشناسی مرضی، در پیدائی بیماریهای روانی انسان، یعنی در قلمرو روانشناسی فردی، باز می‌سایم؛ در حالیکه پدیده‌های مذهبی، خود بر روانشناسی توده‌های روان بوط است. خواهیم دید که این مشابهت بحدی عادیست، که در نظر اول بچشم نمی‌خورد؛ و بیشتر معادل امور بدبیهی است.

ترورماتیسم *traumatisme* را بتأثراتی اطلاق می‌کنند که در سنین جوانی فراهم آمده و بعدعاً از یاد رفته‌اند؛ و ما برای آن در تشخیص علل بیمه‌اریهای روانی نقش عمده‌ای قائلیم. ولی آیا درست است که علل بیمه‌اریهای روانی بطود کلی ناشی از این تأثیرات از یاد رفته باشد؛ بر کسانیکه این اصل را تأیید می‌کنند، این ایجاد دارد است که در بعض موارد، بازیافت و مسلم ساختن چنین تأثراتی، در سر گذشت کسی که مبتلا باختلال روانی زودرس است، ممکن

طی آن، تحول جنسیت قطع میشود؛ و حتی بقهراء سیر میکند. این تئوری، که با اختلالات تشریحی نمو اعضای تناسلی داخلی تأیید میشود، ما را بدین اندیشه رهنمون میگردد که انسان، از نسل نوعی حیوان است؛ که میباشد بلوغ جنسی او در پنجالگی حاصل شود. این تصور نیز بذهن میآید که وظیفه تحول و تغییر در دوره زندگی جنسی، پیاریخ تکامل بشری «و پادشن»، مربوط است؛ و ظاهر انسان، یگانه حیوان است که در معرض این اختنا قرار دارد؛ و دارای این جنسیت متغیر است. گمان میکنم تا حال درباره میمونها از این لحاظ هیچ بررسی صورت نگرفته است؛ درحالیکه، برای تئوری ما نهایت اهمیت را دارد. این امر، که دوره کم حافظگی کودکانه، بانوپیش رس جنسیت اضطراب دارد، در روانشناسی بی تأثیر نیست. شاید این کیفیت است که شرایط لازم برای بروز اختلالات روانی را، که ظاهر اخسان انسانت، فراهم میکند؛ و با این برداشت، همچون پارهای از اعضای بدن ماست که بازمآنده اعصار بدوی هستند. صفات و خصوصیات مشترک در همه نشانهای اختلالات روانی کدامند؟ بی مناسبت نیست که در اینجا دونکته مهم را یاد آوری کنیم.

الف- ترموماتیسمها، دونوع اثردارند: آثار مثبت و آثار منفی. آثار مثبت، متنضم اقداماتی برای بشر رسانیدن ترموماتیسم، یعنی ذنده کردن خاطره واقعه افزای رفقه، یا عبارت بهتر، برای واقعیت پخشیدن یا، و تجدید حیات آنست. اگر موضوع عبارت از رابطه عاطفی پیش رس باشد، این بار، این احسان لطیف، برتری بی مشابه باتداعی شخص دیگری جان میگیرد. مجموعه این اعمال را دنتیت ترموماتیسم «یا «غیر ارادی بودن تکرار» مینامند. آنها میتوانند بیک «من» باصلاح عادی منضم شده، خصیصه تغییر ناپذیری خود را، بصورت تمایلات مداوم باشند؛ هر چند در غالب موارد، اساس واقعی و منشاء تاریخی آنها فراموش شده باشد. در اینجاست که شاید مردی که در کودکی دلستگی فوق العاده بمنادش داشته و امروز از یاد رفته، در تمام مدت زندگی، در جستجوی ذنی باشد که بتواند با وطنکی گردد و ازاو پرستاری و تغذیه را انتظار داشته باشد. دختر جوانیکه در سنین جوانی فریغته

تحقیقات، بمانشان داده که آنچه را مپدیدهای نشانهای اختلال روانی مینامیم، مر بوط ببعض وقایع و تأثراست؛ که بهمین علت، در نظر ماتر و ماتریسم مر بوط با نگیزه شناسی میباشدند. دوکار را بایدانجام دهیم: تحقیق خصایع مشترک این وقایع، ولو صورت طرحی ساده از یکطرف، و تحقیق خصایع نشانهای مر بوط با اختلال روانی، ازطرف دیگر.

الف- در مرحله اول باید ترموماتیسم را بررسی کنیم. همه اینها در اوان کودکی و تقریباً تا پنجسالگی قراردارند. تأثرات مر بوط بزمانی که کودک، آغاز سخن گفتن میکند بسیار جالب است. دوران میان دوسالگی و چهارسالگی، مهمتر مینماید. تعیین دقیق اینکه تأثیر پذیری برای امراض روانی، ازچه لحظه‌ای شروع میشود، ممکن نیست.

ب- بر طبق قاعدة کلی، وقایع مورد بحث بکلی فراموش شده اند؛ و در دسترس ذهن نیستند. اینها بدوره کم حافظگی کودکانه تعلق دارند؛ که غالباً با خاطرات دیگری قطع شده‌اند.

ج- بحث از تأثرات مر بوط باور جنسی یا تهاجمی، و بطریق اولی ذخمهای زودرسی که بر «من» وارد شده (زخمهای ناشی از خود شیفتگی) است، باید اضافه کنیم که چنین کودکانی، هنوز قادر نیستند که مانند سنین بالاتر، اعمال جنسی را از اعمال تهاجمی محض (تغییر غلط اعمال جنسی به سادیسم)، تشخیص دهند. این برتری قاطع اعمال جنسی، محتاج توضیح است. این سه وضع، یعنی ظهور پیش رس در دوره پنجالگی، فراموشی، محتوى تهاجمی- جنسی، سخت بهم بر بوطند. ترموماتیسمها، یا وقایع جالب برای بدن شخص، یاد ریافتها، وبخصوص دریافتها بصری یا سمعی، یعنی، وقایع روزمره یا تأثراً تند. از لحاظ تئوری، انضمام این سه وضع، در پرتو کار تحلیلی است^۱ ایجاد شده باید یافتن وقایع فراموش شده، یا اگر بخواهیم بی پروا بیکوتیم، که درست نیست، باز آوردن وقایع را بحافظه ممکن سازد. برخلاف عقیده عمومی، تئوری بما میآموزد که زندگی جنسی موجودات بشری (یا آنچه بعداً با مر بوط میشود) زود شفته شده، در حدود پنجالگی پایان می‌پذیرد. بدنبال آن، دوره اختنا فرامیرسد؛ که تازمان بلوغ، ادامه می‌باید و در

انطباق بازندگی، که حال و روز اشخاصی است که در آستانه اختلال روانی قرار داردند، عامل بسیار مهمی در جامعه بشری بشار میرود. ممکنست اختلال روانی، ظاهر مستقیم «ثبتیت» این نوع بیماران، در یک دوره زود رس گذشته آنان باشد. حال، مسئله «اختفا» را که بخصوص برای مقایسه ما از نظر همانندی، جالب است بررسی میکنیم.

ممکنست یک اختلال روانی کودکانه، بدنبال یک تروماتیسم مربوط بدوران کودکی ظاهر شود. این اختلال روانی، با فعالیت‌های دفاعی که باعلاحیم بیماری همراه است ظاهر میشود. ممکنست چنین اختلال روانی، مدت مديدة طول بکشد؛ و ظاهرات چشم‌گیری را موجب شود؛ یا درخفا باقی مانده مشهود نگردد. عمولاً دفعای چیره میشود؛ ولی هرچه باشد، پاره‌ای تغییرات در «من» حاصل میشود و مانندجای نخست باقی میماند. کم‌دیده شده که اختلال روانی مربوط بدوران کودکی، با اختلال روانی مربوط بدوره جوانی، قطع شده ادامه یابد. موارد فراوانتری هم هست که یک دوره اعتدال بدنبال دارد؛ و این مسیر تحولی است که شک، با اختفای فیزیولوژیکی تسهیل شده و امکان یافته است. تنها مدتی بعد، اختلال روانی، بمنزله اثر بعدی تروماتیسم، بطورقطع ظاهر خواهد کرد. این امر، خواه در اوان بلوغ، و خواه کمی دیرتر رخ میدهد. در مورداول تمایلات غریزی که با بلوغ جسمانی تقویت شده‌اند، مبارزه‌ای را از سر میگیرند که نخست در آن از پا در آمده بودند. در مورد دوم، اختلال روانی خیلی دیرتر ظاهر میکند؛ چه، عکس‌العملها و تغییرات «من» که بوسیله مکانیسم دفاعی بکار افتاده‌اند، برای وقوع و تحقق تلاشهای تازه‌ای که‌زندگی بر «من» تحمیل میکند، ذیان بخشدند؛ بنحوی که بین جهان خارج پر توقع و «من» که درپی حراست وضعی است که بامشتقت، بهنگام مبارزه دفاعی فراهم آمده، کشمکشهای شدیدی در میگیرد. این دوره ترک‌مخامصه میان اولین عکس‌العملها، در برابر تروماتیسم وظهور بعدی بیماری، یک پدیده مشخص است. بیماری در میتوان بمنزله اقدامی درمانی، یا کوششی بمنظور تجمع عنصر «من»، که تروماتیسم پر اکنده ساخته بود، یا بمنظور ایجاد یک مجموعه نیرومند، در برابر

شده، میتواند سراسر زندگی جنسی بعدی خود را طوری تنظیم کند، که همیشه، تجاوزهای تغیر آنرا بیاد آورد. اینگونه بررسی درباره مسائل اختلال روانی، بحث از خصیصه کلی را ممکن میسازد. عکس‌العملهای منفی، بنتاییجی کاملاً مخالف منجر میشوند. ترماتیسم‌های فراموش شده، بخاطر راه نمی‌باشد؛ و در این مورد، تکرار وجود ندارد. ما آنها را، تحت عنوان «عکس‌العملهای دفاعی»، دسته‌بندی میکنیم که به «پرهیز» تعبیر میشوند و ممکنست به «ریاضت» و «گریز» تبدیل گرددند.

این عکس‌العملهای منفی، بنحو قابل ملاحظه‌ای بشکیل و ایجاد منش کمک میکنند. اینها نیز، مانند عکس‌الملهای مثبت، «ثبتیت ترماتیسمی» هستند؛ با آنکه درجهت عکس آنها قرار دارند، علایم اختلال روانی بهمنی اخض، عبارت از سازش‌هاییست که همه‌تمایلات منفی و مثبت ناشی از ترماتیسم‌ها، در آن شرکت دارند. از این‌قرار، گاهی این، و گاهی آن‌جزء سازنده‌است که تفوق پیدا میکند. این عکس‌العملهای متضاد، تعارضهایی را بوجود می‌آورد که شخص معمولاً بحل آنها نایل نمیشود.

بـ- همه این پدیده‌ها و علایم، مانند محدودیتهای «من» و تغییرات مداوم منش آدمی، صفت غیر ارادی دارند؛ یعنی اگرچه شدت و فشار روانی آنها زیاد است، در برابر سیر تحولات روانی دیگری که با جهان خارج انطباق یافته، و از قوانین تفکر منطقی پیروی میکنند، دارای استقلالی شخص و چشم‌گیرند. از آنجا که اغلب، کم تحت تأثیر واقعیت خارجی قرار دارند، امور واقعی یا تعادلهای روانی واقعیت خارجی را بحساب نمی‌آورند؛ بنحوی که باسانی بطور مؤثر در مقابل آنها قرار میگیرند. میتوان گفت قدرتی را داده داخل دولت و جزبی بی‌امان و نامناسب برای کارگمی، ایجاد میکنند؛ ولی اغلب بغلبه بر دیگران، که عادی نامیده میشوند، توفیق یافته، آنها را مطیع خود می‌سازند. وقتیکه این وضع بوجود می‌آید، نشان آنستکه، واقعیت روانی درونی، بر واقعیت خارجی چیره میگردد؛ و بینظریق، راه بسوی بیماری روانی بازمیشود. حتی وقتی هم که وضع بینصورت در نیامده باشد، نمیتوان اهمیت عملی این پدیده‌ها را از نظر دورداشت، ریاضت‌ها و ناتوانی در

این ملاحظات ، مردانگی مهاجمی را بطور زودرس درکودک بیدار کرده بود . شروع کرد بست مالیدن بالت خود؛ و درحالیکه پدرش تشهیه میجست، خود را بجای اومیگرفت ، نسبت بمادرش ، گرایش‌های جنسی زیادی ابراز میکرد . وضع بدینوال بود تا روزیکه مادر او را از دست مالی منع و تهدید کرد که همه چیز را پدرش خواهد گفت و باوگفت که وی قطعاً با بریدن آلتش اورا تنبیه خواهد کرد . تهدید بقطع عضو تناسلی ، عکس العمل تروماتیک شدیدی را درکودک برآنگیخت . از فعالیت جنسیش دست برداشت و حالت‌تنبیه یافت . بجای آنکه پدر تشهید کند ، بیم او کم کم دردش جای گرفت؛ و در برابر اورفتاری بی‌اعتنا را پیشه ساخت . اغلب وضع غیرقابل تحملی پیدامیگرد؛ و حتی، پدر را تحریک و عصبانی می‌ساخت . تنبیه‌های بدنی که از این راه‌گذرنصیبی می‌شد ، مفهوم جنسی بخود میگرفت؛ بنحویکه خود را باما در، که با اورفتاری می‌شد یکی حس میکرد . همیشه با ترس و لرزفراوان ، بمادرش می‌جسیبد؛ گوئی نمیتوانست لحظه‌ای بی‌عشق‌ساده‌ی، که در آن، حمایتی در مقابل خطر قطع آلت تناسلی از جانب پدر صور میکرد ، بگذراند . این تغییر عقدة ادب، در تمام دوره اختفا، که با هیچ اختلال ظاهری مشخص نبود، ادامه یافت . وی در مدرسه کودکی ممتاز شد . تا اینجا توانستم اثر فوری تر و مایسم را مشاهده کرده عمل دوره اختفاراً آثبات کنم . با آغاز دوره بلوغ، ظاهرات مربوط با اختلال روانی اشکار شد؛ و نشانه ثانوی بیماری، یعنی ناتوانی جنسی، بظهور رسید . پسر بچه‌جوان، در صدد دست زدن بالتی که حساسیتش را از دستداده بود بر نیایمده؛ و جرأت آن را نداشت که از لحاظ جنسی بازنی تزدیکی کند . همه فعالیت جنسی او باستمنای روانی با تصورات واوهام ناشی از آزار دیگران - خود آزاری، که در آنها تابع مشاهدات پیش‌رس هم‌خوابگی والدین بخوبی قابل تشخیص بود، محدود میشد . فشار نیروی جنسی قوی دوران بلوغ، تنها کینه وحشیانه و احساس عصیان برضد پدر را، در او برآنگیخت . این رفتار عطفی هفتر نسبت پیدا تا بدانجا پیش رفته بود که مصلحت خود را ازیاد برد؛ و شکست درزندگی و ناسازگاری با جهان خارج را پیش آورد . در شغلش توفیق نمی‌یافتد؛ چه، پدرش بود که او را ادار پیرداختن باین شغل

جهان خارج در نظر گرفت . معدلك اگر کار تحلیلی مدد نکند، این اقدام کمتر بپیروزی منجر میشود؛ و موقوفیت، حتی در مرد اخیر هم، همیشه قطعی نیست . در غالب موارد، مسیر تحول با نهادام و تجزیه «من» یا بپیروزی بر «من» بوسیله عنصری که بنحوی زودرس از هم‌پاشهید و تحت سلطه تر و مایسم در آمد، پایان می‌یابد برای اقتاع خواننده، میباشد جزئیات زندگی تعداد زیادی بیماران دچار اختلال روانی را، در برابر دیدگان او قرار داد؛ ولی وسعت مشکلات این موضوع، بکلی کیفیت این رساله را تغییر داده، آنرا بصورت رساله‌ای درباره بیماران روانی در خواهد آورد . از آن گذشته، اینکار فقط برای محدودی که زندگی خود را بمطالعه روانکاری و مداوا براسان آن اختصاص داده‌اند، جالب خواهد بود . پس چون در اینجا مردم بسیاری مخاطب می‌شوند، چاره نیست که از خواننده پیخواهم، در آنچه ارائه میکنم، بمن اعتماد داشته باشد . من نیز قبول دارم که تا صحت تئوریهای من محقق نشود، خواهند مجبور نیست تیجه گیریهای مرا پیدا کرد . در هر حال، می‌خواهم موردی را شرح دهم، که در آن همه خصوصیات اختلال روانی مورد بحث دیده میشود . مسلم است که یک مورد تنها نمیتواند همه توضیحات لازم را برای ما فراهم آورد . همچنین اگر محتوى آن، از موضوع مقایسه بعید بنظر برسد، نباید نویمید شد .

همانطور که اغلب در خانواده‌های بورژوازی کوچک اتفاق میفتد، پسر بچه‌ای، در یک اتفاق با والدینش بسر میبرد؛ و در موارد متعدد، حتی پیش از بحرف آمدن، اعمال جنسی آنسانرا دیده و شنیده بود . در اختلال عصبی که بعد از نخستین آلایش خود بخود او بروز کرد، پیخوانی، همچون پیش‌رس‌ترین و مراحمت‌ترین نشانه‌ها، در روی پدید آمد . در مقابل سر و صدای شبانه، حساسیت زیادی پیدا کرده بود؛ و بایک بار بیداری، خواب مجدد برایش غیرممکن بود . این پیخوانی، نشانه حقیقی سازشی بود که از یکطرف، دفاع اورا در برابر ادراکات حسی شبانه، و از طرف دیگر، کوشش اورا برای ایجاد یک حالت بیداری و تلاش بمنظور بخاطر آوردن تأثرات گذشته، بیان میکرد .

کرده بود . باهیچکس جوش نمیخورد و روابطش بارؤسا خوب نبود . از اینقرار ، در اثر عوارض بیماری ، ازپاافتاده بود ؛ و بخاطر ناتوانی ، آفت زده و آندوهگین بود . پس از مرک پدر ازدواج کرد ؛ ولی همانوقت عمق نهاد او ظاهر شد و زندگی را بجهة اطرافیان خود غیرممکن ساخت .

برای چنان خودخواه مستبدی لازم بود که آشکارا دیگری را آزار برساند . نسخه بدل پدرش شد با همان خصوصیاتی که ازاو یاد داشت ؛ یعنی ، تشبیه پدر دوباره در او بیدار میشد؛ تشبیه که در کودکی ، بعلل جنسی ، برایش ایجاد شده بود . ما ، بازگشت «واپس زده» را که باید با آثار آنی ترمومتریسم و پدیده اختفا ، جزء نشانه‌های اساسی یک اختلال روانی بشمار آورد ، در این بخش از اختلال روانی بحساب می‌آوریم .

تطبيق

بنظر ما ، ترمومتریسم پیشرس ، دفاع ، اختنا ، افجعه اختلال روانی ، بازگشت جزئی واپس زده ، مراحل تحول بیماری روانیست . حال خواستگان را دعوت میکنیم که گامی فراتر گذارند ، و پذیرند که ممکنست بین تاریخ نوع بشر و سرگذشت حیات فرد قرابتی برقرار کرد . منظور اینستکه نوع انسان هم مسیر تحولی را با محتوی تهاجمی - جنسی گذراندیه ؛ هر چند در اغلب موارد از آن فاصله گرفته و آنرا افزاید برده باشد ، بعدها ، پس از یک دوره طولانی اختنا ، آنها دوباره فعال شده ، بر حسب شالوده و تمایلشان پدیده‌های ایجاد میکنند که با نشانه‌های اختلال روانی قابل مقایسه است . گمان من اینستکه ، این مسیرهای تحول را ، آنطور که هستند دریافتند ؛ و میخواهم نشان دهم که ترتیب آنها که با اختلالهای روانی بسیار نزدیکند ، پدیده‌های مذهبی هستند . پس از کشف تکامل تاریخی ، شاید هیچکس نتواند شک کند ، که نوع انسان ، یک دوران ماقبل تاریخ را گذراند و از آنجا که این دوران ناشناخته‌مانده - که این خودمثل از یاد رفته است - نتیجه گیری ما تقریباً ارزش یک اصل مسلم را دارد . اگر مادریا بیم که دره رد و مورد ، ترمومتریسمهای موثر و ازیاده‌رفته ، بزنده‌گی خسانواده آدمی مربوطند ؛ این آگاهی دا همچون موهبتی مطبوع وغیر قابل پیش‌بینی تلقی میکنیم که در بحث‌های قبلی انتظار آنرا نداشتم . از زمانیکه من در کتابم ، بنام «توم و تابو» از

فرزندان‌ها، ممکن ساخته؛ یعنی، باهمه ترس و کینه‌پدر، بازهم ویرا
معزز داشته نمونو سرمشق خود قرار میدهد.

در واقع، شاید کسی بخواهد خود را بهجای پدر بگذارد؛ لذا باید
عمل آدمخوری را بمنزله تشبه پدر و قطعاً از بدن اورا جزء بدن خود
قرار دادن، در تظر گرفت.

میتوان حدس زد که برادران، پس از کشتن پدر، مدت مديدة برای
جانشینی او بجدال برخاستند و هر کس خواهان آن‌بوده که همه مردیک اورا
تصاحب کند. اما زمانی فرا رسید که خطرو بیهودگی این مبارزات را دریافتند.
حاطره آزادی که باهم آنرا تحقق بخشیده بودند؛ در روابط صمیمانه‌ای که
در طی دوره تبعید، در میان خود ایجاد کرده بودند؛ آنها را بتوافقی تنظیر
قرارداد اجتماعی کشانید.

از این جریان، شکلی نخستین از سازمان اجتماعی، با انتظار کردن
ار میل غریزی و قبول تعهدات مقابله، واستقرار و تأسیس پاده‌ای مؤسسات
منظم و مقدس، یعنی سرآغاز اخلاق و حقوق حاصل آمد.

هر کس، از آرزوی جانشینی پدر، و تملک مادر یا خواهر صرف‌نظر کرد.
بدین‌گونه اصل منع زنای، با مجامعت و قانون ازدواج با غیر اقارب برقرار شد.
قسمت بزرگی از نیروی حکومت، که با مرک پدر در اختیار کسی نبود، بزنان
واگذار شد؛ و این آغاز عصر ما در سالاری بود. در طی دوره «گروه
برادران»، حاطره پدر زنده ماند؛ و یک حیوان نورمند که آنهم شاید ابتدا
خوفناک و هولانگیز بود، بمنصب جانشینی پدر ارتقاء یافت. البته چنین انتخابی
مارا بتعجب و امیدارد؛ ولی باید دانست که فاصله‌ای را که بعدها انسان، میان
خود و حیوان وجود آورد، برای انسان بدی وجود نداشته؛ و ما ثابت
کردیم که برای فرزندان ما نیز گریز و ترس از حیوانات وجود ندارد؛
و فقط با ترس از پدران توضیح داده می‌شود.

در روابط با حیوان توتم، دو جنبه احساسات ملهم از پدر، یعنی مهرو
کین دست خود را باقی می‌ماند.

از یکطرف، تو تم بمنزله نیای مجسم و روح حامی طایفه که می‌باشد

این نظر دفاع کرده‌ام، دیگر قرن می‌گذرد؛ و حالا نیز همانها را تکرار می‌کنم.
استدلال من بر اظهار نظری از داروین مبتنی است و بفرضیه اتكینسون
(Atkinson) معطوف می‌شود که طبق آن، در اعصار اولیه، انسان بصورت
گله‌های وحشی کوچکی می‌زیست؛ که هریک از آن‌گله‌ها تحت سلطه یک نر
پر زور و نیرومند بود. آن دوران قابل تشخیص نیست؛ و اطلاعات زمین
شناسی هم چیزی در این باره بما نمی‌آموزد. بی‌شک در آن‌زمان، مکالمه تازه
آغاز یافته بود. نقطه اساسی استدلال ما اینستکه گذشته‌ای را که می‌خواهیم
بنمایانم، زندگی همه انسانهای اولیه و بنابراین اجداد مانیز بوده است.
تاریخی که نقل شد، فشرده بنظر میرسد؛ گوئی آنچه در طی سال‌ها انجام
پذیرفته، ولاينقطع تکرار شده، در عمل فقط یکبار اتفاق افتاده است: نر
نیرومند، ارباب پدر تمام گله، خود سرانه و بتحوی خشن از یک نیروی
نامحدود برخوردار بود. همه زنان، چه زنان و دختران گله خود او، وجه
زنان و دختران رویده‌شده گله‌های دیگر، بدو تعلق داشتند. سر نوشت پسران
مشقت بار بود. وقتیکه حسادت پدر خود را بر می‌نگیرند، قتل‌عام، اخته، یا
طرد می‌شوند. آنها از زندگی در جماعات کوچک ناگزیر بودند؛ و تنها با فریب
و ربودن میتوانستند زنی دست و پاکنند. گاه اتفاق می‌افتد که بعضی از آنها
برای خود، وضعی نظری وضع پدر در گله بدوی فراهم می‌کرden. طبعاً پسران
کم‌سن و سال‌تر وضع ممتازی داشتند؛ و از حمایت ناشی از هر مادری و اختلاف
سن پدری برخوردار بودند؛ و میتوانستند بسادگی جانشین پدر شوند. شاید
در تعداد زیادی از انسانهای اساطیر، آثار خلیع بد از فرزند ارشد و واگذاری
امتیازات به پسر کوچکتر را بقوان یافت. سپس بدنبال این مرحله اول سازمان
«اجتماعی»، سازمان دیگری آمد که در آن، بی‌شک، برادران رانده شده‌ایکه
در جماعات گرد آمده بودند، برای غلبه بر پدر و خوردن او بر حسب عرف عصر
خود، متحدد شدند. این آدمخواری نباید مارا ناراحت کند؛ چه، اینکار
تا اعصار خیلی بعد نیز باقی ماند. نکته اساسی اینست که مایه‌این آدمهای
بدوی، احساسات و هیجاناتی نسبت میدهیم، که نظیر احساسات و عواطفی
است که تحقیقات روانکاوی، کشف آنها را در قبایل بدی وجود دارد، و در

پسران ، قیافه‌پدری بخود گرفتند . خدایان نز ، شرایط عصر پدر سالاری را منعکس می‌سازند ؛ تعدادشان زیاد است و باید مشترکاً قدرت را در دست گیرند ؛ و گاه باید از خدائی نیرومندتر ارخود اطاعت کنند . گامی فراتر می‌رویم و در برآبر موضوعی که ما را مشغول کرده قرار می‌گیریم که عبارتست از بازگشت بخدای پدری تنها ، منحصر به فرد و دارای قدرت کامله . باید توجه داشت که این طرح اجمالی تاریخی پر از نقاط تاریک و ابهامات است ؛ با اینهمه ، هیچکس نمی‌تواند نحوه استنباط و استدراک تاریخ اولیه‌ماراخیالی توصیف کند ؛ مگر آنکه غنا و نیروی قانع کننده مطالبی را که نظر ما برآن مبتنی است ، دست کم بگیرد .

اجزای پراکنده‌ای از زمانهای گذشته که در اینجا در یک کل گردآوری شده ، از لحاظ تاریخی وجودشان بائبات رسیده است ؛ مثل توتمیسم و جماعات نرینه . اعمال دیگری هستند که انعکاسهای قابل توجهی پیدا کرده‌اند ؛ از اینجاست که مصنفینی چند ، از مشابهت موجود میان مراسم عشای ربانی در مسیحیت — که در آن مؤمن بطور استعاری ، خون و گوشت خدائی خویش را بخود می‌گیرد — و غذای توتمی که معنای شبهی این دارد ، دچار حیرت و شگفتی شده‌اند . بسیاری از بقایای عهد بدوى از باد رفته ، در افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه بیجا مانده‌اند . بعلاوه ، بررسی تحلیلی زندگی روانی کودکان ، خرمی انبوه از استادومدارک را برای پر کردن نقاط خالی اطلاع ما نسبت باعصار بدوى فراهم ساخته است . برای آنکه اهمیت روابط میان پدر و پسران را بهتر درک کنیم ، بیاد آوری ترس و گریز از حیوانات و وحشت عجیب از خوردگشتن بدهست پدر و شدت ترس از قطع آلت تناسلی اکتفا می‌کنیم . در تجدیدبنای ما ، چیزی که از این ترس تخلیی بوده بر اساس استواری مبتنی نباشد وجود ندارد . فرمن کنیم که مجموع این طرح تاریخی قابل قبول باشد ؛ در اینمورد درمی‌یابیم که در آئین‌ها و مراسم مذهبی ، دونوع عناصر وجود دارد : از یک طرف ، عناصری برای ثبت سرگذشتهای قدیم خانزادگی و بقایای آن ، و از طرف دیگر عناصری از گذشته ، بازگشت از بادرقه‌های پس از گذشت فاصله زمانی طولانی . این جزء اخیر است که تا کنون بنظر نیامده و درک ما بدان دسترسی نیافتد

با این عنوان مورد احترام و توجه قرار گیرد ، در نظر گرفته شده ؛ از طرف دیگر ، جشنی برپا می‌گردد که در آن ، سرنوشتی مشابه آنچه برپرگذشته بود بر حیوان توتم نیز می‌گذشت . او محکوم بمرگ می‌شد ؛ اورا می‌گشتند و همه افراد طایفه از او می‌خوردند (غذای توتمی از نظر روپرتسن اسمیت) . این جشن بزرگ ، درواقع جشن پیروزی پسران هم‌دست ، برپردازان بود . ولی پس در همه این وقایع مذهب کجاست ؟ توتمیسم را با تقدیس جاشین پدر ، با مهر و کینی که غذای توتمی گواه آنست ، با برقراری جشن‌های یادبود و ممنوعیتهایی که عدم رعایت آنها بمناسبت منیج می‌شود ، بمنظور من میتوان بمنزله طرح اولیه مذهب در تاریخ بشری در نظر گرفت . این امر پیوند نزدیکی را که از آغاز ، وحدت پخش قواعد اجتماعی و تعهدات اخلاقی است ، اثبات می‌کند . مادر اینجا فقط باختصار ، بتوسعه بعدی مذهب توجه می‌کنیم . بی‌شک این تحول ، بموازات پیشرفت مدنیت و تغییرات شالوده‌جماعات بشری صورت می‌گیرد . از آنجا توتمیسم ، بست انسانی کردن موجود مقدس تحول می‌پابد . خدایان انسانی که منشاء توتمی آنها برپا شده نیست ، جانشین حیوان می‌شوند . خدا ، شکل حیوانی یا الاقل سر حیوان مانند خود را حفظ می‌کند ؛ یا بعبارت بهتر ، توتم همراه جدائی ناپذیر خداست ! و در موادی اسطوره نشان میدهد که خدا قاتل حیوان نیست که سلف او بوده است . در لحظه‌ای از این تحول ، که بسختی قابل تعیین است ، خدایان مادری ظاهر می‌شوند که بر خدایان نز مقدمند ؛ و مدت مديدة در کنار خدایان نز باقی می‌مانند . گاهی در این فاصله یک دگ‌گونی بزرگ اجتماعی صورت پذیرفته از تو ، نظام پدرسالاری جانشین مادر سالاری شده است . در حقیقت پدران جدید ، پاندازه پدران اولیه نیرومند نیستند ؛ و بتعداد زیاد ، در جماعات وسیعی از گروههای بدوى زندگی می‌گذند . برای آنها لازم بود که بتوافقی برسند ؛ و پاره‌ای قواعد اجتماعی محدود گشته برقرار نمایند . محتمل است که خدایان مادری ، همزمان با محدودیت مادرسالاری ، برای جبران ذیان مادرانی که تاج و تخت را از دست داده اند ظاهر شده باشند . در آغاز ، خدایان نز بشکل پسرانی در کنار مادران نیرومندان نموده شده‌اند ؛ و تنها بعدهast که آن

تمایل عجیب سلطجهانی که یهودیان دیر گاهیست آنرا ترک گفته‌اند ، در میان دشمنان آنان باقی‌مانده که در اعتقاد پتوطنه حکمای صهیون ، سماحت بخراج هیدهند . در فصل دیگری خواهیم دید که چگونه اختصاصات یکتاپرستی هصری بر قوم یهود اثر گذاشت و چگونه اورا بطرد جادو و سحر و پیشرفت در معنویت و روحانیت بر انگیخته و برای همیشه این خصیصه را بود پیشیده است . خواهیم گفت که چگونه این قوم ، که از پندار تملک حقیقت و توجه بیرون گزیده بودن خوشبخت بوده ، بتعالی ارزشها فکری و اخلاقی نایل آمده ؛ و چگونه یک سرونشت شوم و یک واقعیت گمراه‌کننده ، این تمایلات را در او تشید کرده است . مافعلا تحول تاریخی این قوم را اذوازیه دیگری از نظر میگذرانیم . ابقاء حقوق تاریخی پدر بدی ، گام قابل ملاحظه‌ای بسوی موفقیت بود ؛ ولی گام آخر ببود . میباشد بخششی دیگر تراژدی ما قبل تاریخ راه شناخت . چگونه این سیر تحول روی داده است ؟ این چیز بست که بیان آن آسان نیست . باید یک احساس دائم التزايد گناه ، قوم یهود و شاید تمام مردم آن دوران را احاطه کرده باشد ؟ احساساتی که بازگشت واپس زده را برای آن مردم ممکن می‌ساخت . وضع بدینه‌وال بود تا روزیکه یکی از اعضای قوم یهود ، با جانبداری از یک اخلالگر سیاسی - مذهبی ، آئین نوین ، یعنی مذهب مسیحیت را ساخت ؛ و از مذهب یهود جدا شد . یک یهودی رمی بنام پل که اذاحساس گناه احاطه شده بود ، آنرا بمنیع ماقبل تاریخی خود بر گرداند و آنرا خطای اصلی نامید . جنایتی نسبت‌بخدا ارتکاب شده بود و تنها باز خرید آن با مرک ممکن بود . مرک ، با گناه اولیه حضرت آدم بدنیآ آمده بود . در واقع موضوع پیش اموریست که باین جنایت مرک خیز ، جنایت پدر اولیه که بعدها در عداد خدایان در آمد منبوط است . معذلك ابدأ مسألة قتل مطرح نبود ؛ بلکه پیش از توهمندی آن بود ؛ و از اینجا بود که این توهمند ، بمنزله یک بشارت (انجیل) مورد اقبال قرار گرفت . پسر خداوند ، معمصوم از هر لذتی تن بقداکاری داده و گناه همه را بگردن گرفته بود . این شخص میباشد یک «پسر» باشد ذیراً قربانی قتل یک «پدر» بوده است . بی‌شك ، پاره‌ای سنن من موزو باطنی شرقی و یونانی ، در ایجاد

است و یک مثال جالب اهمیت آنرا آشکار خواهد ساخت . بی‌مناسبت نیست که در نظر آوریم که هر جزء بازگشته گذشته ، بازیروی خاصی خود را تحمیل میکند و اثر بزرگی بر تودها باقی می‌کذارد ؛ و بنحو مقاومت ناپذیری جزء عقیده مردم می‌شود ؛ عقیده‌ای که هیچ ایراد منطقی در برابر آن ، بمصادق اینکه گفته‌اند «ایمان را بهم نیازی نیست » بارائی ندارد . این خصیصه عجیب را تنها با هذینهای اختلال روانی میتوان دریافت . از مدت‌ها قبل میدانستیم که در هر فکره‌هایی ، هسته‌ای از حقیقت نهفته است که در بازگشت دچار تحریفاتی شده و بدین سبب مفهوم نمیگردد . بیمار فکر هذیانی خود را حقیقت می‌پندارد و یقین غیر ارادی و بیمارگونه او درورای این هسته حقیقت گسترش می‌باید ؛ تا اینکه خطاها را هم که آن هسته حقیقت را فراگرفته‌اند ، دربر بگیرد . هسته حقیقت مورد بحث ، که مسا حقیقت تاریخی مینامیم ، در اصول جزئی و مسلم‌مذاهب مختلف پیش‌می‌خورد . باید قبول کرد که این مذاهب ، خصلت شانه‌های اختلال روانی را بروز میدهند ؛ ولی از آنجا که پدیده‌های جمعی هستند ، از نکبت تنها‌یک بیماری فردی رهائی می‌باشد :

هیچ پخشی از تاریخ مذهب ، مانند یکتاپرستی در میان یهودیان و ادامه آن تا مسیحیت روش نیست . این همان تحولی است که برای ما بسیار قابل فهم است و همه چیز با آن توضیح داده می‌شود . تحول از توتم حیوانی ، تا خدای انسانی که همیشه با قیافه رفیق و همراه خود (حیوان) مجسم می‌شود (هر یک از چهار کاتب انجیل هنوزهم حیوان مورد توجه خاص خود را دارد) اگر بخواهیم قبول کنیم که ظهور فکر یکتاپرستی ، مدعیون اقتدار جهانی و مادی امپراتوری فراعنه بوده ، می‌بینیم که این فکر که از خاک خود ریشه کن شده ، در میان قوم دیگری غرس گردیده ، و پس از یک میت طولانی اختفا ، مورد قبول این قوم واقع شده و قوم آنرا بمنزله گرانبهاترین شیئی خود حفظ کرده است ؛ بحدی که این فکر ، بقا و ادامه حیات آن قوم را ممکن ساخته و بوی غروری پخشیده تا خود را قوم بر گردیده پندارد . این مذهب پدری بدینه‌است که امید پاداش ، تشخیص ، و بالآخره تسلط بر جهان ، با آن اضافه شده است .

مُؤمن در گوشت و خون مسیح شریک نمیشد ، در حقیقت تکرار غذای توتمی با حذف صفت تهاجمی آنست ؛ تا فقط نشان از محبت و شیفتگی باشد.

مهر و کینی که در روابط پدر و پسران تسلط دارد ، اغلب ، در نتیجهٔ نهائی رفرم منعکس است که هدف آن باصلاح آشنا باپدر است و بخلع و عزل او منجر میشود . دین یهود ، دین پدر بود ؛ مسحیت ، دین پسر شد .^۱

پدر در مرتبهٔ دوم قرار گرفت . مسیح ، پرسش بر جای اونشت ؟ همانطور که در یک دورهٔ عصیانی ، مطلوب پسران عاصی است . «پل» ادامه دهندهٔ یهودیگری و در عین حال نابود کنندهٔ آن بود . اگر وی توفیق یافته ، نخست بدان سبب بود که بوسیلهٔ مفهوم نجات دهنگی ، بطلسم کردن کابوس گناه انسانی نایل آمد ؛ و سپس با یندلیل بود که فکر «قوم برگزیده» بودن یهود را ترک گفت و از نشانهٔ مرئی خارجی این برگزیدگی ، یعنی ختنه روگردان شد و بدین طبق مذهب جدید توانست مذهب عام گردد و همه افراد بشرا مخاطب قرار دهد . حتی اگر قبول کنیم که یک احسان انتقام شخصی ، محرك پل بوده ، باز هم - آئین جدید او در برخورد با مخالفت مخالف یهود - یکی از خصایص مذهب قدیم اتن یعنی عمومیت و جهانگردی را دوباره برقرار کرد . مذهب ، بهمانصورت قبل از رسیدن پیروان جدیدش - یهودیان - عمومی و جهانی شد . از پاره‌ای جهات ، مذهب تازه ، عقب نشینی در مقابل مذهب قدیم یهود بود ؛ مثل هرمودیکه موج جدیدی از اشخاص ، بس زمینی کمساکناش متمدنتر از آنها هستند ، هجوم میآورند یا با آنها راه داده میشود . معنویت مسیحیت ، پیایهٔ معنویت یهود نرسید و یکتا پرستی محض نبود . مسیحیت بالآخر مراسم استعاری از ملل مجاور ، الوهیت مادینه را برقرار ساخت . تعدادی از خدایان مذهب مشرک را ، با لباس مبدل ، بنحوی قابل تشخیص ، بخود ملحق ساخت و آنان را در ردهٔ پائین تر تنزلداد .

ولی با همان عدم انعطاف مذهب اتن و جانشین آن مذهب موسی ، عناصر خرافی و سحر و جادو را که در طول پیش از دوهزار سال ، سد راه معنوی او بودند ، نفی نکرد ،

پیروزی مسیحیت ، پیروزی مجدد کهنه آمون بر خدای ایختاون بود ؛

توهم «نجات» اثر گذاشتند . اساس اینکار ظاهر آذنازیه پل است که تمام معنی موجودی مذهبی بوده و در روح او ، بقایای مبهم گذشته ، در انتظار لحظه‌ای بودند که در ضمیر آگاه او سر برآورند . اینطلب که یک رهائی پخش مقصوم و مبری از خطا خود را فدا سازد ، مسلمان تغییر شکل مفترضانه ایست که فهم آن از لحاظ منطقی دشوار است . در واقع چگونه تصور کنیم که یک مقصوم بقاوند جنایتی را بعده گرفته بگذارد باعدها محاکومش کنند . تاریخ هیچ نمونه دیگری از این بمنطقی را نشان نمیدهد . شاید مسیح ، تنها مقصوس اصلی و همان رئیس گروه برادرانی بود که پر پدر پیروز شده بود . ولی آیا حقیقتاً این رهبر شورشی و این سرکرد وجود داشته ؟ عقیده من این مسئله ایست که باید بی جواب از آن گذشت . مطلب کاملاً امکان پذیر است ؛ ولی باید در نظر داشت که هر یک از برادران توطئه‌گر ، باستفاده از جنایت پنهانی ، ایجاد وضع منحصر بفردی که با امکان دهد جای پدر را بگیرد ، امیدداشته است . در واقع میباشد پدر از جماعت طرد و محبو شود . اگر چنین رئیسی وجود نداشته ، مسیح و ارث توهمندی سیر نشدنی است . بر عکس اگر این رئیس وجود داشته ، مسیح جانشین او و تجسم دوباره ایست . اینکه موضوع عبارت از یک توهمند باشد ، یا بازگشت یک واقعیت از باد رفته ، چندان اهمیت ندارد . آنچه ماجستجو میکنیم ، منشأ ادراك قهرمانیست که همیشه برضد پدر خود عاصی بوده کار را با نوعی کفتن او پیمان میدهد .

مامنیع واقعی احسان گناه را که نشان دادن آن بتحویل یک دشوار است ، در درام بازمی‌یابیم . خیلی محتمل است که قهرمان و خوانندگان تراژدی عهده باستان ، همین شورشیهای قهرمان و همین توطئه برادران را نشان میدهد . بی‌فایده نیست خاطر نشان کنیم که در قرون وسطی ، تا آن ، با تاریخ ذکر مصائب مسیح از تو پدید می‌آید . قبل از آن که مرتضی که مراسم مسیحی خوردن نان مقدس که با آن ۱- ارنست جونز توجه‌ها باینم موضوع جلب کرد که شاید خدای میتران که گاو را میکشد ، همین رئیس را نشان میدهد که نتیجهٔ کار خود را تحسین میکند . میدانیم که مدت‌ها پرستش میتران ، با مسیحیت نوپدید برای کسب پیروزی نهانی مبارزه داشت . فر و پد .

و این امر ، پس از یک فاصله هزار و پانصد ساله ، در صحنه‌ای وسیعتر انجام گرفت . معدله مسیحیت ، حد اقل در آنچه بیازگشت و اپس زده مر بوط است ، نشانه پیشرفتی در تاریخ مذاهب بود . از آن زمان پیدا شد ، یهودیگری فقط یک فسیل بود . بدینیست بدانیم که چگونه فکر یکتاپرستی اینطور بر ملت یهود اثر گذاشت : و چرا اینقوم ، با این تعصب بآن وفادار مانده است . من فکر میکنم که بتوان باین مسأله پاسخ گفت . سرنوشت ، باسختگیری نسبت به قوم یهود ، با تجدید نظر درباره شخص موسی ، قایمقام عظیم الشان پدر ، و نشان جنایت اولیه و پدر کشی ، وصول باین نتیجه را برای او ممکن ساخت .

همانطور که در جریان کاوش بیمار دچار باختلال روانی دیده میشود ، عمل بجای خاطره قرار گرفت . یهودیان در برابر مکتب موسی ، که آنرا بیادآوری و امیداشت؛ بمدد انکار عمل گذشته ، عکس العمل بخراجدادند؛ و بشناسائی پدر عظیم الشأن اکتفاکردند؛ همین و بن . بدانوسیله خود را از دستیابی موضعی که میباشد پل از آنجا تاریخ بدوی را ادامه دهد باز داشتند . اتفاقی نیست که کشنی یا کمرد بزرگ ، مبدأ و سر آغاز مذهب جدیدی شد که پل ایجاد کرد . تنها محدودی از شاگردان ، در کشور یهودیه ، محکوم باudem را بچشم پسر خدا و مسیح موعود میدیدند . بعدها ، بخشی از تاریخ مر بوط بکوکی خیالی موسی ، تاریخ کودکی عیسی شد؛ و باید اعتراف کنیم که درباره او ، چیزی بیش از خود موسی نمیدانیم . ما نمیدانیم که آیا واقعاً او همان مرد بزرگی است که انجیلها توصیف میکنند؛ یا شهرت خود را تنها باوعله مرك و اوضاع و احوالی که آنرا احاطه کرده مدیون بوده است . پل ، که بعدها حواری شد ، هرگز اورا بشخصه نشناخت . قتل موسی بدت قوم او ، جنایتی که «سلین» توانست آثار آنرا در روایات پیدا کند ، و گوته جوان ، بی آنکه هیچ وسیله‌ای داشته باشد ، واقعیت آنرا قبول کرده بود ، برای استدلال ما ضرور است؛ و رابطه مهی بین واقعه فراموش شده ایکه در دوران اولیه واقع شده بود و ظهور بعدی آن بشکل مذاهب یکتاپرست ، برقرار میسازد . بموجب یک فرضیه جالب ،

نازک مسیحیت، بهمان وضع نیاگان خود، یعنی وحشیان مشرک، باقیمانده‌اند؛ و از آنجا که نیتوانند نفرت و کراحت خود را ازذهب جدیدی که بآن تحمل شده بر طرف کنند، بغض و دشمنی خود را متوجه منبعی کرده‌اند که از آن مسیحیت بآن رسیده است. این‌طلب که انجلیها سرگذشتی رانقل می‌کنند که در میان یهودیان گذشته و تنها بیهودیان مربوط است، عکس العمل آنان را تسهیل کرده است. درواقع کینه آنان بیهودیان، کینه بمسیحیت است. شگفت نیست اگر در انقلاب ناسیونال-سویالیست آلمان، قرابت دومنذهب یکتاپرست، در رفتار خصم‌های که هر دو باهم متحمل می‌شوند روش بچشم می‌خورد.

بتواند بنحوی در توده‌ها استوار و برقرار باشد، باید خصوصی نسبت بیک اقلیت خارجی وجود داشته باشد، و کمی تماد این اقلیت، مشوق آزار و اذیت او باشد. معذلك دو خصیصه غیر قابل بخاشایش در یهودیان وجود دارد؛ نخست آنکه، باساکنان کشور میزبان خود، در پاره‌ای جهات اختلافاتی دارند که بهیچوجه اساسی نیست؛ زیرا علیرغم ادعای دشمن، آنها آسیاعی و نژادی پیگانه نیستند؛ بلکه اختلاف ناشی از خصایصی است که خاص ملل مدیترانه‌ایست؛ و ناشی از فرهنگی است که بارت برده‌اند. ولی اینها گاه بنحو نامشخصی با ملل دیگر و بخصوص شمالی‌ها اختلافدارند؛ و چیز عجیب، عدم تساهل نژادیست که پیشتر نسبت با اختلافات کوچک ظاهر می‌شود تا نسبت باختلافات عمیق و اساسی. خصیصه دوم که مهمتر هم هست، این‌طلب است که یهودیان، هر فشار و اذیت و آزاری را بی‌اهمیت می‌شمرند. هیچگاه وحشیانه‌ترین آزارها موفق بنا بودی آنها نشده است. بر عکس آنها در همه مشاغل و در هر جا بتوانند نفوذ کنند، نظر خود را تحمل کرده در پیشرفت مدنیت شرکت موثر دارند.

در عهود و اعصار بسیار دور، کینه نسبت بیهودیان ریشه گرفته از ضمیر ناخود آگاه ملل ناشی می‌شود. من پیش‌بینی می‌کنم که انگیزه‌های دشمنی مقدمتاً بنتظر باور نکردنی می‌اید. بجز اوت‌میگوییم که این حسادت را ملتی که بی‌پنداشت نخستین آفریده و منتظر خداوند پدر است بر انگیخته و آتش آن هنوز هم خاموش نشده است؛ گوئی ملل دیگر، بنویه خود، چنین ادعه‌ای داشته‌اند؛ و از طرف دیگر، در میان همه عادات خاص یهودیان، رسم ختنه اثر نامطبوع و اضطراب انگیزی را ایجاد می‌کند. بی‌شك، از آنجهت که تهدید بقتل آلت تناسلی را یادآوری کرده، بدینظریق، بخشی از گذشته بدوی را که خود بخود فراموش شده، بخاطر می‌آورد.

در این رشته، نباید جدیدترین ملل ضد یهود را ازیاد ببریم؛ چه، بخاطر داریم که همه مللی که امروز، ضد یهود دیگری را بکار می‌بندند، در ادوار بالتبه من آخر بمسیحیت گردیده‌اند؛ و اغلب، علت گرایش آنها، تهدید بمرگ بوده است. میتوان گفت که اغلب آنها بجر تعمید یافته‌اند؛ و زیر پوشش

جامع واقعه مربوط بوراثت دیرینه متناسب است؛ و توضیح آنها تنها با تأثیر اینکونه وقایع ممکن میگردد. رفتار و کرداریک کودک مبتنی به بیماری روانی، نسبت به پدر و مادرش، وقتیکه در معرض عقدہ ادب وقطع عنصر تناولی است، واکنشهای متعددشان میدهد که مشاهده آن در اشخاص وافراد، بمنطق جلوه میکند؛ و تنها با بررسی آن از زاویه وراثت دیرینه و دیط آن بتجاربی که در نسلهای قبل صورت گرفته، قابل فهم میشود. گردآوری و انتشار مواردی که اینجا بآنها اشاره میکنیم جالب است. این موارد رویدادها قائم گنده بمنظیر میرسد و امکان میدهد که گامی فراتر رفته، فرض کنیم توارث دیرین انسان تنها متنضم استعدادها نیست، بلکه محتوایات پندرانی و آثار یا دواره‌ای را نیز شامل میباشد که تجارب نسلهای سالفة بجا گذاشته است. بدین طبق، اهمیت و معنای توارث دیرین، بنحو قابل توجهی افزایش خواهد یافت. با تأمل در آن باید اقرار کنیم که مدتهاست چنان بحث میکنیم که گوئی مسأله وجود آثار یا دواره تجارب نیاگان ما، مستقل از مراده مستقیم، یا مثل نتایج تعلیم و تربیت، مطرح نبوده است. وقتیکه از دوام یک سنت قدیمی در میان یک ملت و ایجاد خصیصه ملی سخن میگوئیم، فکر مامتنجه یک سنت موروثی است؛ نه روابطی که شفاهای منتقل شده. ما، بین ایندو فرق نمیکناریم و توجه نداریم که این غفلات ناشی از بروائیست. این وضع، در اثر انکار مودویی بودن صفات مکتبه در زیست‌شناسی، و خیم ترمیشود. با خصوع تمام باید قبول کنیم که با وجود این، برای ماممکن نیست که در بیان توضیح تحول بیولوژیک باشیم، و از این عامل بگذریم. راست است که دومورد کاملاً شبیه و منطبق نیستند. در یکی، بحث از صفات مکتبه ایست که فهم آنها دشوار است؛ و در دیگری آثار یا دواره در تأثرات خارجی، یعنی امری تقریباً عینی است. ولی بی‌شک، تصور یکی بدون دیگری برای عالمی ممکن است. با قبول اینکه در وراثت دیرین، آثار یادواره متشابهی بجامیماه، از خندقی که روان‌شناسی فردی را از روان‌شناسی جمعی جدا میکنند بگذریم و میتوانیم ملتها را نیز همانند فرد چاربیماری روانی، مورد مطالعه قراردهیم. با قبول اینکه ما از آثار یادواره در وراثت قدیمی، تنها ظاهرات حاصله در جریان تحلیلها را، که باید به

رویدادهای تقریباً مشابه قرار میگیرند؛ ولی همه بیک نوع واکنش نشان نمی‌دهند؛ و این سؤال پیش میآید که آیا مناسب نیست این واکنشها و فردیت‌های گوناگون را بوراثت دیرینه نسبت دهیم این دو دلیل باید از میان برود. موضوع تشابه، چیزی برآگاهی مانسبت بوراثت دیرین نمی‌افزاید. ممذلک بررسیهای تحلیلی نتایجی داده‌اند که باید درباره آنها تأمل کرد. نخست، عمودیت استعاره زبان است. جانشینی استعاری چیزی بجای چیز دیگر (یا کاری بجای کار دیگر) لایق طبع بوسیله کودکان ما انجام میشود و بنظرشان طبیعی می‌آید. چگونه کاربرد آنرا دریافته‌اند؟ این موضوع است که نشان داده شن برایما غیرممکن است؛ و ما در بسیاری از موارد ناگزیر باید قبول کنیم که این کار آموزی صورت پذیرفته است. بحث از یک مفهوم آغازین است که جوان قراموش میکند و در حقیقت همین استعداد است که در رؤیاها یعنی بکار مپیش دو تازمانی که تحلیل نشده، معنی آنها در نمی‌آید، و حتی پس از آنهم شخص بزمت تقسیم را می‌پیدارد. اگریکی از جملات عمومی را که در آن استعاره‌ای مبتلود راست بکار مپیش، باید قبول کرد که تا آن‌زمان معنی واقعی جمله را ابدآ در نظر نداشته است. از طرف دیگر استعاره بتنوع زبانها کاری ندارد. بی‌شک، "بررسیهای نشان خواهند داد که استعاره واجد‌ุมومیت بوده، در میان همه ملل یکسانست. شاید یک مورد مسلم توارث قدیمی مربوط بزمانی است که زبان در آغاز کار خود بوده؛ ولی توضیح دیگری هم ممکن بنظر میرسد.

میتوان گفت که این امر ناشی از اشتراک افکار در مورد انگاره‌های است که در جریان توسعه تاریخی زبان، شکل گرفته‌اند؛ و هر بار که فرد، مراجعت از این تحول را میکنند، در او تکرار میشوند. شاید موضوع عبارت از توارث استعدادهای فکری باشد، تغییر توارث استعدادهای تمايلات غریزی؛ ولی این نیز نخواهد توانست در حل مسأله باما کمک کند.

ممذلک، بررسیهای تحلیلی، اطلاعات دیگری را که بسیار مهمتر از اطلاعات قبلی است، بما ارزانی داشته‌اند. بامطالعه واکنشهای ناشی از ترمومتریسمهای پیش‌رس، اغلب چارشگفتی میشوند از اینکه مشاهده میکنیم که آنها منحصرآ بواقعات زندگی بستگی ندارند؛ بلکه، از آن منحرف میشوند؛ بنحویکه بیشتر بانمونه

کمال تکوینی اندامه‌ها حمل کرد ، بعنوان دلیل دردست داریم؛ با اینهمه ، ایندلایل آنقدر قانع کننده بنظر میرسد که پافشاری بر آن را برای ما ممکن می‌سازد . اگر چنین نباشد ، باید از گام نهادن در راهی که پیش گرفته‌ایم ، چه در قلمرو روانکاری ، و چه در زمینه روانشناسی جمعی صرفظار کنیم . در اینجا تهور ضرور است . با این اصل مسلم ، بقلمروهای دورتری دست‌می‌باییم: و باقیول آن از فاصله‌ای که در گذشته غرور بشری میان خود و حیوان وجود آوردہ میکاهیم . توضیح آنچه که غریزه حیوانات نام داده‌اند ، غریزه‌ای که آنان امکان میدهد تا در یک وضع جدید ، خود را همچون گذشته‌ای که بدان خو گرفته بودند حفظ کنند ، بخواهیم ممکنست صورت پذیرد: نسلهای جدید حیوانات ، از تجربه‌ای که بوسیله نواع آنان حاصل شده استفاده می‌کنند ! یعنی خاطره آنچه را که بر نیاگانشان گذشته ، در خود حفظ می‌کنند . در حیوان دوپاهم وضع برهمین منوال است . و راثت دیرینه او ، گرچه بسب گسترش و خصلتش فرق می‌کند ، با غرایز حیوانات مرتب است . من باقیول این فرض ، بیدرنگ تأیید می‌کنم که انسانها ، همواره آگاه بوده‌اند که روزی دارای پدری بدوف بوده و اورا کشته‌اند .

دومسأله دیگر هم در برابر ماقرداد دارد: درجه شرایطی ، این خاطره ، مثبت و فعال شده و بصورتی که البته تحریف شده و شکل اصلی را از دست داده ، از حالات ناخودآگاه بحال خود آگاه در می‌بوده . جواب پرسش اول آسانست و قیکه رویداد مهم است یا اغلب تکرار نمی‌شود یا هم وهم فراوان است . خاطره و راثت دیرین منتقل می‌شود . در واقعه قتل نیدن ، هر دو شرط وجود دارد .

در خصوص سوال دوم ، باید توجه داشت که تعدادی از تأثیرات ، نقشی بعده دارند که لزوماً شناخته نیستند . همچنانکه در مورد بسیاری از بیماریهای روانی بعجم می‌خورد ، یک تنییر خود بخودهم ممکن است . معدلاً ، تکرار چدید و واقعی حادثه ، اهمیت قطعی دارد؛ چه ، این تکرار آثاریادواره از یادرقنه را دوباره زنده می‌کند . قتل موسی و بعدها قتل عیسی که پس از یک باصطلاح دادرسی صورت گرفت ، تکراری از این نوع بود . بخوبی که این وقایع ،

بمنزله علل اولیه اهمیت یافتند . ظاهراً بی‌این قتلها تکوین یکتاپرسی ممکن نبوده و بقول شاعر: «کسی که زندگی جاودانه در میان سرودها ، سر نوش است ، نخست باید جان خود را از دست بدهد»^۱

بنحوان توجه ، ملاحظه‌ای را که یک استدلال روانشناسی از آن ناشی می‌شود اضافه می‌کنیم . خبری که تنها بر نقل قول‌های شفاهی مبتنی است ، متنضم صفت آزار دهنده‌ای که خاص پدیده‌های مذهبی است ، نمی‌باشد؛ و آن نیز مانند هر خبر خارجی دیگر شنیده شده ، در معروف قضاوت قرار گرفته احتمالاً طرد می‌شود ! و هرگز نخواهد توانست از چنگ طرز تکر منطقی بکریزد . پیش از آنکه بتواند یه نگام بازگشت ، چنین نتایج مهی پدید آورد ، و پیش از آنکه توده‌ها را با آن شیوه شکفت اندکیز که بعجم دیده و تا کنون نفهمیده‌ایم ، بکردن نهادن بیوغمذهب و ادار کند ، باید در معرض واپس‌زدگی ، ورقن بحال ناخود آگاه قرار گیرد .

و این ملاحظه کننده این فکر را سنگین می‌کند که امور واشیاء کامل‌لا یا تقریباً - چنانند که مابقی صیف آنها برداخته‌ایم .

قسمت دوم

۱- خلاصه

پیش از ادایه این مطالعه، خود را ناچار می بینم از خوانندگان پوزش بخواهم و در عین حال توضیحاتی بدهم. این قسمت تکرار دقیق و غالباً حرف بحرف پخش اول است. معدله‌ای بررسیهای انتقادی در آن خلاصه شده؛ و پاره‌ای ملاحظات منوط به بنیان خصیصه قوم یهود را بر آن افزوده‌ام. میدانم که عرضه موضوع بدینترتیب، هم بی اثر است، وهم هنرمندانه نیست؛ و آنرا کاملاً قبول دارم. ارتکاب این اشتباه برای چیست؟ با آنکه پاسخ من مستلزم اعتراف دشوار است، از پیش آمده است: من در پی نا بود کردن آثاری که نحوه ترکیب شکفت انگیر این کتاب را سبب شده، فیستم در واقع این کتاب دوبار نوشته شده است. نخست، چند سال پیش در وین، کدری آنچه انتشار آنرا غیر ممکن میدیدم؛ میخواستم انتشار آنرا رها کنم؛ و آن همچون روحی معذب در برآبر قرار داشت. قرار گذاشت آنرا در دو پخش، در مجله‌ای مگاگو، منشر کنم. موضوع عبارت بود از پخش نخستین؛ یعنی «یک مصری بنام موسی» و بررسی تاریخی مبنی بر این پخش، یعنی «اگر موسی مصری بود». بقیه اثر، با توجه به ملاحظات منوط بیکنای پرستی و تفسیر من درباره مذاهب، متنضم، نظرات گیج کننده و خطرناک بود. آنها را

نژد خود نگاهداشته بودم؛ و بتصورم هر گز قابل انتشار نبود. اتفاق غیر مترقبه هجوم آلمان در مارس ۱۹۳۸ پیش آمد؛ و مرا پترکوطن وادرساخت؛ و از ترس دیدن ممنوعیت پسیکانالیز، درکشوری که لااقل نشر اثر مرا تحمل میکرد، رهایی پخشید. تازه در انگلستان از کشی پیاده شده بودم که بنحو مقاومت ناپذیری این تمایل درمن پیدا شد که دانستنیهای مخفی خود را در اختیار همکان قرار دهم؛ و باصلاح پخش سوم، بمنظور ادامه پخش دیگری که تا کنون منتشر نشده بود را نمایم. اینکار، بساندک تغییری در ترتیب نوشته‌هایم نیاز داشت. معدله‌ک در این تجدید نظر به تنظیم همه اطلاعات موفق نشد؛ و از طرف دیگر نتوانستم برای کتاب گذاردن قطعی دو قسمی که قبل از منتشر نشده بود، تصمیم بگیرم. برای اینستکه یک قسمت از پخش اول روایت من بدیگری مفضم شد؛ و نتیجه آن تکرارهای متعدد بود. ممکن بود برای تسلی خاطر بخود بگویم که نحوه بیان هرچه باشد، تازگی و اهمیت موضوع، دوباره خوانندهای تحمیلی برخوانندگان را جبران خواهد کرد. چیزهایی هست که مناسب تکرار است. پرگفتن آنها خسته کننده نیست. معدله‌ک با خواننده است که بر مطلبی تأمل یا مجدداً با آن مراجعه کند؛ ولی الزام او باینکه یک مطلب را دوبار در یک کتاب بخواند. کلد ناشیانه ایست؛ و مؤلف باید مسئولیت آنرا بعده بگیرد. ولی درینجا همیشه قوه خلاقه یک نویسنده، باراده او بستگی ندارد. اثر در حد توانایی خود فراهم میشود؛ و تصنیف، اغلب آفرینشی مستقل از نویسنده و تاحدى با او بیگانه است.

عقاید مساعد خاصی دارند و معتقدند که برتر و شریفتر از دیگرانند؛ بحدی که بعضی از عاداتشان، هنوزهم آنها را اذیگران جدای نکنند^۱. در عین حال، آنها نوعی اعتماد بزرگی و خوش بینی دارند؛ شبیه اعتمادی که از داشتن موهبتی پنهانی و با ارزش با انسان دست میدهد. اشخاص مقدس و پارسا آنرا اعتماد پخداوند مینامند. عمل این رفتار و کردار را می‌دانیم و این گنج پنهان را می‌شناسیم.

یهودیان حقیقتاً خود را ملت بر گزیده خدامی پنداشتند؛ و فکر می‌کنند کاملاً مقرب اویند و این آنچیز است که با نان غرور و اعتمادی بخشد. بر حسب روایات موثق، رفتار آنها از دوران یونان باستان تا با مرود بهمین منوال بوده است. خصیصه یهودی آنوقت، همان بود که أمر و ذهست. و یونانیان ساکن در حول و حوش مناطقی که یهودیان میزدند، در برآ بر خصوصیات آنان، بهمین شیوه میز بازان کنوی، عکس العمل نشان میدادند. میتوان گفت که عکس العمل آنان چنان بود که گوئی آنها نیز معتقد با میزان از این خود متفاوت بودند که قوم یهود مدعی آن بود. پسری که از طرف پدری با ایهت، فرزند محبوب و مقرب معرفی شده، نباید تعجب کند از اینکه حسادت برادران و خواهرانش بر انگیخته شود. اسطورة یهودی یوسف، که بوسیله برادرانش فروختشد، نتایج ممکن یا چنین حسادتی را نشان میدهد. و انگهی بنتظر میرسد که وقایع بدی، ادعاهای یهود را توجیه می‌کنند. زیرا وقتی که خداوند بر آن شد که برای آدمیان مسیح و نجات دهنده‌ای پیشسته، او بین از میان ملت یهود انتخاب شد. شاید ملل دیگر میتوانستند بحق نزد خود بیندیشند که: «یهودیان حق دارند، آنها بر گزیدگان خدایند»؛ ولی بر عکس، ظهور مسیح، در میان همه ملت‌ها، طغیان دشمنی بر ضد یهودیان را داده‌اند؛ و یهودیان هیچ امتیازی از روحان خدایی بست نیاورده‌اند؛ چه، آنها نجات دهنده‌را قبول نکردند.

باتکیه بر آنچه گذشت، میتوان بتأکید گفت که موسی بملت یهود مصائب ارزای داشت که برای همیشه آنان را از مل دیگر متمایز ساخت. ولی با تأکید

۱- در عهد قدیم غالباً اتفاق می‌افتد که یهودیان توهین کرده با آنها مانند چند ایمان رفتار می‌کرند، این احتمال را باید بمنزله نوعی اعتراض در نظر گرفت؛ «آنها ... خود را ازما دور نگه میدارند؛ گوئی ما جذامی هستیم»

ملت اسرائیل

در کاری که دست گرفته‌ایم، باید از مطالب خبری آنچه را که مفید بنظر میرسد بگیریم و آنچه را بکار نمی‌آید کتاب بگذاریم و بر حسب احتمالات روانشناسی، عناصر مختلفی را که بدست آمده، سرجمع کنیم. هر کس حق دارد پرسیده‌ای چه، بچنین کاری دست زده‌ایم، با آنکه قبول داریم که تکنیک‌ها یطور قطع و یقین حقیقت را بدست نمیدهد.

ما برای پاسخ باین مسئله، نتایج بدست آمده را نقل می‌کنیم اگر توقعاتی را که معمولاً بیک تحقیق روانشناسی تاریخی تحمیل شده قبول کنیم، شاید بحل مسائلی که همیشه جلب توجه کرده و بدنبال رویدادهای اخیر، از نوبنگر نده وقایع عرضه می‌شوند، نایل آئیم. میدانیم که از میان همه ملل باستانی، که در حوزه مددیترانه بسیار میرندند، ملت یهود احتمالاً تها ملتی است که نام و شاید سرشت خود را حفظ کرده است. با سختی بینندی در برآ بر همه مصائب و بدرفتاریها مقاومت کرده؛ و با برآز پاره‌ای خصائل خاص، بغض و عداوت قلبی همه ملل دیگر را بخود جلب کرده است. این مقاومت یهودیان را باید از چه دانست؛ و چه روابطی ممکن است میان خصلت و سرنوشت آنان وجود داشته باشد؟ اینها سائل جالبی است که می‌خواهیم بدرکشان نایل شویم.

باید نخست خصلتی را که در میان یهودیان وجود داشته و بر روابطشان با همنوعان حاکم است، بررسی کنیم، محقق است که آنها در باره خودشان

ساختمان کائنات ، که اندیشهٔ ما در پی دست یافتن برآنست ، ناهمانگی‌های عمدۀ‌ای وجود دارد . بخاطر نیاز میرم‌ما بتغییر ، کافیست که برای هر پدیده‌ای ، علت منحصر بفرد مشخصی را که در واقعیت خارج‌کننر مصادق دارد جستجو کنیم .

بر عکس ، هر واقعه‌ای از عمل مختلف و متعددالجهات ناشی شده است . بعلت وحشت از پیچیدگی فوق العاده امور ، ازیکر شته و قایع در مقابل رشته دیکر جانبداری می‌کنیم ؛ و تقابلهاگی می‌سازیم که وجود ندارد ؛ و فقط با حذف روابط و مناسبات وسیعتر ایجاد شده‌اند . پس اگر در برسی یک مورد خاص ، برای نقش متفوّقی که بوسیله یک شخصیت بزرگ ایفا شده دلیلی بیایم ، وجود آن ما نباید مارا بعنوان تخفیف اهمیت نظریۀ عوامل عمومی و غیر شخصی مورد ایراد قرار دهد . و مسلم است که برای هر دو نحوه دیدگاهی هست ، در آنچه بمنشاء یکتاپرسی مربوط است ، مانیتوانیم عامل خارجی دیگری جز آنچه قبل ذکر کردیم ، بیایم . این تحول و تغییر ، بارواب استواری که در یک امپراتوری بزرگ میان ملل مختلف موجود است ، ارتباط دارد . باین‌دلیل است که ما برای مردم بزرگ ، در رشته ، یا بعبارت بهتر ، در شبکۀ علل تبیین کننده ، موقع خاصی قائلیم . ولی شاید این سؤال پیش آید که در چه شرایطی این عنوان افتخار آمیز داده شده است .

با حیرت تمام قبول‌داریم که جواب باین سؤال آسان نیست . آیا بگوئیم که مردم بزرگ کسی است که دارای صفات عالی باشد ؟ این ضابطه از هر حیث نادرست است . مثلاً زیبائی ، نیروی عضلانی ، هر چند که مورد توجه و تمایل باشد ، بکسی حق نمیدهد که مردم بزرگ تقاضی شود . پس ، محتملاً موضوع ، صفات معنوی ، امتیازات روانی یافکری است . معذلک باید در تقدیرداشت که کسی تنها بخاطر آن مردی بزرگ نیست که در یک زمینهٔ معین ، از تبحر خارقالعاده‌ای برخوردار باشد . این عنوان را یک استاد شطرنج یا موسیقی‌دان چیزی دست نمیدهد ؟ و الزاماً بیک هنرمند پرجسته یا یک دانشمند ممتاز اعطای نمی‌شود . در جنین مواردی کافیست بگوئیم که شخصیت مورد تقدیر ما یک شاعر بزرگ ، یا نقاش بزرگ ، یا ریاضی‌دان ، یا فیزیک‌دان بزرگ و پیشقدم در این یا آن زمینه‌است ؛ ولی از توصیف

باین‌طلب که آنها قوم برگزیده‌اند ، اعتماد‌بنفس‌ذی‌بادی با آنان داد و آنها را مقدس اعلام داشت ؛ و وادارشان کرد تا از مل میکرفاصله بگیرند .

ما از بیان این‌طلب نمی‌خواهیم بگوئیم که ملل دیگر قادر اعتماد بنفس بودند . نه آن‌روزه مثل امروز ، هر ملتی مملواز احساس برتری خود بود . معذلک اعتماد بنفس یهودیان ، بلطف موسی ، قوت‌مزهی پیدا کرد و رکن عقیدتی آنان شد . آنها بسبب یک پونداستوار با خدای خود ، در عظمت او شریک شدند .

میدانیم که در دورای خداوندی که یهودیان را برگزید و آنان از مصونیات داد ، شخصیت موسی قرارداد . که با صلاح بنام خداوند این کار را کرد . برای اینست که ماحق داریم فرض کنیم که انسانی - بنام موسی - یهودیان را آفریده است . این ملت ، نه تنها لجاجت و سرسرخی را که موجب ادامه حیات است ، بوی مدیون است ، بلکه ، قسمت‌اعظیم دشمنی را که برائی‌گیخته و هنوز بر میان‌گیرید نیز ، مدیون است .

مرد بزرگ

چگونه می‌توان تصور کرد که یک مرد ، این تلاش خارقالعاده را بشمر رساند ؛ و از خانواده‌ها و افراد مختلف ، ملتی واحد و مصمم ایجاد کرده و پس نوش او را برای هزاره‌ها تبیین نموده باشد ؟ آیا چنین فرضیه‌ای ، ارتقایع و پس روی بست نحوه دیدی نیست که آفرینش و پرستش قهرمانان را ممکن ساخته است ؟ آیا این بازگشت باعصاری نیست که در آنها تاریخ ، سرایا فتوحات و ذندگی برخی شخصیت‌هاست ؟

ناکون تمایل عمومی برا یافته است که وقایع تاریخ بشری را بعلل پنهانی تر ، و عیوب شخصی تر ، و بنائیں تبیین کننده عوامل اقتصادی ، بوجوه مختلف تغذیه ، به پیش‌فته‌ای ماشینیسم و افزارها ، به‌هاجرت‌های ناشی از افزایش جمعیت ، و باختلاف آب و هوای ربط دهیم . فرد ، فقط نماینده و نمای الهامات و خواسته‌های جمعی است که باید الزاماً بطور اتفاق در هر شخصی تجلی باید . با این‌همه ، این تظره‌ای موجه و صحیح بما خاطر شان می‌سازند که بین طبیعت دستگاه‌ادرالکما و

نسبت دهیم ، خصال شخصیت پدری است ؛ و درست این شباهت ، مرد بزرگ را ایجاد می کند که مایه ووده در پی تشخیص ماهیت اصلی آنیم . پایداری و استواری در افکار و تیرمندی اراده ، عزم راسخ در کارها ، اینها و اعتماد بنفس شخصیت ، ویقین الهی وی براینکه همیشه حق با اوست ، یقینی که گاه کار را به بی پرواژی می کشاند ، چیزهاییست که تصویر پدری را می سازد . در عین حال که خود را از ستایش او ناچار می بینیم و گاه با او اعتماد کامل نشان میدهیم ، باز نمیتوانیم ترس اورا از دل بدر کنیم . کلمه بذر ، خود ، گویای مطلب است . واقع‌چه کسی جز پدر ممکنست بچشم بچه «بزرگ» آید ؟ یقیناً قیافه احترام آمیز پدر بود که بصورت شخص موسی بیهودیان زحمتکش بیچاره اطمینان بخشید که آنها پسران برگزیده پدرند ؛ و چه جاذبه‌ای میباشد انکاره خدای واحد ، ابدی ، دارای قدرت کامله بر آنها داشته باشد ؛ خدائی که علیرغم وضع محترم آنان قبول کرده باشد با آنها قرار داده اتحادی امضا کند و بشرط ادامه ستایش ، مراقب آنها باشد .

بی شک تفکیک قیافه موسی از خدای وی برای آنان مشکل بوده است ؛ و این صحیح است چه ، موسی ، قاعده‌ای می‌باشد بعض از خصایص خود ، مانند زود خشمی و بی کذبی را بخدا نسبت داده باشد - چهودیان باکشتن مرد بزرگ خود ، جنایتی را که در ادوار اولیه قاعده‌ای درجهت مخالف سلطنت الهی بود تکرار کردند ؛ و دیدیم که نمونه جامع آن در اعصار پیشین نیز نظری داشته است . اگر از یک طرف چهره مرد بزرگ اینچنین خدائی شده ، باید بخاطر آورد ، که پدر خود نیز یک دوران کودکی داشته است . فکر مذهبی که موسی را قهرمان ساخت از خود او نبود ؛ و آنرا بخلاف گفتند ؛ بلکه او این فکر را از فرماتواری خود ، ایختاون گرفتند ؛ و این شخص که اهمیتش بعنوان بنیانگذار مذهب کاملاً نشان داده شده ، از اتفاقاتی که بوسیله مادرش یا از راههای دیگر از آسیای نزدیک یا دور شده بود ، متابعت کرد . ماتسلسل و تداوم وقایع را دورتر از این نمیتوانیم دنبال کنیم ؛ ولی اگر نجوة دیدمما حقیقتاً صحیح باشد ، فکر یکتا پرستی بشکل تبری کماهه کرده بکشور مبدع بازگشته بود . جستجو برای تعیین سهم یک فرد در انتشار یک فکر ، بی تیجه است . بدیهی است که عده زیادی از اشخاص در آن

باعیارت مرد بزرگ پرهیز میکنیم . وقتیکه خاطر نشان میسازیم که گوته ، لئونار داوینچی یا بنهون ، مردان بزرگ هستند ، چیزی بیش از تحسین شاهکار آنها ، موجب بیان این مطلب شده است . اگرما ، نمونه‌های نظری آن را در اختیار نداشتم ، فکر میکردم که عنوان مرد بزرگ ، امیاز و رجحان است که برای مردان مؤثر ارقبیل فاتحین ، ناخدا ایان ، رؤسا ، بر حسب عظمت کار و قدرت تأثیرشان قائلیم . ولی اینهم کافی نیست و با محکومیت و بی حقی اغلب شخصیتهای نایابی که تأثیرشان بر روی معاصران و نسلهای بعدی انکارپذیر نیست . متضاد است . واقعیت هم در اینمود مقیاس و محک نیست ؛ چه ، بسیاری از مردان بزرگ ، بچای پیروزی ، زندگی را با بیچارگی و بدیختی بسر آورده اند . بدینترتیب ، ما بدین ترتیب میرسیم که تعیین دقیق صفات مردان بزرگ بیهوده است . پس ، باید بدین ملاحظه اکتفا کنیم که این اصطلاح ، با کمی انعطاف و بطور دلخواه ، شکننگی سرشار بعضی صفات را در پاره ای افراد نشان میدهد ؛ و بدینگونه ، بمعنی بدوي کلمه «عظمت» نزدیک میشویم . همچنین باید گفت که آنچه توجه‌هارا جلب میکند فی نفسه مرد بزرگ نیست ؛ بلکه بیشتر هدف تأثیر او بر دوی مردم دیگر است . این بحث را مختص کنیم ؛ چه ، بیم آنست که مارا از هدفمان دور کند . باید پذیرفت که مرد بزرگ از دور از مختلف ، بر معاصرینش اثر میکذارد : با شخصیت خود ، وبالندیشادی که مدافعانست . این فکر ممکنست یا پاره ای از آرزوهای دیرین توده هارا منعکس کند ، یا هدف جدیدی با آنان نشان دهد ، یا آنرا از راههای دیگر جلب کند گاه درمورد بسیار ابتدائی ، شخصیت است که اثر میکذارد ؛ واندیشه ، نقش ثانوی ایفامي کند . حال درمی باییم که چرا مرد بزرگ تو انتهت تا این اندیشه اهمیت پیدا کند . چه میدانیم که اغلب انسانها ، نیازی مقاومت ناپذیر بقدرت و قدر جمعی برای تحسین دارند که در برابر شدن باز نیز نند ؛ تحت تسلط باشند ، و گاههم بوزار دیمه را او قرار گیرند . روانشناسی فردی نشان داده که این نیاز مشترک بیک قدرت ، از کجا سرچشمه میگیرد ؛ از احساسات کشنش بطریق پدر که از کودکی در ما گنجانیده شده زاییده میشود ؛ تمامیل پیوری که قهرمانان افسانه ای از چیزی که بر آن لاف میزند؛ و می‌هنیم که همه خصالی که میخواهیم بمرد بزرگ

ملل امروزی‌هم، وقتیکه شکوه حکومتها باشکستها آشغته شده، بازدست دادن اراضی و پول منجر شود، حکام خود را از کار برکنار میکنند. بنابراین ملت اسرائیل که با این خشونت و سختگیری خداوند روپرورد شده بود، با چه معجزی پایداری کرد و آنمه فرماتبرداری نشان داد؟ این مسئله‌ایست که ناچاریم فعلاً لایتحل بگذاریم. همه‌اینها مارا بتحقیق اینمطلب و امیداردن‌که مذهب موسی، در خلال احسان پر گزیدگی از جانب خداوند، جز افزایش اعتماد-بنفس چه چیز دیگر بقوم بخشیده است. روشن‌کردن این چیز دیگر آسانست: مذهب، تصور عظیمت‌تری از الوهیت یا بسیارت دیگر فکر بزرگترین خدا را بیهودیان داده است. هر که باین خدا ایمان داشت، میباشد بنحوی در تعظیم او شرکت کند؛ و تعالی و برتری در آن بود. این موضوع برای دیر باوران و بی اعتقادان خالی از تعجب نیست؛ ولی شاید یک مثل بهتر این احساسات را بیان بفهماند. مثلاً یک تبعه انگلیس را در نقطه بکیریم و فرض کنیم در کشور بیگانه‌ای که محل اقامت اوست، انقلابی بربا شود. این مرد، بعکس اتباع کشورهای کوچک اروپا پریشان نمیشود؛ چه، میداند که اگریک مو انسراوکم شود، دولت متبع او یک ناوجنگی خواهد فرستاد. این موضوع را شورشیان هم میدانند. بر عکس، کشور کوچک ناو-جنگی ندارد. فرد انگلیسی، غریبقدر امپراتوریست؛ ولی این غرور، با احسان امنیت واطمینان بحمایتی که هریک از اتباع بریتانیا از آن برخودار است همراه میباشد. بی‌شک وقتی هم که بحث ازادرار یک خدای اثیری است وضع بهمینکونه است؛ و چون نیتوان مدعی شرکت با خدا دراداره حکومنگ چهان بیش شد، غرور عظمت با احسان برگزیده بودن همراه میشود. یکی از قوانین موسی، بیش از آن اهمیت دارد که در بد و امر بنتظر می‌آید. این قانون، منع ساختن صورت خداوند است. یعنی اجبار پرسش خدائی نامرئی. حدس من اینست که میباشتی موسی در این امر، از مذهب اتن دقیق‌تر بوده باشد شاید کوشش داشته که منطقی باشد. خدائی او نمیباشد نام و قیافه داسته باشد. شاید نظرش بتدبیر حمایتی جدیدی در مقابل کارهای نامشروع جادوکری بوده؛ ولی قطعاً قبول‌این منع نتایج مهمی داشته از این‌قرار:

سهم دارند. از طرف دیگر خطاست که رشته علتها را بموسى ختم کنیم و کاری را که بوسیله اخلاق و ادامه‌دهنگان را ما او انجام شده، ندیده بگیریم. بذریکننا. پرستی در مص برادر نشد؛ ولی همان پدر توانست در اسرائیل، پس از آزادی قوم از بیوگ یک مذهب مزاحم ووحشی، به نتیجه برسد. ولی در میان امت یهود، همیشه مردانی بر میخاستند که سنت ضعیف را ذنده نگه‌میداشتند و سرزنشها و اخطارهای موسی را لایقطع تکرار میکردند تا اعتقادات خرافی از میان رفته دوباره برقرار نشوند. پس از کوشش‌های مداوم که در طی قرنها انجام گرفت، پس ازدواصالح بزرگ، که یکی پیش از تبعید بی‌ابل و دیگری پس از آن صورت گرفت، تبدیل خدای عامه یهوه تحقق یافت و یهوه خدایی شد که موسی پرسش او را بیهودیان تحمیل کرده بود. و این دلیل وجود پاره‌ای استعدادهای روانی در میان یهودیانست؛ که در جریان همکاری بخطاط تشکیل این قوم، اینمه شخصیت‌ها برای تحمل نقایص مذهب موسی، تنها بمنظور ملت برگزیده خدا بودن، و امتیازات دیگر نظیر آن، آمادگی نشان دادند.

پیشرفت در معنویت

مسلم است که برای گذاشتن اثر روانی مداوم بر روی یک ملت کافی نیست تأکید کنند که او بالاخص از جانب خدا برگزیده شده؛ بلکه باید بنحوی این مطلب و آنچه را از این اعتقاد برای او حاصل میشود، ثابت کنند.

در مذهب موسی، خروج یعنوان مدرک و دلیل برگزیدگی بکار میرفت؛ خدا، یا بنام او موسی، هر گز از آب و تاب دادن باین‌علامت التفات خسته نمیشندند. برای یادگاری این واقعه بود که جشن پاک برقرار شد و یا بهتر بگوئیم، تغییر شکل اتفاق، ولی موضوع آن تنها یک خاطره بود. خروج خود بگذشته دوری تعلق داشت، درگذشته‌ای که مورد نظر ماست، شواهد لطف خدا کم بود؛ و وقایع پیشتر بربی لطفی دلالت داشت.

اقوام بدوی عادت داشتند خدای خود را خلخ کنند و حتی اگر آنان را بدپیروزی و کامیابی و رفاه نرساند، مجازاتش کنند. با سلاطین نیز مانند خدایان رفتار میشد؛ و این امر، گواه وحدت قدیم و منشاء مشترک آنهاست.

در واقع جنبه مادری مر بوط بحوالی است : درحالیکه جنبه پدری ، یک رابطه مبتنی بر قیاسها و فرضیه هاست . بیدنتر تیپ ، در جهان دادن جریان فکری برادر اکات شهوانی ، نتایج عظیمی پیار آورد . روزی بین دو واقعیات که ذکر آن گذشت ، و قسم دیگری هم رخ داد که با آنچه در تاریخ مذاهب بررسی کرده بودیم ، قرابت داشت . انسان متوجه شد که بشناسائی وجود نیروی «روحی» یعنی نیرویی که با حواس ، بخصوص حس یعنای بسته نمی‌آید و نتایج فوق العاده اسکار ناپذیری دارد ، نایل آمده است . اگر در زبان تعمق کنیم می‌بینیم که انتقال و حرکت هوا تصویری از معنویت را فراهم آورده : روح خود نیز ، نام خود را ازوش هوا گرفته است (*Spiritus animus*) و در عبری رواخ - دود . بیدنتر تیپ انکاره روح ، یعنی رکن معنوی فرد بدد آمد . این وذش هوا ، از لاحظه تنفس انسان که در هنگام مرگ قطع می‌شود بسته آمد . امر و نهم ما بکسی مرده میگوئیم که نفس آخر را کشیده باشد . بیدنگونه قلمرو روح بر بشر مکشوف شد . پسر آماده بود تاروی را که در خود کشف کرده بود ، بهمه طبیعت بدهد . جهان نیز دارای روح شد ! و علم که بعدها پدید آمد ، کوشش داشت قسمی از جهان را از این روح محروم کند . این کوشش هنوز هم پیان نرسیده است . در پرتو منع موسی ، خدا باعلی درجه معنویت برده شد و دری برای تعبیرات جدید مفهوم خدا گشوده گشت که از آن سخن خواهیم گفت . قبل ایکی دیگر از نتایج آن پیر دازیم . هر پیشرفت معنویت ، افزایش اعتماد بنفس را بار می‌آورد و آنها را بنحوی مغروز می‌سازند ، که سرانجام خود را از دیگران که هنوز یوغ تمایلات شهوى را بکردن دارند برتر می‌پنداشند . میدانیم که موسی غرور ملت بر گزیده بودن را بیهود تلقین کرد . در اثر غیر مادی کردن خداوند هم ، گوهر دیگری بکنج پنهان این قوم افزوده شد . یهودیان توجه با مود معنوی را دنبال کردند . تیره بختی سیاسی ملت آنان فهماند که باید استاد نوشته ، یعنی تنها دارائی را که بر ایشان بجامیماند قدر بدانند . اندکی پس از ویرانی مبد او را شلیم بدت قیتس (Titus) ، یوحنابن سکائی ، دبی یهود ، پروانه تأسیس نخستین مکتب مطالعه و بررسی تورات را در یهنه ، درخواست کرد . از این

دورنمای ادراک حسی مر بوط با نگاره مجرد ، پیروزی معنویت بر حواس یا بیمارت دقیق تر ، چشم بوشی از گراییز بود : با توجه با نجه از لحاظ روانی ، با این چشم بوشی ملازمه دارد . برای توجیه آنچه در نظر اول قانع کننده نیست ، از پادهای پدیده ها که دارای خصلت تقطیر هم بوده ، در جریان توسعه مدنیت انسانی عارض شده اند ، مدد میکنیم . قدیمیترین و شاید مهمترین این پدیده ها در ظلمت ایام محوشده ! معدنک تایج شگفت آورشان مارا بقبول واقفیت آنها بعنوان یک اصل مسلم و امیدار . در کودکان و جوانان پریشان خیال ما ، مافتند بدیان ، پدیده ای روحی وجود دارد ، که آنرا « ایمان بقدرت کامله فکر » مینامیم . و آن بعتقد ما عبارت از ارزش زیاد دادن بتائیر استعدادهای روحی . استعدادهای فکری در اینمورد - است : که ظرفیت و توانائی تأثیر بر جهان خارج و تغییر آنرا دارد . جادوگری ، که پیش از علم بوجود آمده ، بر این ایمان مبتنی است . جادوی کلمات هم مانند اعتقاد بقدرت ناشی از خوبی یا بدی پاره ای از اسمها ، از همین ایمان بقدرت کامله فکر ناشی می‌شود . بنظر ما قدرت کامله فکر میین ارزشی بود که برای توسعه زبان قائل بودند : زبانی که آنهمه پیشرفتهای خارق العادة فعالیتهای فکری را به مرار آورد . این هنگامیست که حکومت جدید معنویت برقرار می‌شود : و با شروع آن ، مدرکات ، خاطرات و استنباطات ، در مقابله فعالیتهای روانی پست مر بوط بادرآکات حسی آنی ، اهمیت قضیی پیدا می‌کنند . این مرحله ، قطعاً از همترین مراحل انسان شدن بود . یک مسیر تحول بدمی ، بشکلی محسوس تر بچشم می‌خورد : تحت تأثیر شرایط خارجی ، که مطالعه آن در اینجا بما مر بوط نست . باز طرف دیگر ، کاملاً بر ما «علوم نشده» ، سازمان پدرسالاری جامعه ، جانشین سازمان مادر سالاری شده و طبیعتاً بدگرگونی قوانینی که تا آن هنگام معقول بود ، منجر شد . بنظر می‌آید که ما ، انگکاسی از این دگرگونی را در قرآن دیهای سه گانه معروف آشیل یعنی «اورستی»^۱ باز می‌بایم . ولی این دگرگونی و گذار از مادر به پدر ، معنی دیگری هم دارد : این امر پیروزی معنویت بر تمایلات شهوانی وبالنتیجه ، پیشرفت مدنیت را نشان میدهد .

محركهایی باشد که مابحق درونی تشخیص میدهیم . در جریان تحول فردی، یک قسمت از نیروهای بازدارنده جهان بیرون به نیروهای درونی تبدیل میشوند . در «من» دادگاهی برپامیشود که در مقابل «فرمان» بررسی و انتقاد کرده منع میکند . این دادگاه را «ابرمن» مینامیم . بنابراین «من» پیش از اراضی غرایز مجبور است نه تنها خطرات بیرونی بلکه خواستهای «ابرمن» را بحساب آورد ! و بدینگونه برای چشم پوشی از غرایز ، محركهای دیگری هم دارد . ولی در حالیکه چشم پوشی‌های ناشی از دلایل خارجی ناخواستهای بیار می‌آورد ، چشم پوشی‌هایی که موجب آنها دلایل درونی و پستخواستهای «ابرمن» است، نتیجه‌متفاوتی از لحاظ اقتصادی دارد . بهمراه یک‌دلتنگی اجتناب ناپذیر ، فایده‌ای بصورت یک دلخوشی ، یا نوعی افناع جبران‌کننده را تأمین می‌نماید . «من» خود را پرشور و پر حرارت حس میکند ; و چشم پوشی از فشار غریزی را کاری شایان تحسین می‌یابند . طرز کاراین مکانیسم را چنین می‌انکاریم : «ابرمن» جانشین و نماینده پدر و مادر و معلمان است که در طی سالهای اول زندگی فرد ، حرکات و کارهای او را دنیز نظر گرفته‌اند . «ابرمن» تقریباً بی‌هیچ تغییری بانجام وظائف پدر و مادر و مریبیان ادامه داده لایقطع «من» را در قیمه‌وخت خود میگرد و فشار مذاقته براو وارد میکند . «من» مانند دوران کودکی ، سگران آنست که «هر این استاد را لذت‌ستندند؛ استادی که نظر مساعده او، دروی سبکبادی و خشنودی ایجاد میکند و سرزنشهاش پشیمانی بیار می‌آورد . وقتیکه «من» اراضی غریزه‌ای را در برابر «ابرمن» قربانی میکند، در مقابل، کثرت علاقه اورا انتظار دارد . احسان شایسته علاقه‌بودن ، بغيرور تبدیل میشود . در زمانیکه هنوز حجت ، درونی نشده . وبشكل «ابرمن» در نیامده بود ، رابطه میان ترس از محبوب نبودن و توقع و نیاز فشار غریزی برهمین منوال بود . هر بار که انسان در اثر مهر فرزندی از اراضی غریزه چشم می‌پوشید، احسان امنیت و خشنودی ایجاد میشد . این احسان نیک ، فقط بالاضمام حجت به «من» میتوانست جنبه خود شیفتگی پیدا کند . ولی آیا ممکنست این توضیح از طریقه تبدیل چشم پوشی از فشارهای غریزی بخشندودی، روشنگر پدیده‌ای باشد که میخواهیم بررسی کنیم ؟ یعنی افزایش اعتماد بنفس

پس کتب مقدس و مطالعه آنها این ملت از هم‌اشیوه را از تلاشی بازداشت . همه این مطالب معروف را قبول دارند . تنها حرف من اینستکه این تحول برجسته یهودیان ، مهون و مدیون موسی است که آنانرا از پرستش خدا بشکل مرئی منع کرد . روحانی که یهودیان در مدتی نزدیک بدوهز ارسال، برای کارهای معنوی قائل بوده‌اند ، طبعاً نتایجی داشته است؛ مثلاً این روحان موجب تخفیف وحشیگری و خشوتنی شده که عادتاً در هر جا که توسعه‌پهلوانی و قهرمانی ایده‌آل ملی شده بچشم می‌خورد . یهودیان مجاز نبودند که فعالیتهای معنوی و بدنی را مانند یونانیان هماهنگ سازند . در این تعارض ، آنها آنچه را که از لحاظ فرهنگی مهمتر بود انتخاب کردند .

چشم پوشی از غرایز

در نظر اول نمیتوان فهمید که چرا هر پیشرفت در معنویت و پس‌زدگی تمایلات شهودی ، اعتماد بنفس را درآفراد و ملنها تقویت میکند . ظاهر آنچنین بر می‌آید که این امر مستلزم وجود درجه‌ای از ارزشها در شخص یا مرحله‌ای از زندگی اجتماعی است . برای فهم بهتر موضوع ، مورد نظر روانشناسی فردی را که بهتر درک کرده‌ایم بررسی میکنیم .

وقیکه «فرمان» میخواهد یک موجود انسانی پاره‌ای خواستهای ناشی از ازفشار غریزی از نوع شهوانی یا تهاجمی را تحمیل کند ، ساده‌ترین و طبیعی‌ترین عکس العمل «من» ، صاحب اختیار دستگاه فکری و عضلانی اینستکه با کاری این خواست را ارضاء کند . «من» این ارضای حسی و ناشی از میل طبیعی را امری مطبوع تلقی میکند؛ در حالیکه ارضاشدن آن برایش نامطبوع است . معدلکه میکنست که «من» بسب مانع بیرونی با این ارضاء تن در ندهد . مثلاً بیینید آنکه عمل مورد بحث بخطر عظیمی منجر خواهد شد . چشم پوشی از اراضی یک خواست ناشی از فشار غریزی در اثر موانع خارجی ، و بنا باصطلاح بخطر تن دادن بواقعیت ، هیچگاه مطبوع و دلپذیر نیست . اگر تغییر جهت از رژی ، در عین حال ، موجبه تخفیف نیروی فشار غریزی نشود ، ممکنست فشار روحي و دلتنگی مدام را ایجاد کند . ولی ممکنست چشم پوشی ، ناشی از

و پیشرفت معنویت ؟

دیگری باشند . شاید آدمی برای آنچه وصول بآن برایش دشوارتر است ، ارزش بیشتری قائل بوده غرورش ناشی از خود شیفتگی است که در اثر شناخت دشواری که بر آن فایق آمده افزایش می باشد . بنا بر این می بینیم که موضوع بحث مفصل و بی فایده است . شاید بعضی فکر کنند که این بحث ، با پژوهش‌های ما که هدفش کشف عامل تعیین کننده خصیصه ملت یهود است ، هیچ رابطه‌ای ندارد . این امر بتفع ماست ولی یک مطلب ، ربط دو مسئله را آشکار می‌سازد و بعدها نیز موجب اشتغال فکری ماخواهد بود . این مذهب پس از منع تصویر و تجسم خداوند ، و در طی قرون ، بیش از پیش بمنهی که هدفش چشم پوشی از گراییز است تبدیل شد . البته بی آنکه زهد و عفاف کامل را متوجه باشد ، با یجاد محدودیت جدی نسبت بازآدی جنسی اکتفا می‌ورزد . خدا بکلی از امور جنسی بدور است لذا آرمان تکامل اخلاقی می‌شود . پس اخلاق محدودیت غراییز است . پیغمبران لاینقطع خاطر نشان کرده‌اند که خدا از امت خود فقط یک چیز می‌خواهد و آن پیش گرفتن یک‌زندگی همراه با تقوی و صواب است : بنا بر این بر آنهاست که از اراضی غراییز که امر و زه نیز اخلاق آنها را بمنزله گناه تلقی می‌کنند چشم پوشند . چنین بنتظر میرسد که در مقابل اقام اخلاقی ، امر آیمان آوردن بخدا در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است .

با یافتن قیب است که در مذهب ، مقاومت در برابر فشارهای غریزی نقشی متفوق بعهده دارد ! هر چند که از آغاز چنین نبوده است . در اینجا توجه بیکلام‌لاحظه از سوء تفاهی جلو گیری می‌کند . حتی اگر قبول نداشته باشیم که چشم پوشی از گراییز و اخلاقیکه بر این چشم پوشی مبنی است ، جزء اساسی مذهب نیست ، باز هم حقیقت اینستکه از لحاظ منشاء ، چشم پوشی از گراییز و مذهب سخت بهم وابسته‌اند . تو تیسم که نخستین شکل شناخته شده مذهب است ، محتوی یک رشته اقام و مناهی است که اساس ضروری دستگاه توبی را تشکیل میدهد . این اقام و مناهی تنها چشم پوشی از فشارهای غریزی است . مثلا در مورد احترام تو تم که مانع از آزار رساندن باود کشتن اوست ! و با در مورد منع نکاح بامحاجم یعنی چشم پوشی از مادر و خواهران گروه ، که بنحوی عاشقانه با آن آرزومندند : و شناخت حقوق برابر برای همه اعضاء گروه برادران :

در ظاهر فایده این توضیح کم است : چه ، اوضاع و احوال بکلی متفاوتند . نه چشم پوشی از فشارهای غریزی ، نه شخصیت ، و نه مرحله کمالی که بخاطر آنها فدا کاری صورت می‌گیرد ، در اینجا نقشی ندارند ؛ و این موضوعیست که آن مارابت‌دید و امیدارد . مذکول اشکالی در این تردید بظاهر میرسد . آیا واقعاً مرد بزرگ تجسم حیچی نیست که بخاطر هر او آدمی عملی انجام میدهد ؟ چون اوقاً مقام پدر است ، از اینکه می‌بینیم نقش «ابرمن» را در روانشناسی جمعی اینها می‌کند ، تعجب نمی‌کنیم . این ملاحظه باید در مردم روابط موسی پاملت یهود نیز ارزشمند باشد . مذکول جانب دیگر شباهت واقعاً آشکار نمی‌شود . آیا پیشرفت در راه معنویت جز اینستکه ادراکات شهوی مستقیم بعقب را نمهدشود ، و بخاطر این استنباطات و اندیشه‌ها و همه‌جریانهای فکری که غالیتر بشمارمی‌یابند روحانیت شود ؟ مثلاً رسیدن باین نتیجه که پدر سالاری از مادر سالاری همتر است ، هر چند حواس تواند آنرا توضیح دهد . برای اینستکه پسر نام پدر را بر خود می‌کنار و از او ارت می‌برد ؟ یا بهتر ، اعلام این مطلب که خدای ما بزرگترین و تواناترین خداست ؟ هر چند مانند باد طوفان یاروح ، نام روی باشد . چشم پوشی از یک توقع غریزی از نوع جنسی یا تهاجمی ، امری بکلی متفاوت است و همچنین وقایعه موضع عبارت از پاره‌ای پیشرفت‌های معنویست مانند پیروزی حقوقی پدری ؟ تین حجت و مرجع تصمیم گیر نده در باره شخصیت غیر ممکن است . این حجت نیتواند پدر سالاری باشد ! ازیرا ، این اقتدار تنها در نتیجه پیشرفت پیدر واگذار شده است . بنا بر این باید بملحظه یک پدیده اکتفا ورزید ؛ و آن ملاحظه اینستکه در جریان تکامل بشری ، تمایلات شهوی مقوهونه می‌بینیست شده هر پیشرفتی از این نوع ، موجب احساس غرور و خشنودی خاطر بزر آدمیان می‌گردد . ولی ما نمیدانیم چرا اینطور است . روزی هم اتفاق می‌پیشید که معنویت خود مقوهور پدیده هیجان‌انگیز و اسرار آمیز مذهب می‌شود . این همان اصل مشهور است که «ایمان نیازی بهم ندارد» و آنکسی که مذهب را بمنزله چشم پوشی از عقل تلقی می‌کند ، در عین حال آنرا یک حقیقت عالی بحسب می‌آورد . شاید تمام این اوضاع روانشناسی ، متنضم نقطعه‌مشترک

باين پرسش جواب داده ميشود که همه احساسات ما برضد چنین ، جنایتی تحریک ميشود؛ و از آن چنین برمی‌آيد که بگوئیم منع کامل اطبیعی بنظر ميرسد و حاجتی باقامة دلیل نیست . باسانی میتوان دریافت که توضیحی اذاینگونه، هیچ ارزش ندارد . آنچه باصطلاح موجب رنجش احساسات ما ميشود ، در خوازه‌ادهای حاکم مصر قدیم و سایر ملل عهد تعلیق شایع بود و سنی مقدس بشمار می‌آمد . بهنگار بود که فرعون ، خواهرش را بعنوان نخستین ومهمنترین همسر برگزیند . جانشینان و اخلاف او ، بطالسه یونانی ازادامه کار او باشی نداشتند . پس میتوانیم بیندیشیم که زنا با محارم ، دراینموردن ذاتی برادر و خواهر ، امتیازی خاص سلاطین و نایاندگان خداوند بر روی زمین بوده و برای عامه مردم ممنوع بوده است .

بنابراین نه دنیای یونانی ، نه دنیای ژرمنی ، بنابر افسانه‌ها ، این روابط زنا با محارم را تأیید نمیکردن . میتوان حدس زد که علاقه اشرافیت بزرگ به «نسب» با قیمانده این امتیاز قدیمی است؛ و مشاهده میکنیم که در اثر این پیوندهای همخوئی کدر طی نسلها در عالیترین مقامات اجتماعی صورت پذیرفته ، سران تاجدار اروپای کنونی تنها بیک یادو خانواده تعلق دارند .

وجود زنا با محارم در میان خدایانه سلاطین و قهرمانان بما ممکن می‌گردد تا نظریه‌ای را که میکوشد براز شناخت و زنندگی این امر ، با پیوند دادن آن بیک علم لدنی ، نسبت بخطر همخوئی توضیح ذیست شناسی عرضه کند ، رد کنیم . هیچ محقق نیست که خطر همخوئی واقعاً وجود داشته باشد؛ و هیچ اطمینانی هم نیست که مردم بدوى آزادیافت و برضد آن عکس العمل نشان داده باشند . عدم قطعیت در تعیین روابط جنسی مجاز یاممنوع ، قبول این مطلب را غیر ممکن می‌سازد که فرض کنیم ترس از زنا با محارم ناشی از احساسات طبیعی است .

نظرات مادر باره ماقبل تاریخ ، مارا بقبول توضیح دیگری وامیدارد . قانون منع زنا با محارم که فشرده آن ترس از زنا با محارم است اراده پدر را منعکس می‌ساخت و پس از قتل اوهم ادامه یافت . رنگ عاطفی آن که تا بدین پایه مشخص است؛ و عدم امکان هر توضیح استدلای و بطور خلاصه ، صفت مقدس

که معادل ترک نزاعهای شدید میان رقباست . مادر همه مقررات وظایمات ، طرح اولیه یک نظام اخلاقی و اجتماعی را پیشنهاد می‌نماید بخاطر داریم که در اینجا دو محرك عمل می‌کنند: دونهی نخستین ، با آنچه پدر مطرود می‌خواست منطبق است؛ و بدینترتیب اراده او را ادامه میدهد؛ و سومین ، یعنی تساوی حقوق برادران ، اراده پدر نیست؛ و پس از قتل پدر ، بجلوگیری از برخورد در نظام نوپدید توجه دارد . اگر موضوع نوع دیگری بود ، بسازگشت بوضع پیشین اجتناب ناپذیر می‌شد . در اینجاست که قوانین اجتماعی ، از سایر قوانینی که مستقیماً از مذهب سرچشمۀ میگیرند جدایم می‌شوند . در تکامل فرد که بسیار سریع تر است نیز اساس این مسیر تحول را باز می‌بایم . در اینجا نیز ، نفوذ پدر ، موجود مقداری که دارای قدرت و اختیار مجاز است تعبیین می‌کند . از عمل پهشار غریزی و امیدار و آنچه را مجاز یاممنوع است تعیین می‌کند . کارهایی که دیگر بجهد را بصفت عاقل یا بازی گوش متصف می‌سازد ، بعدها ، وقتیکه جامعه و «ابرمن» جانشین والدین می‌شوند ، بعنوان کار خوب یا بد ، پاکدامن با فاسد تلقی می‌شوند؛ با اینهمه همیشه موضوع عبارتست از چشم پوشی از گراییز بدنیال وجود یک حجت که جانشین و ادامه دهنده قدرت پدر است .

این نحوه دید وقی بیشتر تأیید و تقویت می‌شود که ما مفهوم عجیب تقدس را بررسی می‌کنیم . چیست که در مقایسه با هر آنچه مورد احترام ماست ، بچیزی صفت تقدس میدهد؟ نخست روابط صفت مقدس ، با فرد مذهبی انکار ناپذیر و مشخص است . هرچه که مریوط به مذهب است مقدس است و این ایمان ، اساس تقدس است . از طرف دیگر ، قضاوت ما با اقداماتی که بسطور تغییر صفت تقدس بتدادی اشیاء دیگر صورت می‌گیرد ، مختص می‌شود . یعنی مقدس شمردن افراد ، مؤسسات و وظایفی که رابطه چندانی با مذهب ندارند . این اقدامات و کوششها اغلب یکجانبه است . نخست باید خصیصه حرمت و پرهیز را که با تقدس من بوطاست بررسی کنیم . لمس آنچه مقدس است ، بالطبع ممنوع است . هر منع مقدسی دارای صفت عاطفی است؛ ولی در حقیقت هرگونه محرك و موجب عقلی را فاقد است مثل ابرای چند نای یک مرد با محارمی از قبیل دختر یا خواهرش ، از سایر روابط جنسی رشت آر و نفرت انگیز تر است؛

آن، از اینجا ناشی میشود. ما قبول داریم که اگر همه موارد منع مقدس را بررسی میکردیم تاییجی نظر آنچه که مطالعه ترس از زنا با محارم بستداد، بدست میآوریم و قبول میکردیم که اصولاً خصیصه مقدس، همان اراده پدر اولیه است.

یدینگونه بر جنبه دوگانه توضیح ناپذیر کلاماتیکه مفهوم « المقدس» را بیان میکند، پرتوی میتابد. این دو گانگی است که روایت با پدر را تنظیم میکند. « المقدس» تنها «فرشته خصال» و «مقرب» معنی نمیدهد، بلکه آنچه راهم «گیسته» و «منقول» تعبیر میکنیم شامل میشود؛ چنانکه کلمه ^۱ Sacra مبین همین معناست. نه تنها نبایست باراده پدر دست درازی کرد، نه تنها او شایسته احترام است، بلکه میبایست از آن بیم داشت؛ چه، خواست او چشم پوشی پر زحمتی از گرانیز بود. وقتیکه میشنویم کامیکو یندموسی قوم خود را با تحمل ختنه متبرک ساخته بود، مفهوم عمیق این ادعای ادارک میکنیم. ختنه باقیمانده استماری بریدن عضو تناسلی است که پدر اولیه وقدرتمند، در گذشته، در باره پسرانش اجرا کرده بود. هر کس این عمل استماری را میپذیرد، نشان میدارد که آماده است تحت فرمان پدر درآید؛ حتی اگر این اراده، در دناتکترین گذشتها را باو تحمل کند. با توجه مجدد بموضع اخلاقی و در مقام نتیجه گیری میکوئیم که یک قسمت از قوانین اخلاق، بنحو منطقی با ضرورت تعیین حدود حق حمایت نسبت بفرد، حق فرد بر این جماعت و حقوق مقابل افراد توضیح داده میشود. ولی آنچه که در اخلاق، بنتار ما اسرار آمیز، عالی، و بنحو عجیبی مسلم میرسد، ناشی از خوشاوندی آن با مذهب و این موضوع است که مذهب نیز از اراده پدر ریشه میگیرد.

^۱- عطش مقدس طلا

سهیم حقیقت در مذهب

مامر دان سست عقیده، با چه غبطه‌ای کسانی را که بوجود خدا قانع شده‌اند بنظر می‌آوریم!

برای این روح‌کل، جهان مسئله‌ای نیست؛ چه، خود آنرا آفریده و پرپا داشته است. چقدر تصوری‌هایی که مؤمنین مبلغ آنند، وسیع و عمیق و قاطعی جلوه میکند، اگر آنها رادرکنار طرح‌های توضیحی پرترحمت، حقیر و جزئی قراردهیم که حداکثر آنچه را میتوانیم عرضه کنیم تشکیل میدهند. روح الهی که فی نفسه آرمان تکامل اخلاقی است، معرفت باین آرمان را با دینان تلقین کرده و در عین حال الهام بخش تعالی بحد آن بوده است. مؤمنین خیلی زود آنچه را شریف و عالیست، از آنچه پست‌وبی ارزش است تمیز میدهند. از روش زندگی عاطفی آنان بسته بفاصل‌های است که آنان را از ایده‌آشان جدا میکند و خشنودی زیادی از تقریب باشند، یا باصطلاح از نزدیک شدن به چشمۀ نور حس میکنند. بر عکس، وقتیکه از آن دور میشوند، در حضیض قرار میگیرند و دلنشک میشوند. همه چیز یدینگونه تنظیم شده. چه ساده و چه تزلزل ناپذیر اینها باید افسوس خورد که پاره‌ای تجارت‌زندگی و پاره‌ای مشاهدات در عرصه کائنات، مارا از قبول فرض وجود این خدا باز میدارد. اگر دنیا این‌همه معضل در بر این قرار نداده بود، مجبور بودیم بررسی کنیم که چگونه آنان که ایمان

قر نهاد، پس از بیان کار، مذهب بجا گذاشته شده باشد؛ چه این موضوع، در کار بحث از خصیصه یک‌ملت، مطلب مهمی نیست.

نه، ملاحظه مامنطبق بریک موضوع تاریخی مذهب یهود، یا بعبارت بهتر، منطبق با موضوعی است که ما در این تاریخ گنجانیده‌ایم. ما گفتیم که با گذشت ایامی چند، ملت یهود، مذهب موسی را کنار گذاشت؛ ولی نمیتوانیم نشان دهیم که آیا این کنارگذاردن کلی بوده، یا اینکه پاره‌ای از دستورهای پیغمبر حفظ شده. مابا قبول این امر که در طی دوره طولانی فتح کنعان و مبارزه برض مردم بومی مستقر در آن سرزمین، مذهب یهود اختلاف اصولی با مذهب «بل» نداشت، در اینجا بر واقعیت تاریخ تکیه میکنیم. این امر علیرغم همه اتفادات غرمن آلدی است که بعداً برای پنهان کردن این وضع شرمآور بعمل آمد.

مذکور، موسی بی آنکه آثاری از خود بجا گذارد، از میان نرفته بود؛ شاید خاطره‌ای محو و تحریف شده از آن در میان بعض اعضای جامعه روحانیت بواسطه پاره‌ای اسناد قدیمی بجا مانده بود.

و این روایت گذشته‌ای عظیم بود که دورادور عمل میکرد و بر اذهان وارواح، پیش سلطه بیشتری می‌یافتد؛ وبالآخره توفیق یافت که خدای یهود را بخدای موسی تبدیل کند؛ و پس از چندین قرن متروک بودن، مذهبی را که موسی بنیان گذاشده بود زنده کنند. در فصل قبلی این کتاب، حقوقیه‌ای را بصورت ضابطه درآوردیم که در مورد درک اموری که بوسیله اخبار تحقیق یافته‌اند، ضابطه ایست که از آن گزیری نیست.

بازگشت و اپس زد

در میان پدیده‌هایی که مطالعه زندگی روانی از لحظه روانگاوی شناخت آنها را برای ما میس ساخته، بسیاری پدیده‌ها تغییر پدیده‌هاییست که مباحثت کردیم. پاره‌ای صفت پاتو لوژیک‌دارند و بعض دیگر بمتابه امور عادی تلقی شده‌اند. ولی این امر اهمیتی ندارد؛ چه، تجدید حدود و مرزبندی میان این دو چندان مشخص نیست. مکانیسمها از بسیاری جهات شبیه یکدیگرند. آنچه برای ما جالب است، دانستن این مطلب است که آیا تغییرات موردن بحث بر خود «من» اثر میکذارند یا مطلقاً تأثیری بر آن ندارند و در نتیجه بچیزی تبدیل می‌شوند

دارند تو استهاند آنرا بذست آورند. از کجا این ایمان، نیروی پیروزی بر «عقل و علم»^۱ را بذست آورده است. بمسأله ساده‌تری که تاکنون با آن اشتباه داشتیم بازگردیم. از خود میسر سیم که قوم یهود، از کجا تو استهانه این خصیصه ویژه را بذست آورد که با وجود آنهمه احتمالات، بقای اورا تا با مرور زمان ممکن ساخته است. دیدیم که موسی بامذهبی که یهودیان داد، این خصیصه را بنیان گذارد که بر اعتماد بنفس آنان تابد انجا افزود که خود را برتر از همه ملل مینگریستند. آنها با عدم اختلاط با دیگران بزنگی ادامه دادند. آمیزش‌های خونی، در پیشامدها اهمیتی کسب نکرد؛ زیرا آنچه یهودیان را متحده میکرد، عامل آدمانی، یعنی تملک مشترک گنجینه فکری و عاطفی بود. اگر مذهب موسی تو انسان‌این نتیجه را بیار آورد، نخست بایندلیل بود که وی بقوم امکان داد تا در عظمت مفهوم نوبن خداوند شریک باشد؛ دوم بدان سبب بود که تا کید داشت که خدا این ملت را «برگزیده»، تا در میان همه ملل، ازلطف خاص او بهره‌مند شود.

سوم بدانجهت بود که اد پیشرفت در معنویت را بملت تجمیل کرد پیشرفقی که آن زمان فی نفس اهمیت داشت و تو انسان را را برای احترام بکار فکری و چشم پوشیهای تازه از فشارهای غریزی بکشاید. پس این نتیجه‌گیری هاست؛ ولی اگر نخواهیم آنرا انکار کنیم نباید پنهان کنیم که این طرح کاملاً قانون گذشته نیست؛ و باید گفت علت با معلول مطابقت نمیکند و موضوعی که هما بر سر توضیح آنیم، از حیث مرتبه بالانگیزه‌هایی که برای آن می‌باشیم مقاومت بمنظور میرسد شاید مجموع تحقیقاتی که تاکنون صورت گرفته، کشف همه این انگیزه‌ها را ممکن نساخته باشد، بلکه تنها یک قسمت سطحی از این انگیزه‌ها را کشف کرده باشد. ولی آنها مثل خیلی مهمی در پس آن پنهان نیست؛ با فرض پیچیدگی بی‌حدده‌می تعلیقی در زندگی و تاریخ باید در پی چیزی از این نوع بود. راه دسترسی پایین انگیزه‌های عمیقتر، در بخشی از طرح فوق بر مأکشوده شد. مذهب موسی نتایج آنی نداشته بلکه بنحوی شکفت انگیز بطور غیر مستقیم، مؤثر افتاده است. من نمیخواهم از آن نتیجه بگیرم که این نتایج مؤخر و بعدی است که مدتی مديدة،

۱- اشاره بیک بند از فاوست، «جز عقل و علم چیزی را خوار مشمار»

در هر حال باید با خرسنده خاطر نشان کنیم که نویسنده‌ای خیال‌پرداز، با تهوری
که خاص شاعرانست، پیش از من این کشف حیرت انگیز را انجام داده است.
«هو فمان»^۱، غنای شخصیت‌های تخیلی داستانهایش را بتنوع تصاویر و تأثیراتی
که در طی یک سفر چند هفته‌ای، در آیامی که هنوز از پستان مادر شیر می‌خورد
نسبت میدهد. آنچه را که یک بچه دو ساله دیده بی‌آنکه یفهمد، فقط ممکنست
در رویا بخاطرش باز آید. تنها درمان تحلیلی قادر است این واقایع را باو
 بشناساند. ولی در یک لحظه معین ممکنست این واقایع با برخورداری از نیروی
عظیم غیر ارادی، در زندگی شخص پدیدار شوند و اعمالش را باو تلقین کرده
احساسات مخالف یا موافق او را تعیین کنند و غالباً برای گزینش عشقی او
تصمیم بگیرند. درحالیکه در موارد عدیده، این انتخاب از نظر منطق و عقل،
قابل دفاع نیست.

دونکته را نباید از نظر دورداشت که بسبب آنها، این واقایع باموضوع ما
ربط پیدا می‌کنند. در درجه اول دوری زمانی^۲ که در اینجا عامل انسانی
است؛ مثلاً در مورد آنچه مربوط باین حالت خاص حافظه است که ما
آنرا «ناآگاه» مینامیم. آیا این امر نظیر حالتی نیست که ما در زندگی عاطفی
یک ملت به «روایت» نسبت میدهیم؛ مذلک پس از گفت که تطبیق مفهوم و مدرک
ضمیر ناآگاه بر واشناسی جمعی کار ساده‌ای نیست. مکانیسم‌های هم که
بیماری روانی را پدید می‌آورند، در پدیده‌هایی که اینجا بررسی می‌کنیم نقشی
دارند. در هردو مورد، واقایع تعیین کننده در کودکی نخستین صورت گرفته؛
ولی در مورد اخیر نقش اساسی با مسیر تحول مخالف واقعه و عکس العمل در
برابر آنست؛ نه بازبان.

این طرحی است از چگونگی گردش کار؛ واقعه، یک خواست غریزی
پدید می‌آورد که می‌خواهد ارضان شود. «من» خواه باین سبب که آنرا خارج
از حد توانائی می‌بیند، خواه باین سبب که آنرا خطرناک میداند، با آن

۱— E-T-A-Hoffmann

۲— یکبار دیگر از زبان شاعر بشنوید. وی بدینکه «تمایل خود را آشکار
می‌سازد، تو در اعصار پس دوردست، خواهی یازن من بودی گوته»

که ما نشانه‌های بیماری مینامیم. در میان همه مطالب و مفروضاتی که من در
اختیار دارم، مواردی را انتخاب می‌کنم که با پایی ریزی و شکل گرفتن خصیصه
ارتباط دارند. دختر جوانی، در همه امور در عکس جهت ما در حركت می‌کند
و همه صفاتی را در خود می‌پرسد که در مادر نیست و از آنچه شبیه اوست پرهیز
می‌کند. بنابراین باید افزود که وی مانند همه دختران دیگر، دوران کودکی
خود را با تشبیه بمادر آغاز کرده بود و اکنون باشدت بر ضد این شباهت عصیان
می‌کند. مذلک نباید تعجب کرده همین زن جوان پس از ازدواج و همسر و
مادر شدن، بیش از پیش باین مادر دشمن خود شبیه می‌شود تمامی گذشته بالا
متوجه گردد. مورد نظری در میان پسر بجهه‌ها اتفاق می‌افتد و گوته بزرگ نیز که
در جوانی پدر سختگیر و خردی بین را تحقیر می‌کرد، در سنین پیری پاره‌ای
از خصوصیات او را بروز میداد. این نتیجه وقتی تعجب آورتر است که این
تباین میان دو شخص، بر حسته باشد. مرد جوانی که سرنشیت محاکومش کرده
بود تازیر دست پدری نالایق تربیت شود، نخست بخاطر عصیان پر ضاد، پسری
نجیب و زحمتکش و با غمیده شد. در سنین جوانی خصلتش تغییر یافت و در آن -
زمان چنان رفتاری پیش گرفت که گوئی پدر را نمونه و سمشق خود قرار داده
است. برای آنکه رابطه پیوند دهنده این امور را، در بحث خود از نظر دور
نداریم، باید بخاطر داشته باشیم که در آغاز چنین مسین تحولی، تشابه بیشتری
با پدر وجود دارد؛ بعد این تشابه از میان رفقه حتی عکس آن رفتار می‌شود؛
تاسرانجام اذنو برقرار گردد. هر کس میداند که واقایع پنجم‌سال اول زندگی،
تأثیر قطعی در وجود ما بجا می‌گذارد که بعدما هیچ چیز یارای مقابله با آن
دانندارد. بی‌شک در باره نحوه مقاومتی که این تجارت پیش رس در بر ابر کوشش
های پیروز می‌هند که بقصد تغییر بعمل می‌آید، گفتی بسیار است؛ ولی اینجا
حکای آن نیست. مذلک حداقل میدانیم که نیز مندترین تأثیرات آزار دهنده،
از برداشت‌های دوران کودکی ناشی می‌شود؛ که بگمان ما در آن دوره، دستگاه
روانی کودک برای پذیرفتن آنها آماده نیست. در خود موضوع جای شبیه
نیست ولی چنان شکفت آور است که ما سعی می‌کنیم با مقایسه با مسیر تحول کلیشه
عکسی که پس از مدتها کم یا بیش طولانی عکس تبدیل می‌شود، آنرا تنهیم کنیم.

تنها بتوان بر حسب نتایجش اندازه گرفت و از لحاظ مقام و مرتبت نیز هم پایه مذهب باشد.

نخست باید موضوع را از جهت خلاف آن بررسی کنیم. میدانیم که انسان بدوی بیک خدای آفریننده جهان نیازمند است که مثل رئیس قبیله یا حامی شخصی اوست. جای این خدا درواری اجداد محظوظ شده است که روایات، خاطراتی از آنها حفظ کرده است. انسان ادوار بعدی، مثلاً انسان عصر ما، بهمین نحو رفتار میکند. او نیز کودک مانده و حتی در سنین بلوغ بحمایت نیازمند است. او نیز حسن میکند که نمیتواند از ائمّه بخدا دست بردارد. در این موضوع تردیدی نیست معذلک کمتر میفهمیم که برای چه باید تنها بیک خدا داشت؛ و بجهه دلیل گذشته از چند خدای بیکتاپستی، چنین اهمیتی بخود میگیرد. البته قبل از آنکه مؤمن شریک عظمت خدای خویشتن است؛ و هر چه این خدا نیز و مندتر باشد، حمایتی را که نمیتواند تأمین کند مؤثرتر است. اما نیروی این خداوند، یکنائی او را بدعن نمیآورد. تعداد زیادی از ملتها خدای خود را چنان توجیه میکرده اند که این خدا بر بسیاری از خدایان زیر دست و پائین تر فرمانروایی داشته است.

آنها فکر نمیکرند که وجود خدایان دیگر، عظمت خدای اصلی را تنزل میدهد. بخلاف انسان با قبول عمومیت و همگانی بودن خداوند، انسن و یکنگی خود را با خدائی که میباشد بهمه کشورها و ملتها توجه داشته باشد از دست میداد.

بعبارت بهتر لازم میآمد که خدای خود را بایگانگان قسمت کند و باتصور برگزیده بودن، خود را تسکین دهد. باید توجه داشت که فکر خدای واحد مستلزم پیشرفت در معنویت است. معذلک نباید اهمیت زیادی برای این موضوع قائل شد. با این صفات مؤمنین و سیله‌ای برای جبران ضعف تعلیل و توجیه خود یافته‌اند. آنها فرض میکنند که اگر مفهوم خدا بر روی مردم چنین تسلطی دارد، برای آنست که از حقیقت ابدی سرچشمه میگیرد، که دیرزمانی از نظرها پنهان مانده بود و سرانجام برای از میان بردن آنچه قبل و وجود داشت ظاهر شد. ناچاریم تصدیق کنیم

مخالفت میکند. اذا این دو دلیل اولی ابتدائی تر است؛ ولی هر دو با جتناب از یک وضع خطرناک منجر میشوند. «من» در مقابل خطر، با استفاده از پدیده و اپس زدگی از خود دفاع میکند. در اینجاالت، هیجان فشار غریزی پنهانی مقدی شده، تحریکات و ادرادات حسی و تجلیات همزمان افزاید میروند. ولی جریان بهمن جا ختم نمیشود. چه، در واقع یافشار غریزی نیروی خود را حفظ کرده یا در صدد است دوباره آنرا بدست آورد؛ یا بالآخره باواقعه‌ای تازه جان‌گرفته و بدینترتیب از نو طلبکار میشود. ولی چون راه ارضای عادی بسب وجود چیزی که انس و اپس زدگی مینامیم بسته شده، از جائی که بی دفاع تر وضعیت راست برای دسترسی بیک ارضای جانشین که بشکل نشانه بیماری ظاهر میشود راه باز میکند؛ و اینهمه بدون رضا و فهم «من» صورت میگیرد. همه پدیده‌های مربوط بشکل نشانه‌های بیماری را میتوان بمنزله «بازگشت و اپس زده» تلقی کرد. صفت مشخص و بارز آنها تغییر شکلی است که عناصر قیام کننده نسبت بشکل اصلی خود پیدا کرده‌اند. شاید بما برادر کنندکه با بررسی این امور از اتوازی خود باروایت دور شده‌ایم. اگر ما توanstایم چنین از نزدیک، مسئله چشم‌پوشی از فشار غریزی را مورد بررسی قراردهیم تأسیفی ندارد.

حقیقت تاریخی

ما باهمه این گریزها میخواستیم نشان دهیم که مذهب موسی فقط وقتی بر ملت یهود اثر گذاشت که بصورت روایت درآمد. بیش که ما تنها با احتمالات سروکاری داریم؛ ولی فرض میکنیم یک دلیل قطعی بدست آورده باشیم. باز هم تشخیص آنست که ما در اصل با انصصار توجه بعامل کیفی، عامل کمی را ازیاد برداشیم. آنچه بایجاد یک مذهب مربوط است - و این موضوع طبعاً با ایجاد مذهب یهود هم منطبق است - نقشی از یک خصیصه بزرگ دارد که همه توضیحات ما برای روشن کردن آن کافی نیست. در اینجا باید عنصر دیگری را جستجو کنیم؛ چیزی که دارای تغایر کمتری بوده معادلی نداشته باشد؛ و آنرا

آزار دهنده است و باید با این آوردن با آن اکتفا کرد. این خاطره بمقیاسی که تغییر شکل یافته میتوان جنون نامید و در حدی که گذشته را روشن میکند باید حقیقت نامیده شود. جنون اشخاص مختلف المشاعر هم خود مؤید بخشی از حقیقت است؛ و یقین بیمار نیز در این پخش مستقر میشود تادرورای آن در هر نوع تخیل جنون آمیز تجلی یابد.

آنچه در زیر می‌اید، تکراریست از طرح نخستین من که فقط آنکه تغییر یافته است. من در ۱۹۱۲ سعی کردم تا در کتاب «توم و تابو»، اوضاع و احوال کهنه که این تاییج را بیار آورده بدم بدست بدھم؛ برای این‌منظور پاره‌ای از آن‌دیشه‌های تئوریات چارلز^۱ داروین و اتنکینسن^۲ و بخصوص رابرتسن اسمیت^۳ را بهره‌اه باره‌ای از کشفیات و رهنمودهای روانشناسی تحلیلی بکار گرفتم. از داروین فرضیه‌ای را گرفتم که بموجب آن انسانها در ابتدا بصورت گروهها و گله‌های کوچک بسیار بودند و هر یک آن‌گروهها در تحت سرپرستی چبارانه و خشن مسن‌ترین موجود نر قرار داشت و جوانانی را که بعضاً فرزندان او بودند یا آنانرا طرد کرده بود باطاعت و میداشت. من توصیف اتنکینسن را درباره سرانجام نظام پدر سالاری پذیرفتم که میگوید: پسران عاصی بر ضد پدرشان متوجه شده برو او پیروز شدند و دست‌جمعی او را خوردند. با تکیه بر تئوری توم که در اسمیت بیان کرده پذیرفتم که طایفه تومی برادران، جانشین خاندان پدرشند.

برادران فاتح برای ادامه زندگی در صلح از زنانی که بخاطر آنها پدر را کشته بودند چشم پوشیدند و ازدواج با غیر محارم را مقرر داشتند. پس از آنکه قدرت پدری پدینکونه متلاشی شد، خاندانها بموجب حقوق مادر شاهی سازمان یافتند. مهر و کین پسران در برایر پدر، در جریان هر نوع تحول بعدی باقی‌ماند و ادامه یافت. بجای پدر، حیوانی‌بعنوان توم بمترله نیا و روح حامی انتخاب شده بود و کشتن یا آزار رسانیدن با او منوع بود. معدلاً سالی یکبار همه طایفه‌جشندی برگذار میکردند که در

که این عامل متناسب با وسعت موضوع و تاییج و آثار آنست. این راه حل میتواند مورد قبول ما قرار گیرد ولی در آن صورت با مشکلاتی برخورد می‌کنیم. احتجاج مذهبی بر یک فرضیه خوبین و ایدآلیستی مبنی است. هرگز کسی توانسته اثبات کند که فکر انسان قابلیت بخصوصی برای تفسیص و تمیز حقیقت داشته؛ یا روح انسان استعداد خاصی برای قبول حقیقت دارد. بر عکس میدانیم که ذهن و فکر انسان بهره‌ولت در بیخبری گمگشته و حیران میشود و ممکن است آنکه نگران حقیقت باشیم، با آنچه نوازشگر خواستها و تصورات ماست عقیده‌می‌واریم. برای اینست که ایمان ما کامل نیست. همچنین ما فکر میکنیم که راه حلی که مؤمنین پیشنهاد کرده‌اند حقیقت است؛ ولی حقیقت تاریخی است نه حقیقت مادی. و مامدعاً حق اصلاح بعض انحرافاتی هستیم که این حقیقت در ظهور و رمی‌جد خود با آن دچار شده است. یعنی اگر ما امر روز بوجود یک خدای توانا و برتر ایمان نداریم، فکر میکنیم در ادوار اولیه شخصیتی وجود داشته که میباشد عجیب بنظر آمده باشد و پس از آنکه بهمی‌باشی خدایان بالا رفته، دو برادر در خاطره‌ها زنده میشود.

ما فرض کردیم که پس از آنکه مذهب موسی متروک و بعضاً فراموش شد، اذنو بشکل اخبار و روایات جان گرفت. اکنون میگوییم که این مسیر تحول، تکرار یک مسیر تحول قبلی بوده است. موسی با آوردن انگاره خدای واحد برای ملت خود، چیز تازه‌ای با آن نداد و فقط با واقعه‌کهنه که متعلق بادوار اولیه خانواده بشری بود و مدت‌ها از ضمیر آگاه انسانها گریخته بود جان بخشدید. ولی این واقعه چنان مهم بود و چنان تغییراتی در وجود آدمیان فراهم آورد که میتوان گفت اثر عمیقی را که باروایت قابل قیاس است، در روح انسان باقی گذاشت. روانکاوی افراد بما میفهمه‌اند که تأثیرات زودرس در دوره‌ای که بجهه بر جنگ سخن میگوید، روزی موجب بیدار شدن و پیاختستن تاییج آزاد دهنده در ضمیر آشکار میشوند. حس میکنیم که باید وضع وقایع زودرس تری هم که در زندگی بشر رخ داده بهمین ترتیب باشد. یکی از تاییج من بوطن باین وقایع، پیدائی مفهوم خدای مقدار ویگانه است. موضوع آن در حقیقت، خاطره تغییر شکل یافته‌ایست که با تمام تفاصیل، واقعیت است. این مفهوم دارای خصیصه

۱- ch - Darwin
۲- R. Smith

۳- Atkinson

تکامل تاریخی

من در اینجا نمیتوانم محتوی «توتم و تابو» را پتفصیل بیاورم؛ ولی سعی میکنم حفظ کنم که این مفروضات و قایع اولیه پیر و زی را در دیگر دوره تاریخی از یکتاپرستی جدا نمیکند پر کنم. همینکه گروه برادران، مادر سالاری، و ازدواج غایر محارم برقرار شد، تحویلی بوجود آمد که میتوان آنرا بعنوان «بازگشت واپس زده»، بنحوی آرام و کند در نظر گرفت. کلمه واپس زده، در معنی خاص استعمال نشده؛ بلکه در اینجا منظور چیزی مر بوط یگذشتہ تمام شده و پشت سر نهاده درزندگی یا کملت است؛ و میکوشم این جیز را بعنوان معادل واپس زده در بیماری روانی فردی بررسی کنیم.

ماهنوز بر سر آن نیست که بگوییم گذشته، در طی دوره تاریکی و ابهام خود، در کدام قالب روانشناسی قرار دارد. نقل مفاهیم روانشناسی فردی بر روانشناسی جمعی چندان آسان نیست؛ و شک دارم که اینکار برای ایجاد یک ضمیر ناگاهه جمعی قایدهای داشته باشد. آن محتوی ضمیر ناگاهه، در همه موارد جمعی نیست؟ آیده ملکیت عمومی بشریت نیست؟ بنابراین باید فعل امور متناظر را بکار بگیریم. پدیده هایی که درزندگی ملتها ایجاد می شوند؛ با آنچه تشریح روانی بمایشناساند کاملاً مطابق نیستند. بالینه هم بسیار بهم شبیهند. نتیجه میگیریم که بقایای روانی این ادوار ابتدائی، میراثی بجا گذاشته اند که هر نسلی نه تنها باید

آن حیوان تو تم که مورد احترام عموم بود تکه تکه شده مشترکاً خوردۀ میشند. هیچکس مجاز نبود که از شر کت در این جشن که تکرار رسمی کشتن پدر و نشان دهنده آغاز یک نظام اجتماعی و قانون اخلاقی نوین و مذهب تازه بود سر باز نزدیک بسیاری از مؤلفین پیش از من، از رابطه ای که میان جشن تو تمی ر. اسمیت و مراسم مسیحی عشایربانی وجود دارد، دچار شگفتی شده اند. من اکنون با دلستگی باین نحوه بررسی و مشاهده امور ادامه میدهم. چندین بار سخت بمن ایراد کرده اند که در چاپهای جدید اثر تغییر عقیده نداده ام؛ در حالیکه مردم شناسان امروزی بطور جمعی تئوریهای ر. اسمیت را کنار گذاشته تئوریهای دیگری جانشین آن ساخته اند.

با این ایراد جواب میدهم که با آنکه در جریان همان این با مطلاع ترقیات بوده ام، نه به حقیقت تئوریهای آنان بقیه پیدا کرده ام نه بخطاهای ر. اسمیت. شک کردن همیشه مستلزم بدورانداختن نیست و نوپردازی همیشه پیشرفت معنی نمیدهد. و بخصوص من مردم شناس نیستم؛ بلکه روانکاو و حق دارم از مفروضات مردم شناسی چیزهای را بیرون بکشم که برای روانکاوی با آنها نیاز دارم. کارهای داهیانه ر. اسمیت، نکات پر ارزشی را در تماس با مواد روانشناسی تحلیلی والقائی ببرای کاربرد این مواد، فراهم آورده است. من بیش از این چیزی راجع بکارهای مخالفان او نمیتوانم گفت.

جدیدی که علیرغم همه تحریفات ، قتل خدارا تصدیق میکند ، درهمان جهت دیگران سیر کنند .

يهودیان بواسطه آن مسئولیت سنگینی را بدوش میکشند و کفاره آنرا بسختی از آنان بازمیستانند. شاید این کار تاحدی چگونگی دست یابی ملت یهود را بصفاتیکه مشخص است ، روشن کرده باشد . ولی چگونه تاب مرور بحفظ فردیت خود موفق شده ؟ این سوالیست که هنوز روشن نشده است . منطقی آنست که از حل کامل این معما چشم پوشیم . آنچه را تو انتقام در این بررسی عرضه کنم ، سهم مختصری است که در ارزیابی آن باید محدودیتهای مذکور در آغاز کتاب را بحساب آورد .

ناشر نسخه الکترونیک

Ketabnak.com